

۵/۱۲



نخستین آرگام برداشتن بسوی سوسیالیسم رفته انگیزترین و بزرگترین خیانت به امریرو و تار و پاست - لینین

بسوی سوسیالیسم

سنگاره ۳۵ بهمن ۵۹ آرگان تئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست ۳۵ ربان

سرینسبانیسم

وضعیت انقلاب و موفقیت ویژه اسرائیل

با گذشت بیش از سه ماه - و نیم از آغاز جنگ ایران و عراق ، نتایج و عوارض ناشی از آن تاثيرات خود را بر روند مبارزه طبقاتی ، و تناسب قوا و مناسبات سیاسی متقابل نیروهای درگیر در آن ، به نحو بارزی آشکار می‌سازد . اکنون دیگر جنگ آن - غیرا - نی " بلکه در آغاز برای رژیم داشت به کلی از دست داده است . آن شور و هیجان شورشی که رژیم سعی می‌کرد با دادن زدن و تزلزل به آن کارگران و زحمتکشان را از مبارزه بر سر مسائل مردم طبقاتی شان منحرف کند و از عزمه مبارزه طبقاتی به جبهه "جنگ با کفار" بکشاند ، اکنون فرونشسته است و آن مسائل ، خواستها و اهداف طبقاتی که تحت الشعاع جنگ قرار گرفته و به حاشیه رانده شده بودند ، اکنون دوباره و با شدت و وسعت بیشتری در بین مبارزه طبقاتی طرح شده و هر روز ابعاد گسترده‌تری بخود می‌گیرند . داروی ممکن اثرات موقت خود را برای بیمار محتضر از دست می‌دهد ، جنگ از اسلحه‌ای برای عوام مغربسی و سزکوب - به خود ، یعنی به عاظمی در افشای ما هیبت ارتجاعی و ضد انقلابی رژیم بدل می‌شود و بیگر بینار جمهوری اسلامی را ریشه‌ای به مراتب شدیدتر از گذشته فرامی‌گیرد . افشار ملیونی کارگران ، بیگاران و آوارگان ، خیل عظیم ناراضیان از گران و فقر و جنگ و اختناق پایه میدان می‌گذارند تا طاق شدن طاقشان را علیه رژیم شهیدان ، ارباب با و عوام مغربسی های رژیم به نمایش بگذارند . برآمد سیاسی روسه اعتلای توده‌ها زمین را در زیر پای سوزواری و دستگاه حکومت سرزمین بنده‌اش به حرکت درمی‌آورد .

همه چیز گواه آغاز مرحله نوینی در سیر انقلاب ایران است : خواست احیاء و ایجاد تئورهای انقلابی دوباره در کارخانه‌ها با می‌گردد و کارگران حرکت نوینی را در جهت اعتلای شورا های فرمانی و جاکوبینی آن با شورا های واقعی آغاز می‌کنند : سو استفاده ها و دزدیهای مدیران دولتی کارخانه‌ها و اختناق سیاسی و تضییقات اقتصادی که دولت و کارفرمایان - با حمایت دولت - در کارخانه‌ها برقرار می‌نمایند ، به مبارزه کارگران با حکومتی که ما هست حکاکری خود پر ادری دوما سال پس از قیام ما رهسا اشیات نموده است . انگسره و شور تازه‌ای می‌خندد : در مستعارش دانش آموزان در مقابل با اختناق حاکم بر محیط آموزش بیبا می‌خیزند و مبارزات دانش آموزی هر روز عمیق و وسعت بیشتری می - یابند : مایک عوام مغربسیان انقلاب فرهنگی دریده می‌شود ، از بین آن واقعت آن به مثابه نوطه‌ای پلیسی برای سرکوب کمونیستی بیرون می‌زند و خواست سازگانشی دانشگاه های انقلابی ساز دیگر در سطح جامعه نیرو می‌گیرد : آتش زبر خاکستر " نارغابی توده های عظیم بیگاران و آوارگان زمانه می‌کند و توده های ملیونی به حرکت درمی‌آید تا ایران جمهوری اسلامی راه افتاد همسان

بصه در صفحه ۲

یوولیسیم در برنامه حداقل : نقدی بر "فدائیان خلق چه می‌گویند"

بیانیه‌ای تحت عنوان "فدائیان خلق چه می‌گویند" از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق (رفقای اقلیت) در آذربایجان منتشر شده است . این بیانیه به دلایل مختلف از همین مبارزین بیشتر از یک اعلامیه تبلیغی و ترویجی صرف برخوردار است و این ما را به برخوردی اشتقاقی به آن موظف می‌سازد . اهمیت ویژه این بیانیه در اینست که ، اولاً ، گامی است در جهت معرفی "فدائیان خلق" به مثابه یک آلترنا تیفویسی تشکیلاتی برای رهبری جنبش انقلابی بر مبنای اراده "نوعی برنا به" . "فدائیان خلق چه می‌گویند" تصویری است از بررسی که "فدائیان خلق" سعی می‌فرارند و جنبش انقلابی را زیر آن فرامی‌خوانند ، فدا شده‌ای از فدا "فدائیان خلق" نسبت به شرایط و نظام موجود نیست ، تغییرات مطلوب "فدائیان خلق" را بیان میکند و آنها را با این هیبت که "تنها نیروی هستند" که به گمراهی رسانده شده‌ها یعنی تحولات

صن در صفحه ۸

در صفحات بعد

- ☆ دو جناح در ضد انقلاب
- ☆ بورژوا امپریالیستی (۳ قسمت آخر)
- ☆ پیش بسوی اتحاد کارگری علیه بی‌کاری!
- ☆ چند توضیح و تذکر
- ☆ میلیتاریسم جنگ طلبانه
- ☆ وقایعهای ضد میلیتاریستی
- ☆ سوسیال دموکراسی (لینین)

کارگران جهان متحد شوید!

وضعیت انقلاب و موقعیت ویژه...

شبهه‌ها شایع می‌شود، که سلفان شاه مزدور، بارهای هیچ توفیق آنرا آزموده بود. در کنار اقدامات سرکوبگرانه آزادی استیصال، جلادان به حامیان "حقوق بشر" بدل می‌شوند. رژیم به فکر ثابته شکنجه و رسیدگی به آن می‌افتد. از خلخال سلب قدرت می‌شود تا و نیروی تصویری در آستانه رسوایی و زوال رژیم فریاد می‌شود؛ حتی کرمانی‌ها به هیئت بنی احمد ها ذمی‌آیند تا از درون مجلس نقش‌وچکان شوسار و سپدار رژیم فدا انقلابی را ایفا نمایند؛ جبهه ملی، حشره‌ای که تنها آتش انقلاب قادر است به حرکت وادار کند، بار دیگر به دست‌وپا زدن می‌افتد و حاج سیدجواد، هانا نام سرکنده و عریضه نویسی را از سر می‌گیرند... حزب، روحانیت و تکامل سیاسی شان، خمینی، در مقابل فشارتوده‌ها قدم به قدم به مواضع تدافعی در می‌غلطند، تاکتیک‌های خود را کم می‌کنند و در تلاش برای فروخوابانیدن موج نویسن اعتراضات، با سرکوب و عوام‌فریبی بر رسوایی خود می‌افزایند و استیمالشان را هرچه با رزق به نمایش می‌گذارند. لیبیرالها، که طبرغم حضور فعالشان در حکومت به مثابه جزه مکمل حزب و خمینی، پس از سقوط بازارگان و طبرغم حضور بنی صدر بر مسمند ریاست جمهوری در هیئت یک جریان ابوزیستی ظاهر گشته‌اند، مانند همیشه با مشاهده اولین طلبه‌های خیزش توده‌ها کفش و کلاه می‌کنند تا بار دیگر به شبهه تخصصی خود به مدد بورژوازی پنهان‌بند، بر مواج انقلاب سوار شوند تا آنرا به شکست بکشند.

مرحله نویسی که اینک در انقلاب ایران شکل می‌گیرد بدون شک شباهت و قرینه‌های چند را با اولین برآمده‌های سیاسی توده ای، که در قدام نیمه گاره بهمن به اوج رسیده، تریسیم می‌کند. اما برای دست‌یافتن به درک روشنی از آنچه امروز به وقوع می‌پیوندد و برای تعیین خصوصیات اصلی شیوه برخورد کمونیست‌ها به اوضاع کنونی باید از این شباهت و قرینه‌ها فراتر رفت و تحولات جدید را به مثابه حلله‌ای در تداوم انقلاب، اما در پی ویژگی‌های موقعیت طبقاتی اصلی جامعه در این مقطع معین، مورد بررسی قرار داد.

مادر جزوه "دورنمای فکلت و اعتدالی نوین انقلاب، بهمن ۵۸" بر صورت معنی "اعتدالی نویسی در مبارزات طبقاتی آشکار کارگران و زحمتکشان بر علیه بورژوازی و حکومت عوام‌فریب کثونی" به مثابه واقعیتی انکار ناپذیر تاکید نمودیم و زمینه‌های این اعتدالی نویسی را در روش کلی تبیین کردیم. در مقدمه جزوه مزبور، برخلاف نبروه‌های چون راه کارگر که متکسی برارزیاسی رسوایی از حکومت و سوییژه از امیال و گرایش‌های بدوی روحانیت و حزب جمهوری اسلامی، همدا بالیبیرالها خواستار سنگر بندی تدافعی مضمون خلقی در مقابل "فاشیزم" بود. دنده، به روشنی اجتناب ناپذیری اعتدالی نویسی در مبارزات توده‌ها را پیش‌بینی کردیم و در ورای توهم وسیع توده‌ها به حکومت نوظهور بورژوازی، بر مفاصل مسائل بنیادی محرکه انقلاب ولدا بر ضرورت معینی تداوم آن انگشت گذاشتیم:

"... اگر انقلاب به حل مسأله اساسی خویش، مسأله قدرت‌حاکم، نائل نیامده است، جوش درونی و ستوان حرکت خویش را هم از دست نداده است. به عبارتی دیگر اگر انقلاب پیرور نشده است، شکست نیز نخورده است. برای درک این مسأله کافی است از خود بپرسیم که آیا سرنگونی رژیم شاه، و به سخت‌نشدن خادمان جدید-امپریالیسم و بورژوازی، در ماهیت مسأله اساسی و مسأله کل پایه‌ای انقلاب حاضر، در شیوه‌های طبقاتی محرکه این انقلاب و انگیزه‌های اقتصادی-سیاسی حرکت این نیروها شنبیری داده است؟ پاسخ این سوال بدون شک منفی است. بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری وابسته، که

سرمقاله بحران سیاسی بورژوازی و اوج گیری ثرابسط انقلابی بود که تنها مرتفع نشده است، بلکه شدت نیز یافته است. کارگران و نیز زحمتکشان غیر پرولتری که نیروی محرکه اصلی انقلاب ما را تشکیل می‌دهند همچنان با برجا در مرصه مبارزه طبقاتی حضور دارند، در حالیکه هیچکس از خواستهای انقلابی اقتصادی و سیاسی آنان سر-آورده نشده است. مبارزه طبقاتی به انتقال حکومت از بورژوازی، به کارگران و زحمتکشان نه تنها می‌دهد و مستگاه حکومت همچنان در دست فدا انقلاب به مثابه ابزار می‌شود در سرکوب انقلاب عمل می‌کند.

(دورنمای فکلت... ص ۶)

تداوم بحران اقتصادی و فیمله خنیاختن مسأله قدرت سیاسی به نفع انقلاب و یا فدا انقلاب، دورکن اساسی تحلیل ما از شرایط معینی جامعه پس از قیام بود:

"اعتدالی مبارزات انقلابی، قیام بهمن ماه و سرنگونی رژیم مزدور شاه، از آنجا که به صرف قدرت سیاسی بوسیله نیروهای انقلابی منجر نشده و به لطف رهبری خود بورژوازی حاکم برجش انقلابی، آنرا همچنان در خدمت آن طبقه‌ای باقی گذاشت که گریزی از، و شامیلی جز ایفاء و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری وابسته و نجات آن از مهلکه انقلاب ندارد. در ماهیت بحران اقتصادی و ضروریات اقتصادی و سیاسی خروج از آن از دیدگاه طبقات اصلی جامعه شنبیری تداوم داشت."

(همانجا، ص ۲۴)

و از اینجا چنین نتیجه گرفتیم:

"... اعتدالی نویسی در مبارزات طبقاتی آشکار کارگران و زحمتکشان بر علیه بورژوازی و حکومت عوام‌فریب کثونی این واقعیتی انکار ناپذیر است. اعتدالی که ناگزیر سوار دیگر مسائل مبهم انقلاب حاضر را با مسأله اساسی انقلاب ما، صرف قدرت سیاسی بوسیله کارگران و زحمتکشان، پیوند خواهد داد."

(همانجا، ص ۲۵)

امروز در آستانه چنین اعتدالی قرار داریم. برآمد سیاسی کنونی دقیقاً از همان بحران اقتصادی نشات می‌گیرد که انقلاب خود او دل آن ظهور کرده بود و به این معنی طبقه‌ای ضروری در ستر تکامل انقلاب شمار می‌رود. در طول دوران پس از قیام، رژیم جمهوری اسلامی به صحت کوشیده است تا غلبه‌های توده‌ای که در متن این بحران شکل می‌گیرند را به اشکال و انواع مختلف سرکوب کند، منحرف نماید و با حتی به ابزار در خدمت سرکوب انقلاب بدل سازد. توهامات توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش به رژیم جمهوری اسلامی در ابتدای کار، تبلیغات رژیم مبنی بر اینکه "انقلاب، معاومه اقتصادی، جنگ و... یافت و یا بی فواید فکلت توده‌ها بوده است"، و بالاخره واقعه‌ای چون اشغال سفارت، واقعه طیس، شمشه‌بازی انقلاب فرهنگی و امیوزجنگ با عراق، هر یک به نوعی برای مدتی اعتراضات پراکنده توده‌ها را بر علیه فکسر و فکلت تحت الشماخ خود قرار می‌داد و بهروز آن را در اشکال آشکار و گسترده به نمایش می‌نهادت. اما قدم به قدم، با روشن شدن ماهیت فربیکاران و فددموکرا تیک شمشه‌بازی‌های سیاسی مختلف آن، و بالاخره تحت تاثیر تبلیغات افشاگرانه کمونیست‌ها، به توهامات توده‌ها روبه شکستن نهاد. فشاری که توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان، به امید فرمت‌دادن به رژیم برای "مبارزه علیه آمریکا"، "حفظ استقلال و خود کفایی و مقاومت در مقابل تحریم اقتصادی"، "خشنی کردن کودتاها" و شوطه‌های سلطنت طلبان "وقن علیه‌ذا بیخود هموار نموده بودند، اینک با روشن شدن هرچه بیشتر ماهیت فداکاری و فسد دموکرا تیک رژیم، به زمینه نفرت و نزاج و روزافزون توده‌ها-حتی عقب افتاده ترین اقشار آن- از حکومت تبدیل می‌شود.

اما اگر بحران اقتصادی و عوام‌فرش و عواقب فکلت آن سبب حرکت موج نویسن اعتراضات توده‌ها را می‌سازد، نقطه فرجام آن بی شک فیمله یافتن مسأله قدرت سیاسی است. در جزوه فکلت تاکید



کردیم که مبارزه برسفودرت سیاسی باقیام بهمین بکسره نشسد . بلکه قیام آغا زگردورانی شدکه طبقات اصلی جامعه ، طبقاتی که از نظر عینی قادر به کسب و حفظ قدرت سیاسی اند ، از حدت مبارزه آنگار طبقاتی کاستند و هر یک برای دست یابی به اشباع و قدرت لازم و آماده گی برای روبروئی تعیین کننده نهائی بسسه گردآوری قوا و فشرده کردن صفوف خود معطوف شدند . پرولتاریا با توهم پیروزی از عرصه مبارزه مستقیم برسفودرت سیاسی پس کشید و به عرصه مبارزه اقتصادی و با حداکثر به "داد به انقلاب در محدوده کارخانه" عقب نشست ، اپورتونسم در جنبش کمونیستی بخش وسیعی از آن رایه دنباله روی از توهمات شده ها و در نهایت از رژیم جمهوری اسلامی سوق داد ، در حالیکه بخش انقلابی آن در عین روی آوری قدم به قدم به امر افشاکری از ماصحت طبقاتی حکومت ، به با زرسی و بازبینی دلالت مستعد عقب ماندگی ایستاد . لوزیک - سیاسی و تشکیلاتی ، و به این اعتبار ریشه های تشنست معطوف خود ، برداخت . در آنسوی معادله قدرت ، بورژوازی ، که موفتا زمام امور خود رایه نمایندگان دست دوم خود و رهبران خرده بورژوازی جنبش ضد سلطنت سپرده بود ، در عین مسیح نیروها و امکانات موجود برای سرکوب هرچه بیشتر انقلاب به نام انقلاب به تدارک زمینه های لازم برای اعاده هژمونی بورژوازی انحصاری در صفوف خویش و برافراشتن پرچم و گردآوری قوای لازم برای شتاب جم نهائی خود به انقلاب مشغول گشت . مادر متون دیگر بسسه ملزومات ایدئولوژیک .. سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریا بمنظور کسب رهبری مبارزات ایدئولوژیک و تشکیلاتی و سفیر قدرت سیاسی به نفع اردوگاه انقلاب اشاره کرده ایم . وحدت یافتن جنبش کمونیستی بزیست پرچم برنانه لنینی ، سازماندهی مف مستقل پرولتاریا بسو سیالیت به رهبری کمونیستها ، و فراخواندن و بسیج دموکراسی انقلابی به مبارزه تحت پرچم برنانه حداقل پرولتاریا انقلابی بی ، اینها رتوس ملزوماتی هستند که میتواند ساله قسدرت سیاسی را بسود پرولتاریا ، بسود اردوگاه انقلاب ، بکسره کند . از سوی دیگر ، بضمونی در بحث "دو جناح ... سیری راکه بورژوازی برای تحقق پیش شرط های قیبه کردن قدرت بناگزیر دنبال میکند ، بررسی نموده ایم . اعاده هژمونی بورژوازی انحصاری در صفوف خدا انقلاب ، و به پیش رانده شدن نمایندگان واقعی و اصل این فشر طبقه ، شرط لازم هرگونه اقدام نهائی اردوگاه خدا انقلاب در پایان دادن به بحران سیاسی بورژوازی و حاکمیت او است . به این نکته دوم بائین تر ، در بررسی خصوصیات ویژه برآمده سیاسی نوین ، خواهیم رسید ، ابتدا باید آنچه تاکنون گفتیم را خلاصه کنیم :

برآمد سیاسی نوین شده ها برپایه بحران اقتصادی سرما به داری ایران در سه ساله اخیر شکل میگیرد و از نظر عینی تنها میتواند در طرح مجدد مساله قدرت سیاسی و بکسره شدن آن بتفصیح یکی از دو طبقه اصلی متخاصم ، یعنی پرولتاریا یا بورژوازی ، فرجام یابد . از اینرو اولاین برآمد سیاسی جدید نمیتواند و میروود تا از ایجاد بسیار گسترده و سراسری برخوردار شود ، و تا بنیا ، در سیر تکامل خود تاگزیر از مرحله طرح مطالبات اقتصادی ، و مطالبات پراکنده سیاسی ، فراتر خواهد رفتست و تغییر عمومی رژیم سیاسی را در دستور خود قرار خواهد داد . به این معنی مرحله نوینی در سیر تکامل انقلاب و مبارزه طبقاتی آغاز شده است .

اما اگر همینجا بایستیم ، یعنی اگر صرفا به پذیرش خصوصیات عمومی شرایط کنونی به مثابه آغاز اعتلای نوینسی در مبارزات طبقاتی و انقلابی بسنده کنیم ، بدون تک از ویژگی های حیاتی شرایط حاضر ، ویژگی های که اولاین برآمد اخیر را از دوره اعتلای انقلابی پیش از قیام متمایز می کند و تا بنیا ، بسسه همین اعتبار و ملاحظات معین و جدیدی را در بر خود کمونیستها بسسه شرایط حاضر ضروری می سازد ، غافل مانده ایم . این ویژگی ها کدامند ؟ برای پاسخ به این مساله باید به موقعیت متفلساوت طبقات اصلی متخاصم در جامعه ، پرولتاریا و بورژوازی به نسبت شرایط پیش از قیام توجه نمود :

۱) دوران پس از قیام شاهد سیر تکامل تاگزیر در اردوگاه

انقلاب و خدا انقلاب بوده است . در هر دو اردوگاه مبارزه برسفودرت هژمونی و رهبری سیاسی در میان طبقات و اقشار متشکله آن حدت یافته است . حامل این سیر از نظر عینی و با توجه به خصوصیات مناسبات تولید در ایران به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم ، تنها میتواند به پیش رانده شدن طبقات اصلی جامعه ، پرولتاریا و بورژوازی ، در صفوف انقلاب و خدا انقلاب باشد . این دو طبقه طبقاتی هستند که قادر به ارائه اکثریت نسبی واقعی در قبایل بحران اقتصادی و سیاسی سرما به داری ایران اند . اگر تحولات پس از قیام زمینه عینی را برای نمود پرولتاریا انقلابی به رهبری جنبش انقلابی فراهم می سازد ، از سوی دیگر در اردوگاه خدا انقلاب این بورژوازی انحصاری است که قدم به قدم موقعیت و امکانات از کف رفته را باز میسازد و به کسب رهبری و صفوف خدا انقلاب ، به مثابه نماینده طبیعی و واقعی متافع کل سرما به داری ایران ، نزدیک میگردد . به پیش رانده شدن پرولتاریا و بورژوازی انحصاری در تلاتی صفوف انقلاب و خدا انقلاب ، خود بازتاب حدت یافتن جریان فکری شدن مناسبات میان طبقات از نظر اقتصادی و سیاسی است ، بحران اقتصادی سه ساله اخیر و شدت یافتن آن از پس از قیام ، پیرو سه شش ماهه درونی خرده بورژوازی را ضریب شده است . اقشار وسیعی از شهیدستان شهر و روستا غمگین معطوف فرودشدگان تا موفق نیروی کار برنانه می شوند . از سوی دیگر پیرو سه شش ماهه شدت میگردد و همزمان با آن بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی صرفا به وضوح هرچه بیشتری پیوند روشنی کسب و کار خود را با اعاده اوضاع پیش از انقلاب ، با از سر گرفتن انباشت سرما به در ایران مطابق الگوی امپریالیستی متخاصم با کشوری تحت سلطه ، در می یابند . پرولتاریا بسر برای شهیدستان شهر و روستا ، و بورژوازی انحصاری برای کلیه اقشار بورژوازی و خرده بورژوازی مرده ، به تنها نقطه اتکا و تنها امید رهبری سیاسی بدل میشوند .

۲) از نقطه نظر هر دو این دو طبقه ، دو اردوگاه - رژیم جمهوری اسلامی ایران " عمز خود را کرده است . از نقطه نظر پرولتاریا و شده های زحمتکش رژیم جمهوری اسلامی میروود تا بنه تنها هاله تقدس کاذب خود را از دست بدهد ، بلکه به مسلسل خیانت به انقلاب ، اختناق ، ارتجاع نیروی و طاق و فقر و فلاکت تبدیل شود . برای پرولتاریا انقلابی که رژیم جمهوری اسلامی را سد در مقابل بسط آزادی ها و مبارزه طبقاتی می یابد هیچ چیز بهیچ ترازا اهمیت مبارزه برای برپا نشدن این رژیم نیست . از سوی دیگر ، از نظر بورژوازی انحصاری (و به شیخ او از نظر متافع سرما به بطور کلی) نیز رژیم جمهوری اسلامی به پایان عمر مفید خود رسیده است . پیش از این و در جای دیگر به کرات تاکید کرده ایم که جمهوری اسلامی حکومت مطلوب بورژوازی ایران نیست . این حکومت مطلوب تنها میتواند حکومت بورژوازی اصحاب ری و نیروهای سیاسی آن باشد . اما آنچه بورژوازی را حتی پیش از قیام به پشت رژیم حاضر کشانید ، اهمیت عقب نشینی تاگتشیکی برای جلوگیری از انهدام کامل حاکمیتش بود . رژیم جمهوری اسلامی در طول دو سال به انحصار مختلف و مطالبات امواج انقلابی سیری ساخت شا بورژوازی در پناه آن نیروهای مشتت و در هم ریخته اش را سازمان دهد ، زمینه های اجتمای لازم را فراهم آورد . رهبری مطلوب خویش را با زریا بدوی برای بازپس گرفتن مواقع از کف رفته دست به تمرین زند . امروز جمهوری اسلامی دیگر نمیتواند چنین ابزاری باشد . جمهوری اسلامی صف انقلاب رایه عقب رانده اما قادر به انهدام آن نیست (و در این امر سی شک مقاومت دلآورانه در گردستان انقلابی ، و در سرتگر کارخانه ها نقش اساسی داشته اند) و امروز که انقلاب تمرین می کند این حکومت بسپوده تر از آن است که بتواند در مقابل خیزش نوین شده ها ، دفاع از سرما به و امیر - بالیسم رانازمان دهد و رهبری کند . جمهوری اسلامی رفتنسی است . این یک حکم منتج از شرایط و شمولات عینی اجتمای است . این حکم پرولتاریا انقلابی و خدا انقلاب بورژوازی امپریالیستی هر دو است .

۳) باین نوبت ، در دل اپورتونسم رژیم جمهوری اسلامی دو صف و خط منی از نظر طبقاتی کاملا متمایز و در چرخش شکل گرفتن

است - دو خط مشی که با اهداف و طبقه امتی متخاص جامعه در تطابق قرار می‌گیرد. (۱) خط مشی دموکراتیک پیگیری که با زتاب خواست پرولتاریا مبتنی بر تداوم انقلاب، زنده کردن روزهای قیام و تحقق اهداف اساسی انقلاب ایران است. پرولتاریا در موج نوین حرکت شده‌ها، تداوم و بسط انقلاب در اشکال گسترده و آشکار را می‌پسندد و می‌خواهد. دموکراتیک پیگیری خواهان آن است که سنگرهاش که جمهوری اسلامی در طی دو سال از توده‌های انقلابی با زبسی گرفته است، مجددا توسط کارگران و زحمتکشان انقلابی تسخیر شوند، و عقب نشینی ناگزیر اردوگاه انقلاب پس از قیام بهمن، جای خود را به تعرضی به رهبری پرولتاریای انقلابی، برای طرح مجدد مطالبات دموکراتیک اساسی توده‌ها و تحقق اهداف حداقل پرولتاریا بدهد. (۲) خط مشی بورژوا - لیبرالیستی که متعصب گذشته تلاش بورژوازی برای تبدیل حرکت اعتراضی توده‌ها به ابزاری برای تکیه بر بخشین به اردوگاه ضد انقلاب و اعیای همیونی بورژوازی انحصاری بر موقوف این اردوگاه است. این خط مشی می‌گوید: تا از مبارزات توده‌ها به مثابه اهرمی برای آماده اوضاع قیام از انقلاب، باشد که در اشکالی جدید، بهره‌بردار می‌گردد.

با بن ترتیب ویژگی اساسی شرایط جامعه در مقطع کنونی اینست که اوج گیری و اعتلای جنبش توده‌ها در عین اینکه از یکسو به پرولتاریای انقلابی دموکراتیک انقلابی متحرک جدید می‌بندد و براتیک هدفمند و آگاهانه‌ای را در پیشبرد این جنبش از آنان طلب می‌کند، در همان حال زمینه مساعدی نیز برای حرکت بورژوا - ازی انحصاری بسنطور تبدیل جنبش توده‌ای به ابزاری در آماده حاکمیت خویش فراهم می‌آورد. امروز در نقد طبقاتی شخص از جمهوری اسلامی در درون توده‌ها تبلیغ می‌چوند، دولت‌شنا تیبو کا ملا متناظر طرح می‌شوند که هیچیک از توبیک و غیر واقعی نیست. و اگر در تئید این تصور مکانیکی از اقتصاد و سیاست لیبرالیسم که گویا اهداف آرمانهای انقلابی را تنها "قضا رخصفی" و آرمانهای ارتجاعی و ضد انقلابی را تنها "قضا رمدخلقی" می‌پذیرند و با خود عمل می‌کنند، یعنی اگر بپذیریم که این هر دو لائوترا نشیوا امروز در کنار هم و در تقابل با یکدیگر در درون جنبش توده‌ای طرح و تبلیغ می‌شوند، و اینکه هر دو لائوترا بن بطع می‌کشند و این امکان را دارند تا با تکیه به جنبش توده‌ای و عمل مستقیم توده‌ها به هدف خویش نزدیک شوند، آنگاه به اهمیت این ویژگی خاص این دوره مباد - رزه و به ضرورت حیاتی تفکیک این دو گرایش و خط مشی در تئوری و عمل هر دو، بی می‌بریم.

رژیم جمهوری اسلامی و ستون فقرات آن، حزب، روحانیت و خمینی، امروز به سرعت نفوذ خود را در توده‌ها از دست می‌دهند و همراه آن بیش از پیش زوال محتوم خود را در می‌یابند و به تکیه بر می‌افزایند. امروز دیگر مفاصل بن رژیم عمدتا به افتنا روشیروهای فرمت طلسمی محدود می‌شود که می‌کشند تا از آخرین روزهای عمر و آخزین بقایای اقتدار او استفاده کرده و با خود را از نظرس اقتصادی و سیاسی بی‌بندند. ملاکینی که قدرت خود را در روستا با زبافته‌اند، متحرکین و سوما به دارانی که از قبیل بحران سیاسی اقتصادی بورژوازی و ضعف دستگاه دولتی‌شان به نان و نواشسی رسیده‌اند، روحانیونی که بهشت مفتخوری و قدرت نشانی خود را در همین جهان یافته‌اند و به هیچ قیمت حاضر به رها کردن آن نیستند، در کنار نیروهای چون فدائیان (اکثریت) و حزب شونده که در مایه حزب جمهوری خوش خیالانه تدارک کسب قدرت از سبالا را می‌پسندند؛ اینها هستند آن نیروهای اصلی که امروز رژیم - دفاع جمهوری اسلامی را و مله پهنه می‌کنند، توجیه می‌کنند و از آن دفاع می‌نمایند. اینان با زوال رژیم با چون همیشه به انجام یک پشتک و واروی سیاسی دیگر ناگزیر خواهند گشت و مایه همراه رژیم جمهوری اسلامی دست در گردن آن تا انزوا و انبندام کامل پیش خواهند رفت.

اما در این میان دکان لیبرالها پروروش به نظر می‌رسد. نگاهی به موقعیت و نقش امروز لیبرالها می‌تواند برای درک بحسث ما ونیز برای شناخت مولفه‌های اصلی موقع پرولتاریا در تقسالت نقش فبا نکارانه و ضد انقلابی که این جریان بورژوازی با لافس

در شرایط حاضر سرعده دارد، عقید باشد. با لگرفتن انتقادات لیبرالها، به رهبری افتخاری بنی مدر، از رژیم جمهوری اسلام می‌بسط نفوذ و تبلیغات لیبرالها در میان توده‌ها، و انتمیسی انکار نا پذیراست. این واقعیت اساسا بر مولفه‌های زیربنگنی است:

(۱) خیزش توده‌ها، خیزشی که از مسائل و معضلات پایه‌ای انقلاب و جامعه ایران مایه می‌گیرد، رنگ خطر را چون همیشه در گوش این دلالن سیاسی بورژوازی به صدا در می‌آورد. این خصونا صبت کلی و کلاسیک عملکرد لیبرالها است. سوار شدن بر موج اعتراضی توده‌ها به منظور فرورخوابیدن آن و فروختن آن به حاکمیت بورژوازی نقش و تفسی همینگی لیبرالیسم و لیبرالها در عصر اتیروالیسم است. لئین اینان را به جفتگانی مانند می‌کنند که با بعداری و غیرش انقلابی توده‌های زحمتکش، از خواب بیدار می‌بخیزند تا از انادام و جزایح دستگاه حاکمه‌ای که خیزش توده‌ای کمر به انهدام آن بسته است، هر آنچه ممکن است راز ان تعرضی توده‌ها ممن دارند. لیبرالیسم از استبداد تا نارفی است زبوا استبداد را موجد انقلاب می‌داند، و آنجا که دقیقابوی انقلاب به مشاقت می‌رسد، خود به "منشقدی از استبداد بدل می‌شود تا در لایق و جزخواستی‌های نیم بندش، تقدرا قمی از استبداد و ارتجاع بورژوا - ازی را خفه و خنثی نماید، لیبرالهای امروزی ایران از این عملت نام انبرالیسم بطور کلی تبصیت می‌کنند و در حرکت خود بر تحلیل و شناخت مارکسیستی از لیبرالها و لیبرالیسم برای انزار - مین بار صعه می‌گذارند.

(۲) نفوذی که لیبرالها امروز در میان توده‌ها کسب می‌ند، در اساس بسط طر شمار شمارای بورژوا - لیبرالی شان - بسط طر و فاداری شان به قانون اساسی و "بخت آزاد" و خواست "تبدیل شدن زندان به یک زندان"، نیست، بلکه از آنرواست که توده‌های ناراضی از حکومت در بی نقد انتر بورژوا - لیبرالی از تشوکراسی و استبداد "املاسی"، رنگ و سابه‌ای از خواست گنگسگ و هنوز جنبشی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را می‌پسندند. لیبرال‌ها و در این آنها بنی عذر، با هدف و در بی استقرار نظم مطلوب طبقاتی شان، از "فقدان امنیت قفاشی" می‌نالند، از مجلس و کابینه رجاش انتقاد می‌کنند و روحانیت و ولایت قفبه را بیزیر سوال می‌کنند، اما در نظر توده‌ها این موشمگیری‌ها و سیاست بازی‌های بنی مدر، بخصوی عمدتا از این نظر جذاب است که نشانی ارگان زمینین و آسمانی رژیم جمهوری اسلامی را، درست در برتوهان را دیگالیسم نیم بندی که توده‌های کارگر و اقشار کمپونی غرده بورژوازی شهری در مقطع کنونی از آن با فراتر - نگذاشته‌اند، بزییر سوال می‌کشد و نفی می‌کند. در واقع این خیزش نوین توده‌ها است که بنی مدر را به نقد لیبرالی ناگزیر می‌کند و او را به پیش می‌راند، و به نماینده خود - نماینده‌ای که در شرایط حاضر متعصب گذشته ذهنیت خود بخوی توده‌ها در مرز بندی با رژیم است - تبدیل اش می‌کند. و در واقع این توده‌ها هستند که به این شکل خواست "مرگ بورژیم جمهوری اسلامی" را بخولانه در پس شعار "زنده باد رئیس جمهور" پنهان می‌نمایند، با بن ترتیب مولفه تعیین کنند، در بسط نفوذ و محبوبیت توده‌ای بنی مدر و لیبرالها، نه حقانیت و مطلوبیت لیبرالیسم بورژواشی برای توده‌ها، بلکه نقش و مکان سیاسی (و باید گفت ابزاری) اینست که بنی مدر بی شک تنها در تصور توده‌ها، در مقابلسه با رژیم جمهوری اسلامی یافته است. توده‌های کارگر و زحمتکش در فبا بیک جنبش منسجم کمونیستی و محروم از دموکراتیک پیگیری پرولتاریا به مثابه یک لائوترا تیبو سیاسی، بنی مدر را با اصل و عامل تداوم انقلاب تصور می‌کنند و با به او را عایت می‌دهند، و بیش روی بنی مدر را در قبال حزب و روحانیت با نزدیک شدن خود به اهداف دموکراتیک شان - اهدافی که در ذهن علیل بنی مدر و امون ان و ناضار نشی گنجد - متراذف می‌گیرند.

از سوی دیگر بنی مدر بیسم، مطمئن از پشت کردن بورژوا - زی به رژیم جمهوری اسلامی، به استقبال ناراضی‌های و اعتراضات توده‌ها می‌نمایند. در عین تلاش برای عقید کردن آن در محدوده مطالبات بورژوا - لیبرالی، از آن اسلحه‌ای بسرای



تسهیل تعرض بورژوازی به هتبه حاکمه کنونی و حزب و روحانیت بعنوان ارکان اصلی آن، بسازد. از اینرو بحکم ویژگی های مبارزه طبقاتی در مقطع خاص کنونی، بنی مدریم نقش بندهاری بین انقلاب و فدا انقلاب را در **اپوزیسیون** برعهده میگیرد: یعنی به واسطه، دلال و مطلق بدل می شود میان آن حرکت بوده ای که می رود تا از موضعی انقلابی و برای استقرار آلترناتیوی انقلابی خواستار سرنگونی رژیم گردد و آن جریان بورژوازی، که خواستار سرنگونی رژیم و استقرار و تثبیت آلترناتیو فدا انقلابی بورژوازی انحصاری است.

همانطور که پیشتر گفتیم، امروز بورژوازی انحصاری در اپوزیسیون حکومت جمهوری اسلامی قرار دارد. این اپوزیسیون بورژوازی - امپریالیستی حامل "آلترناتیو" واقعی است. دموکراسی پس از قیام بهمن، بورژوازی انحصاری قدرت، فرصت و زمینه آفرین یافته است تا شکل حکومتی مطلوب خود و مناسبات سیاسی را که بوده ها دموکراسی قبل به تغییر نظر آید برخواستند. امروز بحورت "یک آلترناتیو" در مقابل رژیم جمهوری اسلامی در سطح جامعه طرح و تبلیغ نماید. دولت غیر مذهبی، "نظم" و "سیر" این مبنی برآید. انداختن چرخهای اقتصاد کشور و گسترش سیستم تولید و اشتغال، شعارهای عمومی بورژوازی انحصاری است. هیچ وجه اتوپیک و غیر قابل تحقق در این شعارها و مطالبات وجود ندارد. بورژوازی انحصاری در صورت شکست انقلاب و در فدا آن، دقیقاً به این وعده های خود عمل خواهد کرد. اگر لیبرالها امروز با جاسارت و پشتکار بیشتری از دموکراسی قبل - در مقابل سلطنت - به انتقاد از حکومت دست میزنند، بدلیل وجود این آلترناتیو واقعی و تحقق پذیر بورژوازی است. لیبرالها در دوره پیش از قیام بر امواج انقلاب سوار شدند تا آنرا به **رگود** کنند. لذا هدف تنهائی سرفتن بورژوازی و امپریالیسم راهی کم مخاطره تر است و چه نتایج ندهند، حال آنکه امروز، نقش دوگانه برعهده گرفته اند. از یکسو با بهیچون همیشه و مانند تمام لیبرالیسمهای خوب راه رشد جنبش انقلابی دموکراتیک و پرولتاریای انقلابی را سد کنند و اهداف آنرا تحریف نمایند، و از سوی دیگر در همین پروا به توده ها را برای پذیرش آلترناتیو بورژوازی آماده کنند و نقش ابزاری خود را در تخریب بورژوازی انحصاری به رژیم جمهوری اسلامی و باز سپردن حکومت سرمایه به نمایندگان با بدارش بیا نمایند. بنابراین لیبرالها این با چهره جدیدی بخود خواهند گوشت و در انتقاد از رژیم جمهوری اسلامی جزیره و پیکیری بیشتر از خود بروز خواهند داد، چراکه طبقه پدیدهای مبارزه می کنند که امروز ضرورت تاریخی وجودش و مطلوبیتش برای بورژوازی، بیش از پیش از زمین رفته است. کوسیدن رژیم برای لیبرالها اینبار خرج و مایه برآید نخواهد داشت زیرا برخلاف رژیم سلطنت که حکومت مطلوب بورژوازی انحصاری بود، رژیم جمهوری اسلامی دیگر حتی نقش ابزاری خوب و راهم می رود که از دست بدهد. بورژوازی به مثابه یک طبقه، "بورژوازی انحصاری بعنوان قشر تعیین کننده آن، خواهد چا بگزینی جمهوری اسلامی است. در چنین شرایطی، در شرایطی که لیبرالها در تطابق با منافع و اهداف بورژوازی حرکت میکنند و لذا از حمایت مطلق بورژوازی بطور کلی برخوردارند، و علاوه، در شرایطی که بخش وسیعی از توده های کارگر، و زمینکنش و قشرهای مختلف خرده بورژوازی را بدنبال شعارهای بورژوازی - لیبرالی خودبیدگ میکنند، با اطمینان خاطر در انتقاد در حمله به رژیم جمهوری اسلامی گام بر خواهند داشت. و اگر لیبرالها در امتداد انقلاب خواهان فروغ با نندن جنبش انقلابی و مسمون داشتن مشروطه سلطنتی از گردن ختم توده ها بودند، امروز که برای بورژوازی زمان چا بگزینی رژیم جمهوری اسلامی فرا رسیده است، با فراغت بال به آن پورش میزنند و به اعتقاد ما، اگر خطر رشد آلترناتیو انقلابی را در میان نبایند، تا سرحدها بسودن تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی از طبقه روحانیت و تشوگرایی و منزلی کردن ارکان آن، به پیش خواهند رفت.

قیام به ارش و دستگاه بوروکراتیک دولتی غربیات سهمگین وارد کرد. قیام دشمنی خود را با شعار "ارزش برادرمانست" به نوح نشان داد. اما امروز لیبرالها با خواست مسلط کردن این

تظہیر شده و بوروکراسی "لداکار و متخصص"، به میان توده ها میروند. لیبرالها، امروز با دل و جرات بیشتری "ولایت فقیه" و "وابطه مذهب و دولت" را مورد انتقاد قرار می دهند. نقد نشود. کراسی از جانب سیاستمداران چون و عربان سیاسی منزلی که همین سهم کنونی شان در حکومت را نیز از عدله سر رهبری مذهبی جنبش فدا سلطنت و روحانیت مسلط بورژوازی فدا انقلابی حاکم به کف آورده اند، بیانگر چیزی جز تبعیت لیبرالها از خواستهای عمومی بورژوازی - علمبرفم تشفی رژیم جمهوری اسلامی - نیست. اما لیبرالها هر امید واهی که می خواهند داشته باشند، آنچه اینان پایه میزنند، اگر موفق شوند، نه به حاکمیت خود این جریان - لیبرالیسم - بلکه همان نظریه که اشاره کرده ایم، به استقرار حاکمیت بورژوازی انحصاری (دیگتا توری مریسان امپریالیستی) خواهد انجامید. ارتش نظریه و مبارزاتی شده، بوروکراسی مسلط بر مردم، کنار انداختن آغو بندهای دست و پا گیر و بی کفایت و با بگزین کردن آنرا "متخصصین"، مرکز قدرت در دست دولت مرکزی و... اینها همه دقیقاً شرایط بازگشت بورژوازی انحصاری به حکومت است.

و بالاخره بخصوص باید بر این نکته تاکید گذاریم که لیبرالها در ارتقا و توسل به نیروی توده ها و فشار از پایین برای اعمال فشار به رژیم، - خروابغ با آتش بازی می کنند. آتشی که اگر با وعده و وعده های "آزادخواهان" شان "پیش از حد" در آن بدینند، بی شک شک و تر را با هم خواهد سوزاند. و این خطر است که از هم اکنون جناح حزب روحانیت یا هشدار و تذکر و خاطر نشان کردن آن نه داروخته رئیس جمهور، لیبرالها را در شرکت زینتشان آفساز میزند. در هر حال آنچه مسلم است، این است که در صورت اوگیری و تصمیم غیرض توده ها پیش از آن حد که سیاست زان لیبرال بتوانند از آن ورزده ای درمعا دلگسه قدرت در اردوگاه فدا انقلاب سازند، بنی مدریم درست کشیدن از همین خواسته های نیم بند لیبرالی و نقد بورژوازی اش از رو - حاکمیت حاکم و تشوگرایی، و حمایت و دفاع فعال و بدون قید و شرط از همین مجلس و کابینه و قوه قضاة ای که اکنون لحظه ای را برای نالیدن از عملکردهای "زورمدارانه" شان از دست میدهد، ذره ای تردید بخود راه نخواهد داد. و این سوق یافتن انقلاب فدا - تر از حد تحمل لیبرالها و افشا شدن ماهیت دلال مفت و سازگار و چهره گریه خیانت و دناشت آنان، امریست که بیش از هر چیز به پراشک آگاهانه و نقشه مند نیروهای کمونیست منوط است.

(۳) مولفه دیگر، وجود یک گرایش شکست طلبانه در توده ها است (در مقابل گرایش نیرومند تر دموکراتیک - انقلابی). گرایشی که همانطور که گفتیم آماده اوضاع سابق را قلیب میکند و به این اعتبار به دنباله روی از بورژوازی انحصاری تمکین میکند. این گرایش، که ابتدا نباید به آن کم بها داده شود، امید امروز لیبرالها و زمینه قدرت یابی فزاینده بورژوازی انحصاری است. اینجا با توده های مواجهیم که در زیر فشار تبلیغات بورژوازی، انقلاب را با رژیم جمهوری اسلامی یکی گرفتند و لذا امروز که به دنبال دموکراسی شاق اقتصادی - سیاسی، گاهن سطح معیشت، تورم و نا اطمینانی اقتصادی، به نقد رژیم جمهوری اسلامی و عملکردهای آن میزنند. بگردد انقلاب راهی زهر سوال میکنند. بورژوازی و سبزه بورژوازی لیبرال به این گرایش و این گرایانه در اذهان توده ها دامن میزنند. لیبرالها شای چون بازرگان، بحانی و امروز، بنی مدبرها از نجار خود را از انقلاب آشکار کرده اند، اینان کسانی هستند که فسو و فلاتک و بی حقوقی کامل توده ها را حاصل انقلاب فساد می کنند تا سپس با لفاظی بر علیه این عوارض بحران نظام برسیده و نتیجه سیاستهای فدا انقلابی شان، انقلاب را در نزد توده ها به لعین بکنند. در شرایطی که توده ها تصویر روشنی از انقلاب واقعی (و نه "انقلاب اسلامی") و اهداف و آرمانهای آن ندارند، این گرایش شکست طلبانه، یعنی تمکین به آلترناتیو فدا انقلابی بورژوازی و امپریالیسم (آماده اوضاع سابق)، زمینه مساعدی برای رشد میباید. لیبرالها امروز از این وجهات تشفی میکنند، به این وجهات دامن میزنند و به ارتقا این وجهات

رشد می‌کنند. اقبال امروز لیبیرالیزم نتیجه بسط این روحیه تسلیم طلبانه در بخش‌هایی از توده‌های کارگر و زحمتکش است. از خود می‌پرسیم: چه عاملی باعث می‌شود که بنی مدز با وعده دادن یک دم آنچه بختیار و وعده می‌داد، امروز با هیلن... زحمتکشانی مواجه شود که خود بختیار را نگویند اختیار خوانده بودند و در ظرف یکماه سرنگونش نمودند. مسأله اینست که امروز در نزد توده‌ها نقد بورژوازی لیبیرالی از استبداد مذهبی و تشویق کراسی به مثابه یک شکل حکومت، انتقاد بورژوازی از بسی - کفایتی "خو ندها" به جای نقد غرده بورژوازی - دموکراتیکسی شسته است که در مبارزه فدرالیت بدن مسلح بودند و با آن به جنگ با استبداد امپریالیستی برخاستند. عوامل موثر در ایجاد این باس و تسلیم طلبی در بخش‌هایی از زحمتکشان عمدتاً فشار عوارض بحران اقتصادی، سرکوب مستمر نیازات توده‌ها، تسلیم بهگیری انقلابگری غرده بورژوازی، دولت مذهبی و تلاشهای این دولت در سرکوب انقلاب بنام انقلاب به بدوی ترین اشکال و تشویه‌ها و از همه مهمتر فقدان یک رهبری سیاسی قاطع، یک خط مشخص روشن و یک آلترناتیو مشخص مبتنی بر دموکراسیم پیگیر پرولتری در صحنه مبارزه بوده است، و ما دام که این نیرو وقف مشی آلترناتیو ساخته نشود، تسکین توده‌ها به بورژوازی در تحویل نهایی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

۲) نگاه‌های به ترکیب افکار، طبقات و نیروهای سیاسی ای که امروز زیر پرچم "رهبری" لیبیرال‌ها جمع شده‌اند این خلعت دوگانه لیبیرال‌ها در شرایط حاضر به وضوح روشن می‌نماید. لیبیرال‌ها از یکسو به امید سلطنت طلبان، بورژوازی بزرگ هوادار آمریکا، تپسواران وفادار شاه، رستاخیزین، و در یک کلام "طایفوتیان" بدل شده‌اند. اینها لیبیرال‌ها را حتی برای یک لحظه هم به عنوان رهبری سیاسی مطلوب و حاکمین ایده‌آلشان تلقی نمی‌کنند. اینها لیبیرال‌ها را مستعمر، بی‌مایه و بی‌کفایت می‌دانند و از کسانی که سیزده دهه‌ها سزای کفایت بلامنته بازو استعمار بی حد و عمر توده‌ها تحت رهبری "خرده‌مندان" حکومت های پلیسی - نظامی زیر دندان نشان هست جز این انتظار نمی‌توان داشت. برای اینها لیبیرال‌ها صرفاً آمده‌اند تا راه را باز و هموار کنند و مقدمات لازم را فراهم نمایند تا هرمان مطلوبشان بر موند قدرت بنشینند و هر چه سر بیشتر خاطره تلخ دوسال انقلاب، دوسال اغلال در کار، تولید سود فوق سود و دوسال دست اندازی توده‌ها به قدرت سیاسی را از ذهن و زندگی‌شان بزدا بکنند. برای اینها لیبیرال‌ها مرغ عزا و عروسی اند، و شک نکنیم که علیرغم آغاز مرحله جدیدی از مبارزات طبقاتی و انقلابی آشکار، بورژوازی انحصاری امروز نه به عزاء که عروسی می‌نماید. بنا بر این حمایت بورژوازی از بزرگ هوادار امپریالیسم از لیبیرال‌ها یک حمایت موقت است. در نظر اینها لیبیرال‌ها هرگز نخواهند توانست تا آخر خط در خدمت بورژوازی عمل کنند. زیر آخرین خدمت در خط بورژوازی سر بریدن همین لیبیرال‌هاست. از سوی دیگر مسأله لیبیرال‌ها در مواجهه قاطع با حزب جمهوری اسلامی، روحانیت و خمینی نیست می‌تواند به سلب همین حمایت مطلق این افکار از لیبیرال‌ها و سوق یافتن آنها به سازمان دادن مستقل و انکار به نیروهای سیاسی و نظامی خود منجر شود.

از سوی دیگر، امروز غرده بورژوازی دموکرات عمدتاً، سازمان مجاهدین خلق بعنوان عمده ترین نیروی سیاسی آن بالاد، نیز در کابل لیبیرال‌ها حرکت می‌کنند و با همین موقع و حرکت خود تا بهگیری دموکراسیم غرده بورژوازی و سرنوشته رفت‌سار و مستنوم آن را در شرایط فقدان هرگونه پرولتری برجسته دموکراسیم نیک به نمایش می‌گذارند. شک نیست که توده‌های وسیعی که امروز سازمان مجاهدین نام پندگی شان می‌کنند به انقلاب می‌اندیشند، و روی آوری ایشان به حمایت از لیبیرالیزم و اناغه آن، بدون شک نه از سرخواست اعااده اوضاع پیش از انقلاب، بلکه از روی مجموعه ای از ایدئولوژی سیاسی و احساس زرنگی غرده بورژوازی مآبانه و دیپلوما تیک است. اینها خواستار دموکراسی اند، اما به صفت لیبیرال‌ها را کلید داران دموکراسی تصور می‌کنند، و در امر اناغه این تصور واهی درجا مسه کوناه می‌کنند. آنچه در عمل از ما -

پندگان و نیروهای سیاسی دموکراسی تا بهگیری غرده بورژوازی، و بویژه سازمان مجاهدین خلق، ماطع می‌شود، تبلیغات لیبیرالی، مسخ لیبیرالی دموکراسی، حمایت از رئیس جمهور لیبیرال، تشکیل بلوک های سیاسی آشکار و مخفی با لیبیرال‌ها و تقس علیه آنها است. اینان صرفنظر از هر "اندیشه" و "آرمان" تا گفته و در سینه حبس کرده دموکراتیک که احتمالاً دارند، آنچه در عمل انجام می‌دهند، جز تبدیل خود به قسیمه وزا شده لیبیرالیزم بورژوازی نیست. برای هر کسی که تبلیغات رسمی سازمان مجاهدین خلق را با آرمان ها و گرایش های جوانان هواداران قیاس کند یک نکته بوضوح مشهود می‌شود: سازمان مجاهدین نیز مانند فدائیان (اکثریت) و حزب توده قدرت سیاسی را نه از طریق مبارزه، نه از طریق سازمان دهی و بسیج توده‌های تحت استعمار و مستعمر، بلکه در فاسل و انفعالات "پالا" در صحنه‌های سیاسی، در گمین کردن "استفاده موقوع" از رقابت های جناحی، خدا نقلاب، و فرصت خریدن برای تبلیغ تشکیلات خود، جستجو می‌کنند. این تلقی غرده بورژوازی از قدرت و سیاست، شرایطی را بوجود می‌آورد که سازمان مجاهدین خلق، و توده وسیعی که بدنبال خود می‌کشاند، از مجرای لیبیرالیزم در واقع در کنار و بیرون از بزرگ هوادار امپریالیسم و سلطنت طلبان زعم غورده قرار گیرند. بی اعتمادی به قدرت کارگران و زحمتکشان متشکل، بی اعتمادی به ماهیت طبقاتی مبارزه سیاسی، و بی اعتمادی از حمایت آشکار و عملی از جنبش کمونیستی و اتحاد عمل با آن و سکوت فریاد طلبانه در مقابل تبلیغات و تحریکات فکرمونیستی بورژوازی، اینها آن نقاط ضعف اساسی هستند که دموکراسی غرده بورژوازی و نیروهای سیاسی آن چون سازمان مجاهدین خلق را عملاً به دفاع از بورژوازی در مقابل پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی می‌کشاند. اگر نخطه ای بسه ترکیب نامتجانس را میان بنی‌مدز و لیبیرال‌ها بنگریم، انگیز گذشته از تبیین مارکسیستی لیبیرالیزم، لافل در همین دوسال تجربه از مملکت لیبیرال‌ها تعمق کنیم و ریاکاری ها، خیانت‌ها و جنایت های آنها را فقط در همین یکی دوسال گذشته بخاطر آوریم، اگر قدری بخود زحمت بدهیم و دلایل حمایت فدائیان انقلابی ترین فشر جامعه، بورژوازی بزرگ، را از لیبیرال‌ها جستجو کنیم، آنگاه گریزی از این نخواستاریم داشت که "نیروهای چون مجاهدین خلق را که بنام آزادی لیبیرال‌ها هم گامه می‌شوند را - لافل در این زمینه - مستوجب همان شأنی از جانب پرولتاریا بدانیم که فدائیان اکثریت را بخاطر حمایتشان از حزب جمهوری اسلامی هدف واقعی، و البته خوش خیالانه هردو بین نیروها در محاطت و دفاع تاکتیکی از جناحی از حکومت، نفوذ در ارگانهای رژیم و نزدیک شدن پنهانی و گام به گام به قدرت سیاسی و تصرف آن از بلات و هردو در راستای هدف و در نتیجه جان نثاران از جناح سرورد حمایت خود، برجسته‌های "انقلابی" و "خلق" آن جناح تا کیستند می‌گذارند. آنچه برای بورژوازی و جناحهای مختلف آن در حکومت ابزار و تعمیق و فریبی بیش نیست، از جانب اینان جدی گرفته شده، تشویق شده و به اساس موجه جلوه‌دهان سازگارها، و در مورد فدائیان اکثریت خیانت بارز و صریح شان به پرولتاریا و انقلاب، بدل شده است. اما موقع گیری ها و سیاست بازبها ای این "هواداران تاکتیکی" بخشی از هیئت حاکمه، که خود را فعالانه در بازی قدرت میان صفوف "بالائی ها" سهم کرده‌اند، مستقل از آنکه بطور موقت و مقطعی به ضعف و با تقویت کدام یک از دو جناح حکومت منجر گردد، در عمل و نه با جناح تسهیل و ترویج هر دو قدرت یا بی بورژوازی انحصاری و لذا خدمت بی شایسته و بسپا وارزشتند به امپریالیسم و کل طبقه بورژوازی ایران، و معنای دیگری ندارد. هم از اینروست که هر یک از دو جناح هیئت حاکمه، نه از نیت و اهداف شیطانه گرانه و با کونیستی طرفداران انقلابی نامیش هراسی به دل راه می‌دهد و نه از بزرگ بر طرفین و "ایدئولوژی" شده وعده و وعده‌ها و شعارهای انقلابی مآبانه خود از جانب طرفدارانش در صفوف "پوزسیون" مرهوب می‌گردد، بلکه برعکس بسا الفاظی چون "پارتنر" و "معالف غیر متعام" به استقبال آنان می‌شاید و به آنان اجازه فعالیت می‌دهد تا از نتایج و شمرات عملی ای که بر این همراهی وهم زائی مترتب است هر چه بیشتر طبقه

خود را بهره مند سازد.

بنابراین حکم پرولتاریای انقلابی، در مورد نیروهای سیاسی که از دوسوی الاکتانگ ارتجاع حاکم، لیبرالها و حزبین، آویزان میشوند - علیترسیم اهداف و نیات خیری که ممکن است در سزدا شده باشند و مستقل از آنچه در باره و در توجیه خود میگویند - بسک حکم و فقط یک حکم است: ایمنان به زاشده بورژوازی تبدیل شده اند.

اما از آنچه گفتیم چه نکاتی در مورد وظایف کمونیستها در شرایط حاضر استنتاج میشود؟ بحث ما در این سرفصل "در رهله اول بر روش کلی وظایف جنبش کمونیستی، آنگونه که در تمام طول دوران پس از قیام بر آن با نشارده ایم تاکید میگذارد. مادر مطالقات متعدد پس از قیام، بر ضرورت واجتناب نا پذیر جدال آنها - بی و تمهین کننده میان پرولتاریای انقلابی و بورژوازی سوادار امپریالیسم تاکید کرده ایم و تلاش و مبارزه بیگمیر برای حفظ و تانمین استقلال پرولتاریا در سطوح ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را شرط لازم نامین رهبری پرولتاری بر جنبش انقلابی و پیش شرط اساسی پیروزی انقلاب بر خدا نقلاب در این روبا روشی تعیین کننده، دانسته ایم. در سطح مشخص تر بحث را جزو اهمیت و ضرورت رهبری و وظایفی که در قسمت سوم بحث دوجناح (هشین شماره) بسره نشارده ایم مده میگذارد و مشخصات و مبنای چگونگی مبارزه، در راه ایجاد "مف مستقل" و اناعه و تشبیه "الترناتنیو پرولتاری" را در شرایط مشخص امروز، به ما نشان میدهد:

۱) اهمیت بیگمیری مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، شوفیح ضرورت بزریر کشیدن و جایگزین کردن آن با جمهوری دموکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان در سطح توده های وسیع، و اهمیت سازماندهی مبارزه برای حفظ و بسط دستاوردهای انقلاب، در مقابل فشار و حکومت برای اعمال تشبیهات سیاسی و اقتصادی، گوناگون بر کارگران و زحمتکشان مجدد تاکید می شود.

۲) وجود دوگرا بن از نظر طبقاتی که ملا متما بیرو متضاد در درون اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، تشکیک این دو طیف منشی، در نشوری و در واقعیت رابه و وظیفه عاجل کمونیستها تبدیل می کند. الترناتنیو پرولتاری در مقابل جمهوری اسلامی باید از الترناتنیو بورژوا - امپریالیستی به روشنی متمایز شود. هدف انقلابی از صف ندا انقلابی تشکیک کرده، شیوه های مبارزه ضد انقلابی به دست و وضوح تعریف شود، با زمینه های میشی و ذهنی رشد الترناتنیو ضد انقلابی ناطعانه مبارزه شود، و با لآخره هدف انقلاب باید کشنار جمهوری اسلامی، این صف ضد انقلابی را نیز درهم بشکند. اینها همه در قدم اول بر بنا به روشن و صریح پرولتاری در انقلاب حاضر را طلب می کند. مرز بندی همزمان با حکومت و با اپوزیسیون بورژوازی حکومت، مستلزم آنست که پرولتاریای انقلابی خود را مستلزم رهبری اپوزیسیون انقلابی به توده ها معرفی کند. بر چه هوسست پرولتاریای انقلابی بر نامه اوست. این بر نامه باید مبنای ترویج، تبلیغ و سازماندهی با قرار گیره، رهشار کنگ که عرفا بیانگر ناراضی بطور اعم و "مبارزه" بطور کلی باشد. در تحلیل نهایی در خدمت بورژوازی قرار میگیرد. اینرا دیگر همه به تجربه کرده ایم. شمار "استقلال و آزادی"، از آنجا که هیچگاه این خواست مملو می مشخص نبود نگرفت، از آنجا که در دهه هشتاد شده های مبارز با تحولات معینی در ساخت اقتصادی و سیاسی مترادف نبود، بسادگی توسط سرمداران حکومت و غاصبین انقلاب، مسخ و تحریف شد تا جایکه خود به شمار برای فروگوشن آرمان های دموکراتیک توده ها بدل شد. از این تجربه باید درس گرفت. این بار ما باید پرولتاریای سوسیا لیست اولا با مراعت و قاطعیت، و بی هیچ ابهامی هدف نهایی خود، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیا لیسم را، در سطح جامعه طرح و ترویج کند و توده وسیع کارگران رابه زیر پرچم سوسیا لیسم و حزب کمونیست - که مبارزه بسرای تشکیک آن مدتهاست وظیفه مبرم پرولتاریاست - فراخواند و تا در شرایط و پیوند با آن، مطالعات جنبش انقلابی را چنان بسره روشنی طرح کند که هیچ بورژوا - لیبرال مضطه کبری نشو اند در غلظ و فرج ابهامات آن منافذی برای حفظ و بسط قدرت بورژوازی بسره و صبح خرده بورژوازی ناپیکمیری نتواند، اکسیون و در فردهای بسک،

قیام پیروزند، کامی از آن به پس گذارد بی آنکه اپوزیسیون خود را در نزد توده ها مبارز سیاسی اعتبار و رهش خود باوری آوری توده ها به پذیرش رهبری پرولتاریای انقلابی مترادف شود. باید این مطالعات چنان روشن و شریف و تبلیغ شوند که هر کسی با هر شیبده بازی سیاسی بخواند در قدرت سیاسی چنگ اندازد با فشاری قسا - طعنه توده های کارگر و زحمتکش بر این مطالعات و مبارزه بیگمیر شان، بر سر آن مواج باشد. این خامن نهاد انقلاب وجدانشی کامل مفوق پرولتاریا و سایر زحمتکشان از جریانات عوا مغرب بورژوا لیبرالی و بورژوا - امپریالیستی است. این سنا انزوی لیبرال آنها و خامن مقاومت توده ای در مقابل هرگونه تهاجم غیر مستقیم سیاسی - نظامی بورژوازی است. به همین ترتیب هر فراخوان سیاسی - تشکیلاتی و هر اکسیون ما باید در محتوی ما با فراغ ششای تعریف شده و مشخص دموکراتیک انقلابی و خواستهای انسانی مده اقل پیونده داشته باشد و در خدمت تشبیهات این خواستها و شمارهای جنبش بر آن در درون جنبش انقلابی باشد. اکسیون برای اکسیون "شظا هرات برای نظا هرات" و اعتراض برای اعتراض " چون همیشه موضعی کاملا انارشستی و امروز، در خدمت اپوزیسیون بورژوا - امپریالیستی حکومت است. اپوزیسیون که رژیم جمهوری اسلامی نیز با ایشان به وجود و غیر آن میگویند تا خود را از تشبیه اعتراضات توده ها ممنون دارد، ما باید خواهان شریف و قاطعیت خواستهای انقلابی توده ها، شریف و دقیق اهداف، مطالعات و شمارهای اکسیون های توده ای، و شریف و دقیق محتوی و بر نامه تشکیلات توده ای کارگری و دموکراتیک باشیم. اگر پذیرفته ایم که امروز بورژوازی انحصاری نیز در اپوزیسیون حکومت مستلزم دارد، اهمیت تشکیک هر حرکتی را بر این پرولتاریا و زحمتکشان از هرگونه گرایش بورژوازی غیر انقلابی و ضد انقلابی، برای ما از روز روشن تر خواهد بود. استقلال ضد انقلابی در اپوزیسیون صرفا با مبارز انحراف از لیبرالها، سلطنت طلبان و امپریالیسم در اکسیونها و فعالیتهای مبارزاتی ما منین و تشمین نشی شود. آنچه سد شریف بل عبوری برای بورژوازی خواهد ساخت مطالعات شعار ها، اهداف مستقل انقلاب و شیوه های مستقل مبارزه انقلابی است. بگذارید پرولتاریا و زحمتکشان تحت ستم به رهبری کمونیستها آزادی را با دموکراسی شورائی - یا تمهین توده ای، با انحصار بوروکراسی مافوق مردم و انتظامی بودن کلیه مدها در امور و قعات، با برابری کامل حقوق زن و مرد، با نشی ششعی مذهبی و جدانشی مذهب از دولت و... معنی کنند: تا بسینیم کدام لیبرال مفلیک جرات خواهد کرد خود را حتی در خلوت "زده بخواد" بنامه، شنا بسینیم کدام بورژوا - امپریالیست سلطنت طلب را و طلب مواجعه با چنین جنبشی خواهد بود، تا بسینیم کدام عوا مغرب حکومتی و کدام خرده بورژوازی انقلابی شنا، حسارت خواهد داشت تا خود را خدا امپریالیست و طرفدار "مستضعفین" قلمداد کند.

۳) بحث ما در قبال لیبرالها استنتاج عملی روشنی دارد، لیبرالها باید رسوا و منزوی شوند؛ اولا به متنا به خا نشین بسه دموکراسی و به متنا به دلان همیشگی میان انقلاب و ضد انقلاب بطور کلی، و ثنا شنا به عنوان زمینه سازان ترویج سیاسی مجدد بورژوا - زی انحصاری و مدهم جینان شکل گیری و تشبیه دیکتاتوری عربسان امپریالیستی، افشاکاری و تبلیغ ما باید از هر دوسو لیبرالها راز بر منگنه قرار دهد، و باز میبشیم که محور این سیاست در قبال لیبرالها چیزی جز بر نامه ما در انقلاب حاضر نیست. بسره نامه ما همانطور که گفتیم اولایه دموکراسی و مطالعات حداقلی اقتصادی پرولتاریا معنای مشخصی میبخشد و تحریف لیبرالی این اهداف و شمارها را رسوا می کند و مانع می شود، تا شنا انگستان مدهد تا با تشکیک ضد انقلاب از اپوزیسیون لیبرالی حکومت، این اپوزیسیون را با ماهیت واقعیاتش، به توده ها شنا ما بسیم زمینه سازیش را برای امپریالیسم بر مبنای غموشن با مبارزات انقلابی - دموکراتیک به رهبری پرولتاریا، به روشنی افشا کنیم. این هر دو جنبه باید در متون تبلیغی و افشاکرانه ما ملحوظ باشند. صرف انشای "لیبرالها" (و نه سیاست، مطالعات و اهداف اپوزیسیون بورژوا - لیبرال) به متنا به افراد سرما - به دار، تشکیک رژیم جمهوری اسلامی و سازشکاران را بر رژیم ما بسک،

و غیره ، در همین لیروم کافی نخواهد بود .

۴) پایه براهین بیرون کشیدن دموکراسی خرده بورژوازی از زیر نفوذ لیبرالها و از وحدت عمل با آن ، تا کید کنیم . برخوردار به معادله این ساختار و وحدت ساده لوحانه و مغرب آنها با اپوزیسیون لیبرال ، در این میان نقش تعیین کننده دارد . ما باید در عین اینکه حمایت از لیبرالها را به مناسبت حمایت از عدالت فاطمانه افتنا و محکوم می کنیم ، با ارائه آلترا نشیو مبارزاتی و شعارهای انقلابی و با توضیح و تبلیغ بیکر و صبرانه آن توده خرده بورژوا - دموکرات را به مثابه یک فشره و سازمانهای سیاسی آن نظیر سازمان مجاهدین خلق را به تبعیت از توده های آن ، به سمت جنبش کمونیستی و اتحاد عمل با آن بکشانیم . هرگونه مماشات با رهبران ناپیگیر و متزلزل خرده بورژوازی انقلابی ، نه به نفع جنبش انقلابی ، که در کوتاه مدت بسود اپوزیسیون بورژوا - لیبرال و در تحلیل نهایی بسود بورژوازی انحصاری و امپریالیسم تمام خواهد شد .

۵) و بالاخره ، در همین سطح کلی بحث ، باید به اهمیت مبارزه با زمینه های رشد باسیلیسم و به این اعتبار ، بویژه با زمینه های نفوذ لیبرالها در میان توده های کارگروختگش اشاره نمود . تزویج سوسیالیسم و ارائه آلترا نشیو و مطالبات مشخص انقلابی در زمینه های مختلف مبارزات دموکراتیک و اقتصادی به ما امکان خواهد داد تا آن بخش هایی از زمینگان را که تحت فشار شایق اقتصادی و فقدان رهبری پرولتری میروند تا بسط آماده اوضاع قبل از انقلاب گردن نهند ، از باطن و انفعال بیرون بکشیم . ظهور پرولتاریای انقلابی به مثابه هرچند از آنگاه مبارزات دموکراتیک خود مهمترین عامل در توفیق ما در ایستادن بر زمین خواهد بود .

۶) در پایان این نکته را نیز باید ذکر کنیم که آنچه

گفتیم معنای مشخص و ویژه ای نیز برای ما ، اتحاد مبارزان کمونیست ، در بردارد . ما در تلاش ثنوریک دوساله خود ، چسب در انتقادات بیرونی و چه در مباحثات درونی ، گام به گام به نقش و اهمیت برنا به وجود شما بر برنا به حداقل وحدت کارگر و مکان ویژه هر یک در سر مبارزه انقلابی پرولتاریا پی برده ایم و بر آن بافتاری نموده ایم . ما آموخته ایم که جدا کردن برنا به حداقل از حداکثر دشواری و در پراشیک در قلمبندن گام به بسود بویولیسیم و رفرتیسم است . ما امروزه باره در این اعتقاد خود واضح تر شده ایم که باید به نام کمونیسم برای کمونیسم بسا شده ها سخن بگوئیم . تلاش ثنوریک ما همچنین اهمیت مطالبات حداقل کمونیستیها را در امر تبلیغ و سازماندهی مبارزات کارگری و انقلابی مورد تأکید و تأکید قرار داده است . ما امروزه در باقیاتیم که بسط و تکامل انجام و تکالیف انقلابی مان در قبالت جنبش توده ای که هم اکنون آغاز شده است و پیروز و باید که روزهای پر شکوه قیام را زنده کند و وظایف نیمه تمام آنرا به فرجام برساند . باید سیاست تبلیغاتی واحدی ، بر بنیاد مطالبات حداقل و شعارهای کمونیستی که هم اکنون به محت و وفای آن پی برده ایم و قادر به تدوین آن شده ایم - مطالبات و شعارهای کمی که بدون شک در سر عطفی مبارزه با ساختار بیشتر مانک و اوضاع و جرح و تبدیل خواهد شد ، را پیگیرانه اشفا کنیم . ما همین اکنون اولین گامهای عقلی خود را در این جهت برداشته ایم . این ابدأ به معنای کمونگ شدن مبارزه آیدئولوژیک در نزد ما بسط منظور طرف اپورتوتیسم از مفوف جنبش کمونیستی نیست . بلکه خود فاملتی در ثنویت مبارزه آیدئولوژیک از طریق ارائه محتوای مشخص آن در زمینه های تبلیغی و سازماندهی خواهد بود . امید است و ازیم بتوانیم در انجام وظایف کمونی خود ، سرشت او را بگیری مبارزات طبقاتی و انقلابی ، استوار و پیگیر باشیم .

بویولیسیم در ... از صفحه ۱

مندرچ در بیانیه دفاع می کنند ، به توده ها معرفی می نماید . این چیزی جز ارائه یک برنا به از جانب رفقا و معاونانی برای تسخیر توده های تحت این برنا به نیست ، و مرفه نظوارا اینکه رفقا خود تاجه خدمه این برنا به به عنوان یک برنا به میگردند ، این سدگریزی ارا بقای نقش سه هویت و پرچم "فداشیان خلق" در نزد توده های مخاطب رفقا نخواهد داشت . تا کید میکنیم که بحث ما بر برنا به تظا هری این سند با یک برنا به (بخش حداقل یک برنا به) نیست ، بحث بر سر محتوای برنا به ای معانی است که در این سند مطرح میشوند . چرا که همانطور که گفتیم "فداشیان خلق" چه میگویند "فشرده ای است از : ۱) نقد "فداشیان خلق" از نظام و شرایط موجود ، ۲) تصویرشان از هدف مبارزه ۳) بر این مبنی . درگشان از آلترا نشیو انقلابی و لذا تغییر و تحولی که شرایط موجود باید بخود میدیدد ، ۴) تبیین و ارائه آن تپور - های طبقاتی و آن سروهای سیاسی که می توانست و باید مبارزه برای این تغییرات را رهبری کنند . اینها همه مفولاتی برنا به ای هستند و "فداشیان خلق" چه میگویند ، همانطور که با شین توشان خواهیم داد به نحو ناقص ، دست و پا شکسته و الشفاطی ای . شما می این مفولات را عمده می کنید و موضع خود را در قبال آن مشخص می سازد .

همینجا متذکر شویم که روی آوری رفقا به ارائه نومی برنا به به جنبش توده ای بی شک گام مثبتی است . در مقالات دیگر این شماره به اهمیت اتحاد نیک سیاست و اتحاد کار و تبلیغی و تشکیلاتی مبتنی بر برنا به بر مبنی اعتلای نویسن جنبش توده ای ، مفعلا برخوردار کرده ایم . از این نقطه نظر "بنا به" بنا نگرگام مهمی از جانب رفقا در جهت ارتقا شیوه برخورد تبلیغی - تزویجی نیروهای کمونیست به جنبش توده ای است . اما تحسین رفقا را باید به همین امر - یعنی متکی کردن تبلیغ و تزویج به نومی برنا به - غلامه کرد ، زیرا "ما بلی" یعنی آنجا که به مضمون و محتوای مفولات و مطالبات منظومه در تپنا به "میرسیم شما ما حاکمی از در جازدن در زمینتسه مسائل پایه ای جنبش و نا شیدو نگارمانی بویولیسیتی ثنوری" و برنا به بخش اعظم جنبش کمونیستی ما است . تا بنا ، اهمیت این سند در این است که فشرده ادراکات ثنوریک و برنا به ای رفقا را بسا

کمترین خسار و زوال در معرفی میکند . مطالبه این سند مانک می دهد تا

دشمن موضع ثنوریک و برنا به ای رفقا و به اتکال خطوط کلی ایستادگی شان در این زمینه ها را در باسیم و نقد کنیم . "فداشیان خلق" در این بنا به به اعتقاد ما معانی بویولیسیتی ، رفرتیستی و یکتاریستی در تلنگر و سیاست خود را بر ملا می سازد و برخوردار فعال جنبش کمونیستی را به آن فرا می خوانند . بنا بر این ما در این مقاله از دوا و به با این سند برخوردار می کنیم . اول ، بنا به را بعنوان یک سند برنا به ای بسنورت جز" به جز" مورد بحث قرار می دهیم و سپس کسی هم راجع به هر یک تا درست بیشتر در آن از ارائه دموکراسی و سوسیالیسم برای پرولتاریای انقلابی سخن خواهیم گفت .

۱) "فداشیان خلق" چه میگویند" به عنوان یک سند برنا به ای یک برنا به کمونیستی قبل از هر چیز درک ذووشی از هویت و هدف نهایی جنبش کمونیستی (حزب کمونیست) بدست می دهند . این هویت و هدف نهایی هر دو بر بنیاد علمی و انقلابی (مارکسیستی) از نظام تولیدی موجود (ظرف مورد ما - سرمایه داری درگروختگت طبقه امپریالیسم) متکی است . برنا به کمونیستیها کیفرخواستی است بر علیه این نظام - کیفرخواستی که در آن نظام موجود به عنوان با عدویانی فقر ، استثمار زوسی حقوقی توده های کارگر و زخمیگن انشاء می شود ، و بر این مبنی انهدام این نظام و جایگزین کردن آن با سوسیالیسم به مثابه آلترا نشیو انقلابی - پرولتاریا ، آلترا نشیو که بخوان سرمایه داری خود زمینتسه استقرار آن را فراهم می سازد ، به مثابه هدف کمونیستیها شریف نمی گردد . مبارزه برای سوسیالیسم به مبارزه یک طبقه معین ، یعنی پرولتاریا که خود زافه این نظام است ، تشریح و متکس می گردد و حزب کمونیست به مثابه گردانی در جنبش جهانی پرولتاریا ، و بعنوان ابزار تشکیلاتی ضروری پرولتاریا برای استقرار دیکتاتوری بگانه خویش ، شریف می شود . این روش کلی بخش حداکثر یک برنا به کمونیستی است . طبقاً ما انتظار نداریم که بنا به "فداشیان خلق" چه میگویند" به کلیه این مثالسیس بقیه در صفحه ۲۳

دوجناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی (قسمت آخر)

در دو قسمت پیشین بحث دوجناح کوشیدیم تا در ضمن بررسی نقش و عملکرد دوجناح هیئت حاکمه در اقبال و تثبیت حاکمیت بورژوازی و امپریالیسم، این نکته را برجسته کنیم که اردوگاه ضد انقلاب قبل از هر چیز می باید به مثابه یک پدیده در حال تکوین و تکامل در نظر گرفته شود. و گفتیم که چگونه انقلاب ما، وبه ویژه قیام نیمه تمام بهمن ۵۷، بورژوازی ایران را از رژیم شاه، که به مثابه رهبری ایدئولوژیک سیاسی واحد آن عمل می نمود، محروم کرد و با زبانی یک جریان رهبری کننده واحد و آردرون ضد انقلاب، به سیر تکوین یک پروسه طولانی و پیرتلاطم رقابت در میان نمایندگان و جریانات سیاسی مختلف بورژوازی منتهی نمود. اما آنچه قبل از هر چیز از بحث ما نتیجه می شود، و سر آن تاکید گذاریم، این بود که حامل این پروسه رقابت، نه تعلق یک رقیب بردگی، نه احراز رهبری ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی توسط یکی از رقبای موجود، بلکه ظهور یک جریان سیاسی آردرون ضد انقلاب بورژوازی خواهد بود که در قیام جمع کردن و پخته کردن خصومات عام ضد انقلابی، ارتجاعی و خصوماً ضد پرولتری هر دوجناح در خود، جریان خود را از محدودیت های ایدئولوژیک - سیاسی هر دوجناح، خلاص کرده باشد. این جریان را از آنجا که صرفاً می تواند بر زمینه فعالیت و عملکرد دوجناح کنونی هیئت حاکمه، و با بهره گیری از سنگرهای که بورژوازی توسط هیرو دوجناح، چه بصورت مجزا و چه در ترکیب با یکدیگر، شخیر می کند، ظهور نماید، یک "سنتز سیاسی" از هر دوجناح نامیده می شود. این رهنمای واحد ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی، چیزی جز یک جریان سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی که مستقیماً منافع سرمایه انحصاری را نمایندگی کند نمی تواند باشد. رهبری واحد بورژوازی در ایران تنها زیر پرچم سرمایه انحصاری مینر است و ظهور سنتز مورد بحث ما نیز به مثابه پیاپی یک دوره شدت و بحران ناشی از غلبه این رهبری آردرون ضد انقلاب بورژوازی خواهد بود. سنتزی که بحران اقتصادی و انقلاب بر بورژوازی تحمیل نموده است.

در دو قسمت پیشین به نکات ریز و درشت مختلفی اشاره شده بود که هر یک می تواند و باید، در بحث های مشخص تر دنبال گرفته شود، اما تا آنجا که هدف ما از این مقالات ايجاب می کند، یعنی تعیین رتوشن شیوه برخورد پرولتری به هیئت حاکمه، و ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی بطور کلی، لازم است از الحکام کلی ای که در مقالات قبل بدست داده ایم دوره ای بکنیم:

۱) بر اساس دو قسمت قبل آنچه فوق گفتیم، ما متخام با دیدگاه های که تصویری مکانیکی و استاتیک (استاتیک) از اردوگاه ضد انقلاب بدست می دهند مرز بندی نموده ایم. "جریان" ضد انقلاب به عرصه رقابت دوجناح موجود هیئت حاکمه منحصر نمی شود، بر بنیاد سیاسی بورژوازی رانمی توان مراد بر بررسی اوضاع و احوال حزب و لیبرالها جستجو کرد، بلکه بالعکس، خود این رقابت را می باید به مثابه تحولی نگریست که بورژوازی از میان حلقه های مختلف و در جریان انکشاف آن، آن شکل نهائی رهبری سیاسی را جستجو می کند که بتواند نیازهای بنیادی سرمایه را منعکس کرده و در حلقه آن بگنجد، دستگاه درهم ریخته حاکمیت بورژوازی را سر و سامان بخشد و کمک کند تا بورژوازی ایران هر چه سریعتر "کاپوس انقلاب" را به فراموشی سپارد، به "اقتصاد" بازگردد و پروسه اشباع سرمایه را بگونه ای که مطلوب است از سرگیرد. بنا بر این تحلیل ما رگبستی از اردوگاه ضد انقلاب نمی توانست

خود را به بررسی سنا روی جدال حزب و لیبرالها محدود نکند، بلکه باید از مطالعه و تطبیق نیازهای بنیادی بورژوازی ایران در این شرایط مشخص آغاز کرده و بر این اساس، بنیاداً غسود این معادله در هیئت حاکمه را نیز به شیوه ای ماتریالیستی متکا فذ توضیح دهد.

۲) در همین رابطه، مقالات قبل تفاوت ارزیابی ما را، با تحلیل آن دسته از نیروهای که با اصولیات بورژوازی رأی دادند و اتمام احصارات امپریالیستی و در نهایت پروسه خامین هژمونی بورژوازی انحصاری در صفوف بورژوازی در نظر می گیرند و با بورژوازی لیبرال را نماینده سرمایه انحصاری قلمداد می کنند و لذا پروسه تثبیت هژمونی سرمایه انحصاری را با پروسه قدرت گیری بورژوازی لیبرال را یکی می گیرند روشن می سازد. تمام بحث ما در مقاله قبل، و تمام درک ما در طول دوران پیر از قیام که در بخشین اعلامیه خود و وبیژه در پیشگفتار به جزوه "تضمین کارگران در وزارت کار" در فروردین سال ۵۸ ارائه دادیم، بر این واقعیت متکی است که بحران اقتصادی و انقلاب حاضر، نمایندگان سیاسی اصیل سرمایه انحصاری (وبه این اعتبار رهبری طبیعی و مطلوب بورژوازی ایران) را وادار به عقب نشینی نموده و نمایندگان سیاسی دیگری را موقتاً به بورژوازی تحمیل کرده است. حضور سیاسی سرمایه انحصاری نمی تواند تنها به الزام ادیپتوئیدینده احزاب و جریانات فعال بورژوازی در شرایط موجود منتهی شود.

نه حزب و نه لیبرالها نمایندگان اصیل منافع سرمایه انحصاری نیستند، بلکه ترکیبی موقت برای حفظ بورژوازی و سرمایه داری ایران از دست اندازی های انقلابند. ترکیبی که در یک جریان عقب نشینی به بورژوازی انحصاری تحمیل می گردد. ترکیبی که دقیقاً به این اعتبار که در دوره مبارزه ضد سلطنتی، خود را با استفاده از فقدان خط مشی روشن پرولتری در انقلاب ما، بنسبه انقلاب چپانیده و لذا در شرایط انقلابی و بحرانی برای تئوری وازی، و مادام که "انقلاب" می باید بنام انقلاب سرکوب شود، از کارش بیشتر نسبت به جریانات اصیل بورژوازی انحصاری بر خوردا راست در مورد لیبرالها، این نکته جز به نقش تاریخی و کلاسیک آنها اشاره ندارد. این نقش همبستگی بورژوازی لیبرال و مزبور است. اما درباره حزب، بحث ما بر حتمت ایزازی آن تاکید می گذارد، خطی که به امپریالیسم امکان می دهد تنها اغتار غرده بورژوازی را بنسبت گنبد و او را، به لطف حاکمیت وسیع (و دیگر اینک کمالا رویه زوال) تفکر محافظه کار مذهبی برطرفش، به رویارویی با پرولتاریای انقلابی بکشد. مسامخیره حزب جمهوری اسلامی و فلسفه وجودی آن را این خط ایزازی دانضمیم و اصولاً "حزب بودن" آن را، به معنای جریانی که بگونه کلاسیک در جریان دفاع از منافع یک قشر و یا طبقه معین تشکیل گرفته باشد، به طبقه معینی تکیه کند و بر بنا به ای برای تحقق اهداف و منافع این طبقه بنیاداً روی خود بگذارد، مورد سئوال قرار دادیم. حزب جمهوری اسلامی را ترکیب در هم جوشی از مشکوک

- ترین محافظ و وابسته به امپریالیسم از بسکو، و محافظ غرده بورژوازی مذهبی از سوی دیگر، دانستیم که به اعتبار استقاده فعالیت از حربه اسلام و نیز شخص غمینی، و توهم توده های وسیع زمینگشان به این آغوش، لااقل در ابتدای کار توانسته است توده های متوهم شهی ستان شهری را نیز بدنبال خود بگنجانند و برای تحقق اهداف ارتجاعی خویش از آنان بهره گیری، شبیهین حزب جمهوری اسلامی به عنوان "حزبی که امپریالیسم برای غرده

میخواهد که چرخ انقلاب متوقف شود. دستاوردهای دموکراتیک تمام مازیس گرفته شود و انقیاد کامل طبقه کارگر و به تبع آن سایر زحمتکشان تحت استثمار، تحت حاکمیت سرمایه مجدداً تأمین گردد، و این به معنای استقرار نظم فئودالی در جامعه است. و شایعاً، نرمینای این خفگان اسباب شده و مبتنی بر عوالم فلاکت بار بحران اقتصادی، نظم تولیدی مناسب برای آغاز دوره جدید انباشت سرمایه در ایران، به مثابه کتوری تحت سلطه امپریالیسم و حوزه تولید فوق بود امپریالیستی برقرار گردد. در بررسی و جناح به این جنبه رسیدیم که هیئت حاکمه کنونی، و ترکیب تشکیل دهنده آن، از مجموعه خصوصیاتی که بتواند تلاش بورژوازی برای تحقق این فردو پیش شرط پایه‌ای را رهبری و نمایندگی کند، برخوردار نیست. حزب که در سرکوب انقلاب به نام انقلاب پیشقدم بوده است، بنابر ماهیت و نقش خود، از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی با سوسیالیسم نبراهای دراز مدت بورژوازی ایران نیست، و لیبیرالها، کسبه و طبقه متوسط مالکیت خصوصی و سرمایه و بازاری ماشین دولتی در هم ریخته را برعهده گرفته‌اند. در اقتصاد از حیث جهت‌نمایی و آرمانهای سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمیروند. در سیاست، اهمیت شیوه‌های غیر متعارف سازماندهی اردوگاه‌ها، انقلاب را آنگونه که باید درک نمی‌کنند، و در زمینه ایدئولوژیک نیز با تبلیغ اتوبیوس لیبرالی خود به شدت توجیه و ترفیق بورژوازی دامن می‌زنند. اما این فردو، در ترکیب با یکدیگر به مثابه ابزاری موش در شرایط پس از قیام در خدمت سیاست امپریالیستی عمل کرده و می‌کنند. زیرا اولاً بورژوازی سرمایه‌داری را در مقابل تحریف انقلابی توده‌ها حفظ و حراست می‌کنند و شایسته‌های عینی و ذهنی لازم برای به میدان آمدن تمام‌بندگان سیاسی مستقیم بورژوازی انحصاری را پرورش و رشد می‌دهند. این زمینه‌ها عموماً در نتیجه فعالیت همو و هم جهت هر دو جناح و به مثابه تحولات مورد توافق فردو و با در نتیجه نیز آینه‌نگارها نشان، شکل می‌گیرد. همسایه دیگر آنجا که دو جناح بر سر اعمال سیاست‌های تعیین در خرافات قرار دارند، وجه آنجا که بر سر حیثی به جان هم می‌افتند، بورژوازی انحصاری از قیل عملگروان به دستاوردهای عمومی و پایه‌های دست می‌باید. رهبر کلی این تحولات فئودالی و این زمینه‌های عینی و ذهنی یک سنتز سیاسی در درون بورژوازی و آگاه‌دهی برای سرمایه. انحصاری در میان نیروهای سیاسی طبقه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱) تظهِیر شدن و مشروعیت یافتن مالکیت و استثمار سرمایه‌داری. انقلاب ایران علیه حاکمیت و سلطه قوی ایدئولوژیک موروثی و فرود بورژوازی بر آن، بی تردید از همان ابتدا تا قبل از خروج اقتراض امپریالیسم مالکیت بورژوازی و استثمار سرمایه‌داری بود، خروشی که با زتاب و افعالیات مناسباً اقتصادی جامعه و شرکت پرولتاریا به مثابه نیروی محرکه اصلی در سئوگوتسی رژیم سلطنت بود. هر چند بدلیل عقب‌افتادگی ایدئولوژیک-سیاسی - شکست‌ناپذیری پرولتاریا و فقدان یک حزب استوار کمونیست، این گرایش‌کنگ سوسیالیستی نتوانست جز در قالب محدود و منحصر "سوسیالیسم" و مسائلی فلسفی خود بورژوازی تجلی یابد. اما بهر رو کارگران و زحمتکشان لااقل در اذهان خود در قالب آرمانها و شعارهای گنگ "حق"، "سرابوی" و "جامعه توحیدی" و فلسفه "سرمایه از روز ازل نبوده" و نظیر آن، سرنوشته‌های برای سرمایه‌داری و "سرمایه‌دار" ترسیم می‌کردند. (بسیار آموزنده خواهد بود اگر در فرمتهای مناسب به شیوه برخورد سران خود بورژوازی چنین فده سلطنت از یکسو و کمونیستها از سوی دیگر، به این گرایش‌کنگ سوسیالیستی نظری نمایاننداریم. آنروز که "پارادالغی" هسا به کمک جوانان پرشور بجاهد با وعده قسط اسلامی، و توحید و در آنجا سربا و عده "توحی" سوسیالیسم کارگران را بر سر پرچم خمینی می‌فرستادند، بخش اعظم جنبش کمونیستی خود تعالانه پرولتاریا را از هرگونه تعدی - در عمل و در شعار هر دو - به "سرمایه‌داری" و بورژوازی ملی" برچرد می‌داشت! بورژوازی نه فقط منافع خود بلکه

بورژوازی ناسیس کرده است. می‌خواند چکیده اغراق آمیز اما گویای از نظر ما در مورد این جریان ارتجاعی باشد. بهمین ترتیب مرز میان ماورفغانی که حزب جمهوری اسلامی را ارگان سیاسی خود بورژوازی (برفه سنتی) ارزیابی می‌کنند نیز روشن است. آنچه در ارزیابی تعلق و نقش طبقاتی این حزب باید به‌خصوص مدنظر باشد، اساساً نه ترکیب معادل و اجزا تشکیل دهنده آن، بلکه سیاستهای حاکم بر آن است و ما گوشیدیم که مولفه‌های اصلی مطابق حرکت و عملکرد این حزب را با منافع طبقه سرمایه انحصاری در شرایط ویژه پس از قیام بشکافیم. کشیدن اقتدار محافظه کار خود بورژوازی بدنیال خود و تبدیل آنها به عمده سیاست امپریالیستی، فلسفه وجودی حزب است و هر ارزیابی که تعلق طبقاتی حزب را بر مبنای مشاهده ترکیب اعضا و عناصر آن تبیین نماید، ناگزیر از درافتادن به مواضع انحرافی در قبال آن خواهد بود.

۳) این واقعیت که نه حزب تبلیغ شوکراسی و نه لیبرالهای تبلیغ دموکراسی نیم بند بورژوازی نمایندگان امیل بورژوازی انحصاری نیستند، به این معنا نیز هست که برهه ظهور رهبری واحد در صفوف بورژوازی، الزاماً به معنای بست شدن پایه‌های شوکراسی و لیبرالیسم هر دو در نزد بورژوازی است. اگر این امواج انقلاب است که احزاب و نمایندگان سیاسی دست دوم بورژوازی را به اریکه قدرت پرتاب کرده است، و اگر "سرکوب انقلاب" به نام انقلاب فلسفه صعود اینان بر مبنای حاکمیت است، آنگاه واضح است که ما هر قدر که اینان انقلاب را به عقب برانند، یک درجه مطلوبیت بجا، خود را در حاکمیت، برای بورژوازی، کم - نگ تر نموده‌اند. اینها بنامه طبیعت خود احزاب و جریان‌های سیاسی دلال و جاده حافکن برای نمایندگان سیاسی با بدار و امیل بورژوازی اند، تنها وقتی در ایفای نقش خود کاملاً بی‌سرور گشته‌اند که جای خود را به دیگری سپرده باشند، رفته باشند، و آنان که باید بر این راه گولفته و هموار تردد سرمایه را از سر گیرند، آمده باشند. این سرنوشته محتمم هر دلال و مطلق است، دلال نمی‌تواند خود یکسوی معامله باشند. اما این نکته را هم باید ذکر داد که ظهور نمایندگان سیاسی سرمایه انحصاری الزاماً به معنای حذف فیزیکی تمامی سیاستمدارانی که امروز در این ترکیب حاکمیت نقش بازی می‌کنند نیست. بختیار، مدنی، نژیبه و امثالهم نمونه‌های بارز بورژوازی لیبرالهایی هستند که آنگاه به ارباب واقعی خود، بورژوازی انحصاری، بپیوسته‌اند. کنار رفتن لیبرالیسم به مثابه یک جریان سیاسی، الزاماً به معنای کنار رفتن سیاستمداران بورژوازی لیبرال نیست، همچنان - نگه "محبوبیت" این سیاستمداران، و با لافش آنگاه بورژوازی به آنان، الزاماً به معنای پایگاه پیدا کردن لیبرالیسم در درون طبقه بورژوازی نیست. این نکته‌ای است که در بررسی صبر قدرت با بی بورژوازی انحصاری در صفوف بورژوازی و در همین رابطه در بررسی چندچون تقویت جناح بینی مدرن طول جنگ، باید مدنظر باشد. از سوی دیگر ظهور رهبری واحد بورژوازی انحصاری نیز الزاماً به معنای "بازگشت" و به قدرت رسیدن امپریالیسم امپریالیستی (مرکب از سلطنت طلبان مفلوب و بورژوازی لیبرالهای دوران پیش) و شخصیت‌های سیاسی شناخته شده گذشته نیست. ما در بحث دو جناح گوشیده‌ایم تا با بررسی نهایتهای پایه‌ای سرمایه انحصاری، و به این اعتبار بورژوازی بطور کلی، (یعنی نظم فئودالی و نظم تولیدی) خصوصیات بنیادی این رهبری واحد را مستقل از شمارها، اشکال جنبشی و شخصیت‌های کنونی‌اش بیرون بکشیم. جریان نماینده بورژوازی انحصاری آن جریانی خواهد بود که به این مسائل بنیادی از زاویه منافع و بر مبنای نهایتهای و سرانته‌های سرمایه انحصاری پاسخ گوید، و مزاحظ ارایه‌کننده کدام جریانات، شخصیت‌ها و عناصر فعال کنونی در ترکیب این نیروی سیاسی نقش فعالی برعهده گیرند.

کشیم که سیاست بورژوازی انحصاری در قبال انقلاب مساوی‌بازی‌ای ترین سطح تحقق دوبیش شرط اصلی آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه را هدف خود قرار داده است. اولاً بورژوازی



گرایش تاریخی پرولتاریا و نیز میثاق و وعده‌های شیسه سوسیالیستی کارگران را بسوی خود می‌کشد، و بخش اعظم جنبش کمونیستی نه فقط منافع پرولتاریا که اهداف و شیوه‌های بورژوازی و نیز میثاق و ازمانه‌گرمی کل بورژوازی پرده پوشی می‌کند. این یک تراژدی تاریخی و هژداری است به تمام کسانی که از لایبیدی شوریک فضاقت می‌نمایند.

اما بهر حال زمینه‌های عینی و ذهنی تحقق این آرمان گنگ سوسیالیستی موجود نبود. وزیر کمونی این رسالت تاریخی را برعهده گرفت تا در دفاع از سرمایه و ورکتگی سوسیالیسم غرده بورژوازی و نیز به پرولتاریا اثبات کند. اولین شرط انضمام بورژوازی و نجات او از ورطه انقلاب درهم شکستن این سیستم بورژوازی بی شکل ایدئولوژیک پرولتاریا بود. مالکیت بورژوازی می‌بایست از زیر دست و پا ل پرولتاریا میثاق صادره، غلبه بدو کنترل بیرون کشیده شود. سرمایه‌داری که در ماهیهای و گریخته بودند، می‌بایست به سرکار و پادشاهان بازگردند. پرولتاریا رسا می‌بایست فکر ایدئولوژی به ساحه مقدس سرمایه را از سر بیرون کند و به پشت دستگاها بازگردد. اوضاع می‌بایست به حال عادیه با برگردد. دو جناح هیئت حاکمه در این زمینه توانست و نتوانست کامل و عملکرد متقابل و ارگانیک داشته باشند. یکی (کمونیست‌ها) کپوشه کل مالکیت بورژوازی را خواستار بود، و دیگری (کمونیست‌ها) آنرا با کلاسه ترمی مالکیت شروع و مشروط اسلامی کرده‌ها حخته می‌کرد. اولی بازگشت و تشریح نمی‌کرد، جنایتکاران تولید را مطالبه می‌کرد و این دومی با تقدیم یکی دو "فدائی‌لاری" به عنوان قوی‌ترین شیوه پیشگام می‌گشت. راه و برای ما یکی هموار می‌نمود. اعلام مشروعیت مالکیت بورژوازی و استثمار سرمایه‌داری برای کسانی که معنای "مشیت محکم کمونیسم" را می‌دانستند، تزلزل می‌کرد و نیز برای پرولتاریا پوشیدنی‌ها شهر و روستا که از رهبری فکر کمونیستی محروم بودند، از آن کمتر. ملی شدن صنایع نیز شکل "تکلیلاتی" مناسب برای ایجاد کمترین اصطکاک را بدست داد. هیچ مالکیتی شروع نکران مالکیت دولت نیست از جانب خدا و رسول و منکر به امت اسلامی نمی‌تواند وجود داشته باشد. بورژوازی به دست رژیم جمهوری اسلامی و به لطف مناسبات ایدئولوژیک و جنگ زرگری - نساً آنجا که به بحث مالکیت مربوط می‌شود - موجود در آن، نه صرف ارگان اقتصادی جامع خویش را از حیطه تعرض مستقیم پرولتاریا بیرون کشید. امروز آرمان گنگ جامعه بی طبقه و وسط "بسه خواست واقعی کنترل کارگری بر تولید و توزیع مبدل شده است. این یک "عقب نشینی" از سوسیالیسم معین غرده بورژوازی و یک پیروزی عقلی در جهت استقلال ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاریا است. با این وجود باید گفت که جمهوری اسلامی، ابتدائی ترین طبقه خود را در حفظ بقا و تحکیم حاکمیت بورژوازی و در ایجاد زمینه لازم برای انضمام مفوف بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری را بدست به پیش برده و توفیق‌ها بسیاری نیز داشته است.

قبل از هر چیز در عملکرد دموکراتیک آنها جستجو شود. جناح‌های هیئت حاکمه در این زمینه عملکردهای متفاوتی را می‌توان تکمیلی دانسته‌اند. در حالی که لیبرالها از زمان ابتدای کار سرمایه به واری و تمسیر ماشین تحریر غورده و از کار افتاده دولت شناختند، کمونیست‌ها و حزب و شرکا که کوشیده تا خلاصه دستگاها سرگوب و رانند و با آنها با تعمیق و شهید پذیرگشتند. اعتماد و تمسیر و "مخالفت با دولت" نیز شرعی و مستوجب عقوبت الهی اعلام شد. هر چه جایگزینی مردم مسلح با داروستانهای سازمان یافته افرایون دست راستی غرده بورژوازی و از روزم آغاز شد. فتوای خلق سلاح عمومی بلافاصله پس از انضمام داده شد. هر جا که توده‌ها خود مستقیماً در کار تشکیل ارگانهای اجتماعی اراده مستقیم و از پادشاه بودند، تا ملاقات و سپس با نثر فیهی حکومت مواجه شدند. پرولتاریا و ورکتگانشان انقلابی بر مبنای توده‌ها بود انتقاد بنیادی و انجام داده بودند. آنها با تشریح همونی شکرونیات غرده بورژوازی، قدرت سیاسی را انحصار در دست بورژوازی باقی گذاشته بودند، و اینکه این دومی نیز محروم ساختن توده‌ها از هر نوع انقلاب دموکراتیک، و بیرون راندن آنها از هر گونه تجربه فعالیت سیاسی و در درختان از هر گونه امکان اعمال آزاده مستقیم تلافیه جز تبدیل آنها به آزاری برای سازمان‌های حاکمیتی که خود به زیر شکنجه بودند. هدف و تشارق گذاشت رژیم جمهوری اسلامی که کلا از مشروعیت شناختن هر گونه تحول دموکراتیک شانه خالی نمود. بلکه کلا آنها را از مابا و تحقیق مذهبی توده‌ها از مابا دموکراتیک آنان را به عنوان آرمان‌های "قریبی" و "شیرینا" یعنی "مفسره کشید. برابری زن و مرد را اعلام و وفاء از بریتانیایی‌ها و آنی لیان را تحت نام کار و آزادی که به صورتی نامشروع شد، اختیار است غیر قانونی شاه را قانوناً "زنی" می‌کرد. شکنجه غیر قانونی را تحت عنوان "حذر می" قانونیت بخشید، زنان را اقلیت‌های مذهبی را رسماً به اشخاص فرجه دوم کشور بدل کرد. این نهاد هم قرون وسطایی نه نظامیات دموکراتیک کرده‌ها حلقه‌های بسیار دارد. بورژوازی از روی کاغذ نه تنها عقب نشست بلکه کلا تا حد زیادی نیز از انقلاب و انقلابیون طلبکاران را بدارد. اما فراتر از روی کاغذ، در واقعیت، کارگران و ورکتگانشان انقلابی به قیمت جانبازی‌ها و آوارگی‌های بسیار سنگرهای دموکراتیک بسیاری را حفظ کردند و امروز، با انقلاب سیاسی نوین توده‌های دورنمای سفید رنگ‌ها، جدیدی را پیش روی خود دارند. بهر رو، این پیروسی، یعنی پیروسی تمام رژیم و جناح‌های درونی ابریه دستاوردهای دموکراتیک انقلاب، دستاوردی است انضمام سیاسی بورژوازی و بازگشت بورژوازی انحصاری به پیشا - پیش مفوف انقلاب در مقابل پرولتاریا و انقلابی است. حلقه‌ها بیانه به کورستان انقلابی حلقه کردن قانون اساسی دموکراتیک - دیکرگری جمهوری اسلامی به توده‌ها به تهاجم به دانشگاه و قطع دانشجویان کمونیست و انقلابی - نفی عملی آزادی بیان، اجتماعات اجزای - اعتماد و غیره، تشکیل دادگاه‌های قرون وسطایی برای محاکمه کمونیست‌ها، انقلابی دموکرات و ورکتگانشان مبارز، تحمیل مجلس فرما بشی مملو از دشمنان طبقه کارگر و دموکراسی به توده‌ها، و صدها جوش و رقصی امپریالیستی دیگر. اینجا آن قدمهای عینی است که رژیم کمونیست به همت هر دو جناح راست افراطی و لیبرال خود، در خدمت نابرابری تحت نشاندن بورژوازی انحصاری برپا شده‌اند. بورژوازی انضمامی ایران اگر نتواند مفوف پرولتاریا و انقلابی را درهم شکند و جنبش دموکراتیک - انقلابی را سرگوب نماید، بی شک در سازماندهی حاکمیت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم از تمامی این اشکال و اقدامات فراتر خواهد رفت. نه بی قانونی چارکوشان و حماقی - بازرسی و غیر رسمی و نه قانون مجلس اسلامی، نه استبداد ولایت فقیه و دیکرگراسی ارتجاعی و نه غمزه‌های موزون لیبرالی، هیچک از اینها باید از سطح طبقاتی او و تشکیل نخواهند داد. او درمی‌آید نیست آرمان‌های مزمایه در وجود او کفالی است که با سرمایه‌داری ایران، به مثابه کمونیست تحت سلطه

۲) ابعاد دستاوردهای دموکراتیک قیام و ورکتگانی توده‌ها به بی حقوقی کامل سیاسی رژیم جمهوری اسلامی که سران آن اساساً برای پیشگیری از قیام قیام بوده‌ها پایه میدان نهاده بودند، از ابتدای استقرار خود سرخشان کوشیده است تا پرولتاریا و ورکتگانشان انقلابی را قدم به قدم و سنگر به سنگر از دستاوردهای دموکراتیک قیام با زمین برداند. در شماره قبل گفتیم که چگونه استقرار نظام فدا انقلابی پیش شرط پایه‌های هر گونه از سرگیری پیروسی "عادی" تولید و اثبات سرمایه در کشور است و نیز در متون مختلف تأکید کرده‌ایم که چگونه از سوی دیگر تحولات بنیادی دموکراتیک در مناسبات سیاسی از نقطه نظر پرولتاریا و انقلابی نیز سوال و مساله محوری انقلاب ما فراست. از این جهت که فضاقت فدا انقلابی حکومت و جناح‌های آن و نقش موثر آنها در تاسیس زمینه‌های تثبیت حاکمیت بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری باید

راه چاره‌ای نیابندنا گزیر دچار گرایش‌های شدید راست‌روانانه خواهد گشت. "نظم" و نه "انقلاب" در چنین شرایطی فرمیان کارگر-گران جا باز می‌کند. تشدید فلاکت و بزدانی اقتصادی خوده‌های زحمتکش، به‌لایه زمینه‌های تشدید رقابت و فرسودگی آنان بوجود می‌آورد و رژیم جمهوری اسلامی، به مثابه ارتجاع میسرم بورژوازی، از ایجاد حداکثر نفاق و طرفداری در صفوف بورژوازی و خوده‌های زحمتکش‌گوناگونی نمی‌کند. تمصبات مذهبی، جنبشیت، قومیت، سابقه کار، نائل و بیگاری بودن وغیره همه و همه در دست جمهوری اسلامی دستاویزی برای گسسته کردن صفوف جنبش کارگر و گسسته است. خصوصیت‌گرایشات محافظه‌گارانانه در خوده‌ها صورت‌های تبلیغاتی بورژوازی مرمزمینه بحران اقتصادی است. این آن‌ها نیز واحدی است که "کروا پورا" مانده یا به کارگزی "جام" می‌شود و با عوان وانما و رشوا، به "مطلبیون خرمن آتش می‌زنند و فرخولیده اخلاص می‌کنند" حزب، خمینی و مدار و دست‌ان پیروند می‌دهد. حاکمیت، به سمت هر دو جناح، یک‌شانه‌ها را بر ولایت طبقاتی خوده، فرخندگیل بحران به زمینه تشبیت حاکمیت اقتصادی و سیاسی سرمایه، نائل شده است. خمینی و شرکا، با علم گسسته "مضمویت ندمانیت" و بورژوا-امپریالیست‌ها با تبلیغ این راه‌های ارتجاعی که انقلاب خوده موجد بحران اقتصادی و فلاکت‌توده‌ها بوده است، به سطح معیشت طبقاتی کارگر و زحمتکش‌ها تیرش برده‌اند. مقاومت خوده‌ها، به رهبری بورژوازی‌های صنعتی، در مقابل این تهاجم، بیشتر اخلالی سیاسی توفین خوده‌ها را در مطلق کتونی می‌یازد. این مبارزه همچنان ادامه دارد، اما تا هم اکنون هشت‌حاکمه ارتجاعی نقش خود را در این زمینه بازی برای امپریالیسم و بورژوازی انحصاری که علاوه بر هیچ‌اشیا می‌آنگار کرده است.

۵) تطهیر امپریالیسم و وجوه ارتضاطات امپریالیستیک اقتصادی و نظامی بورژوازی حاکم ایران با کشورهای امپریالیستی.

یکی از وجوه بارز انقلاب ما، خصلت آشکارا امپریالیستی آن بوده است. امپریالیسم بطور اعم و امپریالیسم آمریکا به مثابه امپریالیسم مسلط بر اقتصاد و سیاست ایران بطور آشکارا آماج اعتراض بورژوازی‌های انقلابی ایران قرار گرفته است. تحریم فروش نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل از جانب کارگران مبارز صنعت نفت در ماه‌های پیش از قیام، به‌یاد آگاهی‌بخشی بورژوازی‌های انقلابی ایران به ریشه‌ها و پایه‌های جهانی استعمار و اخلالی در ایران بود. هر چند بورژوازی‌های ایران تا هم امروز نیز نتوانسته است به‌یاد آگاهی‌بخشی امپریالیسم و فلیکتا-توری، و به این اعتبار بپوندد. حیاتی مبارزه خود امپریالیستی و دموکراتیک را آنگونه که باید و بسما در پیابد، اما به‌یاد توجه گیری خود امپریالیستی و بویژه خود آمریکا که کارگران و زحمتکشان ایران، هر چند که به اعتبار حاکمیت ذهنیت خوده بورژوازی‌های برجش خوده‌ای جز مرمره‌های طوفانی ۱۹۷۹ و در پیولما تشبیت امکان بروز تشبهافت، در همین حد ادامه اوضاع پیش از انقلاب را برای سوزواری زخم خورده ایران بسیار دشوار می‌یابند و می‌یازد. حکومت کتونی و هر دو جناح شد انقلابی آن گوشیده‌اند: تا این گرایش خود امپریالیستی خوده‌های کارگر و زحمتکش را از سیر گونه محتوای عملی اقتصادی- طبقاتی شهن سازند. مسسب جمهوری اسلامی و آیت‌الله خمینی امپریالیسم را از واقعیت‌های مشخص، ملموس و قابل شناخت برای زحمتکشان، به موجودی: ماب-ووا-الطبیعه و المانده‌ای، به جن و شیطان‌ی که گویا تنها بعنوان آتشی در اسلام موجودیت یافته است، شنزل داده‌اند. آتشیسنا مبارزه خود امپریالیستی کارگران و زحمتکشان انقلابی را که از چنان پیش از قیام شملل‌های قدرت اقتصادی سرمایه انحصاری، بانگ‌ها و فرکت‌های توفیدی و تجارتنی متعلق به بورژوازی سسوزگ و انحصاری، و تطهیر سلطه سیاسی امپریالیسم یعنی رژیم پلیسی- نظامی سلطنت را مورد تعرض قرار داده بود، به فریاد الله‌اکبر کشیدن از فراز با میا، تجمع در مقابل ساختمان سفارت آمریکا و تکرار طوفانی و ترجیح بنده‌های مبتذل و خوده‌هایی بلندگوهای

امپریالیسم در تطابق باشد. اما آنچه او به‌صده نوکران امری و موفقت امپریالیسم، به حزب ولیم‌ها هر دو، مضمون خواهد بود، بی طوفانی کاملی است که اینان گوشیده‌اند به کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل کنند.

۳) مبارزه مستگاه پایدار سرکوب دولتی، تطهیر بورژوازی ارتش، پلیس سیاسی و مستگاه بوروکراتیک دولتی.

این نیاز پایه‌ای بورژوازی ایران به رهبری بورژوازی انحصاری برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه بر مبنای اشتغال و امپریالیستی بورژوازی است. هر دو جناح حکومت بر سر مرمزمینه این مساله توافق دارند، آنچه مورد بحث و اختلاف نظر است اینست که اولاً هم اکنون تا چه حد می‌توان در سرکوب انقلاب برای ابزارها تشبیت کرد. در شماره قبل این نکته را با ذکر مرمزمینه، و واقع یعنی حزب و اتوبیس امپریالیست‌ها را در این مورد توفین دادیم. و تا نیا، درجه تشبیت خود انقلاب بورژوا-امپریالیستی برای نیا ده‌های پایدار، در قیام با ابزار غیر متعارف سرکوب، در شرایط کتونی، امکان تشبیت در توازن قوای جناح‌های حکومتی خواهد یافت، و این خود مانع معدلی کا مسل در دوران رژیم جمهوری اسلامی بر سر سر و سرشتی است که به‌یاد تطهیر و مبارزه مستگاه‌های دردم ریشه سرکوب متمرکز و متعارف می‌یابیم خود به‌یاد. اما به‌یاد کارنامه حضرات در این زمینه سازی برای حاکمیت بلا منازع بورژوازی انحصاری کا ملادر عسکان است. جنبش کتونی از ابتدای امر برای نقش ارتجاعی جمهوری اسلامی و قوف و تا تشبیت داشته و صرف نظر از سوسال شس- بنیست‌هایی که با شروع جنگ چون ماحینظران امپریالیستیک و اردتا سوسال‌تاری و تا تشبیت نظامی، و از فراز برای حاکمیت "استقلال" حکومت از کارشما ن خارجی و برای بالابردن کارآرشی ارتش جمهوری اسلامی، به موصله خوانی برده‌اشته‌اند، نبردهای ماریکسیت انقلابی معنیست‌ها که ماحینظران کتونی جمهوری اسلامی را در امر تطهیر و مبارزه ارتش آمریکا می‌یابند، تشبیت سازمان ساواک تحت نام جدید و تشبیت منط توفین اشکال سوزوگراتیک و تشبیت دموکراتیک در مستگاه‌های دولتی، به عنوان یک سوژه تشبیت و افکارگری مورد استفاده قرار داده‌اند. لذا تصور می‌کنیم اهمیت این مساله بعنوان یک زمینه بنیادی انجام بورژوازی و تشبیت هر دو جنبه سرمایه انحصاری در طرف خود انقلاب نیازی به تفصیل و تا تشبیت نداشته باشد.

۴) وادار کردن خوده‌ها به تشبیت به سطح معیشت نازل و معارقب فلاکت‌بار بحران اقتصادی.

در جزوه "مورنمای فلاکت و اخلالی توفین انقلاب، به‌یاد ۸۵" به تفصیل اهمیت مکان این نکته را تا تشبیت. ما در آنجا متذکر شدیم که تحمیل عواقب و عوارض بحران اقتصادی بردهوش بورژوازی و خوده‌های زحمتکش، و از این طریق پایین بردن ارزش نیروی کار در سطح جامعه، خود یکی از مجاری و پیش شرط‌های اصلی شروع نظام سرمایه‌داری از بحران اقتصادی است. در جزوه فلاکت‌تاکید کردیم که چگونه بورژوازی ایران جز با تشبیت کتونیست بورژوازی بسیار زحمتکشان در مقابل عوارض فلاکت‌بار بحران نخواهد توانست انباشت سرمایه و به شیوه مطلوب خویش از سیر گیری این وجه اقتصادی مساله است که به اندازه کافی تا کتونی فریاد آن شن گرفته‌ام. اما، عمق بایی بحران سرمایه‌داری و تشبیت فقر و فلاکت خوده‌ها، در قیام آلترا تیا تیوروشن بورژوازی در قیام بحران و در قیام نیا زوات‌سازما نیابند خوده‌های در ملاح از قوف و ارتقا، سطح معیشت کارگران و زحمتکشان (امین که باید می‌گذا مورد توجه کمونیست‌ها باشد)، از نظر سیاسی به گرایش‌های محافظه‌گارانانه در دوران جنبش کارگری و بویژه در پیش‌های طلب افکارده بورژوازی‌ها من می‌زند. دفاع از سطح معیشت بورژوازی و نیاز شرط لازم سازماندهی هر مبارزه به‌یاد سیر عریبه بورژوازی است. خوده‌های کارگری که بسما گرفتار ظاهر عین بیگاری باشند، داگما در معرض اخراج باشد، سطح دستمزدها لغزش شنزل یافته و زیبنت اقتصادی‌ها در ملاح خوده افتاده باشد، و در مقابل همه اینها



حزب کاهش دادند. رجزخوانی‌های توخالی و فرمایشی "مدگرگان" و "مرزبندی" با رمزی کلارک‌ها و دیگر کارگزاران دیپلوماسی امپریالیسم آمریکا، با هر قدم که سرمایه انحصاری در مصلحت سنگرهای اقتصادی و سیاسی از کف رفته را با زبسن می‌گرفت و استعمار و اختناق شدت می‌یافت، "رسانتر" و مگرتر می‌گشت. آمریکا شیطان بزرگ است و هرگز بشر با شیاطین جز با او رادرجز با توسل به جادوگر فلبله ورمال و پهبشنامز محله به مقابله بر نخواست است". این روح امپریالیستی مبارزه به اصطلاح خدا میربالیستی حزب جمهوری اسلامی، غمخیزی و شوکا* بوده است. از سوی دیگر لیبیرالها که بنده بودن سرشان به آغور امپریالیسم هر روز در تزدت توده‌ها عیان تر می‌گشت، از این نقد مبتذل خرده بورژوازی از امپریالیسم بیهانه و دستمایه‌ای می‌آغختند تا وابستگی تام و تمام خود را به امپریالیسم و سرسپردگی‌شان را به شورای بهت امنیت انحصارات امپریالیستی و استعمار سرمایه داری در کشور تحت سلطه، تحت عنوان "ضرورت خروج از انزوای سیاسی"، واقع بینی اقتصادی و "تس علیله‌دانه" توده‌ها حلقه کنند. در پایان دوسال ایستادگی‌های متعددی در این جهت نرسد. قدرت‌های امپریالیستی را خوب و بد کرده اند، اتحاد بنیادیشان را با امپریالیسم در مبارزه با کمونیسم بین المللی آشکارا اعلام نموده‌اند. بر سر امپریالیسم آمریکا آب توبه ریخته و به او در صورت استغفار قول رستگاری داده‌اند. ایستادگی‌های کوش خود را بکار برده‌اند تا بعد از شاه نوبت آمریکا نشود و این از نقطه نظر بورژوازی انحصاری یک گام بسیار بلند به "چلو" است.

۶) سرکوب مستمر جنبش کمونیستی و جذب و جلب دموکراسی خرده بورژوازی به زیر پرچم لیبیرالیسم. در ذهن خوشبین بسیاری از کارگران انقلابی و مبارزین کمونیست، قیام بهمن طلبه استعمار دولتی "ملی و مترقی" به رهبری بورژوازی لیبیرال بوده بورژوازی بود دولتی که کوبا میرفت تا نما می‌آرد بیهای سیاسی باشد. آنجا آن آزادیها که طسی آن پرولتاریا و نیروهای سیاسی او فرصت می‌یافتند تا اهداف خود را به روشنی تعریف کنند، مشکل شوند و سرستن فعالیت گسترده و آزادانه تبلیغی، ترویجی و سازماندهی، سنگر مبارزه برای سوسیالیسم را مستحکم سازند. واقعیات، همانگونه که ما از همان ابتدا هشدار داده بودیم، اینگونه توهمات را نقش بر آب کرد. ممانعت از بسط دامنه قیام و تلاش در باز پس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک آن اولین هدف و وظیفه حاکمین کنونی بود و در این میان سرکوب جنبش جوان کمونیستی، جنبش که رشد و اعتلای آن تنها شاخص و ملاک حرکت بسوی سوسیالیسم است، جنبشی که گریه افشان و عزیزان اما با شور و فعالیت مستمر برای بسط دستاوردهای انقلاب می‌جنگید، اولین و میرم ترین نیا سرمایه‌ساز و امپریالیسم بود. ممانعت از گسترش فعالیت علمی و وسیع جنبش کمونیستی با ممانعت از بسط دامنه انقلاب مترادف است و رژیم کنونی در این زمینه نیز نقش خویش را در خدمت سرمایه و امپریالیسم و در فرمت خریدن برای بورژوازی انحصاری برای تجدید قوای سیاسی - نظامی با پیگیری کامل ایفا نموده است. ایستادگی از توافقات مقدس هر دو جناح حکومت است.

در همین رابطه نیروهای خرده بورژوا - دموکرات، که در هراس از تشییقات رژیم از نزدیکی علمی و عملی با جنبش کمونیستی می‌هراسند، بنا بر مابیت متزلزل خود تا گریز بتدریج بزیر پرچم لیبیرالیسم بورژوازی کشیده شده و خنثی می‌گردند. سرکوب دائم جنبش کمونیستی و خنثی کردن دموکراسی خرده بورژوازی، چیزی جز تلاش در ایجاد و پیش شرط‌های ذهنی با سوسیالیسم در توده‌ها نیست، با سوسیالیسمی که بورژوازی‌ها در امید است تا قابلیت عکس العمل انقلابی در قبال شهاجم نهایی خدا انقلاب - بورژوا - امپریالیستی به رهبری بورژوازی انحصاری را از زحمت‌کشان ملت کنند.

نکته گذشتن و تعلق قدم به قدم این تحولات خدا انقلابی معنای عملی آن برهه‌ای است که بورژوازی انحصاری را از پهلوسه

تشبیهت قدرت نزدیک می‌سازد. پس واضح است که وقتی ما از سنخ در درون بورژوازی سخن می‌گوییم از یک فعل و افعال تلسیق - الساعة و از یک شمعده بازی تاریخی - سیاسی سخن نمی‌گوییم. زمینه‌های عینی و ذهنی اصلی انجسام وحدت بورژوازی بزیر پرچم نیروهای سیاسی واقعی و با مدار - بورژوازی انحصاری همین تحولات بنیادی است که هم امروز، و از پیش از قیام تاکنون، به هیئت خمینی، حزب‌یون، لیبیرالها و انصار رنکارنگستان در جریان شکل گیری اند. عملکرد رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات متقابل دو جناح آن، کاتالیزور ظهور شرایطی است که بورژوازی انحصاری قادر باشد در آن غریبه شپاشی راه انقلاب وارد آورد. شرایطی که با تحقق خود رژیم جمهوری و جناح‌های آن را توسط بورژوازی و امپریالیسم انحصاری و غیر ضروری اعلام خواهد کرد. اگر زمینه‌های فوق موجود آید، اگر این تحولات بسط انقلابی متعلق شوند، اگر توده‌ها در زیر بار فلاکت، در غیاب آلت‌ترانسپو روشن پرولتاری و در زیر سمباران تشییقات لیبیرالیستی به ورطه با سوسیالیسم در غلطند، اگر ارشاد آریا مهری "تلسیق" و "تکسی" شده، سازمان یافته آماده عمل باشد، اگر هواک جدید شور خود را برای شکار و وسیع انقلابیون شادارک دیده باشند، اگر بورژوازی عریض و طویل بورژوازی شپاشی اقتصادی اجتنابی و فرهنگی زندگی توده‌ها را در چنگال خود گرفته باشد، و... آنگاه صحنه برای برده آخر نمایش انداخته است. سنساری استغفار دیکتاتوری بورژوازی انحصاری آماده خواهد بود. دیکتاتور ای که نه لیبیرال است و نه دل‌موشی از خود و تشوکر ای دارد، دیکتاتوری ای که اشتغال، مسکن، آب و برق و پیشگیری و درمان بیماری‌های ابتدائی را وعده می‌دهد، دیکتاتوری ای که نه "عظمت ایران"، "مدرنیسم" و "نظم" سوگند خواهد خورد، دیکتاتوری ای که "خرج و مرج" را حکومت و باج گیری و سرکوب متمرکز و با حساب کتاب را طلب خواهد کرد، و خلاصه دیکتاتوری ای که روح محسم ارتجاع آریا میری در پی یک جمهوری - السیبه غیر اسلامی - خواهد بود. این فردای بورژوازی و خدا انقلاب است که امروز در دل این تحولات خدا انقلابی شکل می‌گیرد، و پرولتاریای انقلابی، که بخواد با امروز و فردای بورژوازی خردی به مانا شده برخیزد، تا گریز باید دروای جدال دو جناح که در رنمای تضعیف این حکومت را به بار می‌آورد، رشد زمینه‌های آن حکومت را نیز بشناسد و از آن ممانعت کند. با این حکومت بجنگد، بسی آنکه به حمایت از آن حکومت سقوط کند. مٹی تا کنکسی پرولتاریا باید برچنان پایه‌های تنگی باشد که با امروز و فردای بورژوازی خردی بجنگد، حکومت کنونی‌اش را به عقسب براند و تضعیف کند، بی آنکه زمینه زاسرای ظهور حکومت آتش‌ساز ممانعت کرده باشد. اینجا دیگر بحث به تشابله پرولتاریا با دو جناح در هیئت حاکمه کنونی منحصراً نمی‌شود، اینجا بحث بر سر مواجهه پرولتاریا با پروپه شکل گیری خدا انقلاب - بورژوا - امپریالیستی است. بحث بر سر برخورد پرولتاریا به سیر فعالیت‌کنی عکاس اردوگاه خدا انقلاب بورژوا - امپریالیستی است سیری که خود در جهت نفی اوضاع و احوال کنونی اردوگاه خدا انقلاب و فراهم آوردن اوضاع و احوال و آشغال شامعدتری برای بورژوازی پیش می‌رود، و اگر پرولتاریای انقلابی بخواند - و می‌خواند اوضاع و احوال کنونی خدا انقلاب را به شیوه‌های خود و در خدمت اهداف انقلابی خود نفی کند، می‌باید قبل از هر چیزی، حساب خود را با این سیر تگابل نیز تسویه کند و هم تا ایفاء و هم تا نیسی بورژوازی حکومت کنونی مرشدی روشنی داشته باشد. ضرورت عطف مستقل پرولتاریا و آلت‌ترانسپو مستقل بزولتاری هرگز از صمیم همانی خود را استعین بسوچ - بازار نساخته و به شوت سرمایه دیده است. و این تمام آن چیزی است که ما از تحلیل و بحث "دو جناح" آموخته‌ایم و به روشنی در بلاغرم‌های خود در مورد کودتا و جنگ منکس کرده‌ایم.

ما به اردوگاه خدا انقلاب بورژوا - امپریالیستی به مناسبه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل می‌نگریم و لذا خدا انقلاب را در چهار چوب اجتنابی و سیاسی متحولی در نظر می‌گیریم. بررسی نیروهای

فدا انقلاب به تحلیل آن مجموعه شرایط عینی و ذهنی ای نظر داریم که از بسکودال بر نشینم توازن قوای اردوگاه فدا انقلاب درقبال انقلاب است و از سوی دیگر زمینه راسی نکل گیریهای سیاسی بورژوازی فراهم می‌آورد. سیر تکامل فدا انقلاب بورژوا - امپریالیستی، سیر ارتکاف رفتن دستاوردهای قیام است. سیر عقب نشینی شده‌ها از مطالبات انقلابی‌ها است. سیر نزدیک شدن بورژوازی به استقرار دوگونه نظم بنیادی ارتجاعی، نظم سیاسی فدا انقلابی و نظم تولیدی کاپیتالیستی است. فدا انقلاب را مرزا خراب و نیروها و عناصر فدا انقلابی دین و با این پدیده‌ها مرز بندی کردن کافی نخواهد بود، چرا که چنین کوتاه بینی ای چنین کمونیتی را از درک آن تحولات سیاسی و اقتصادی زمین گسسته حاکی از پستیروی عمومی بورژوازی است، تحولاتی که تکامل ضد انقلاب و دستگیری بورژوازی به شکل نهایی رهبری سیاسی اش منوط به آن است. باز می‌دارد. اگر ما بتوانیم انقلاب و تکامل آنرا متینانه درک کنیم، اگر تصویر روشنی از آنچه پیرولتاریسم پستیروی و پستیروی انقلاب می‌ماند داشته باشیم، آنگاه ملاحظه بسیار دقیقی برای ارزیابی کلیه جناحهای فدا انقلاب، اعم از سابق و مطلوب و فعلی و آتی، مذهبی و لیبرال و قس علیهذا، و سهم هر یک در پیشبرد سیاست امپریالیستی، خواهیم داشت، چرا که بورژوازی را در رویا روشنی اش با پیرولتاریا و در نهانها جنبش به سنگره‌های تعریف شده و مشخص انقلاب، تشخیص می‌دهیم و هرگز حتی برای یک لحظه موق و گرنای "سفرت گیری" این نشیون و زاری "آزادی طلبی" آن یکی، "استقلال سیاسی" این و "دفاع از زمین" آن یکی، از اتخاذ موضع صریح و روشن پیرولتاری در دفاع از انقلاب و بیست دامنه آن بازمان نخواهد داشت، و از ظهور انکال جدید رهبری سیاسی در بورژوازی، شکردهای جدید در عوام نفیسی و جانماز آب کشیدن های غیر منتظره "فدا میریالیستی و آزادی خواهانه"، جانخواهیم خورد و ناکتیک های خود را متناسب با فعل نشینم نخواهیم داد.

(به این مقاله باز می‌گردیم)
بلاتفرم های ما در قبایل کودتا و جنگ به روشنی این درک - با - بهای و این ترمجوری بحث "دوجناح" را منتسک می‌کند. ما بسکه اردوگاه فدا انقلاب به مثابه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل، به مرزا بعنوان احزاب و نیروهای نکل گرفته، می‌نگریم و لذا در بلاتفرم کودتا هم در مقابل کودتا هم در مقابل فدکودتا همدرد هشدار می‌دهیم و پیرولتاریا انقلابی را به احترام از حمایت از حکومت کنونی از بسکود و مقابله قاطع با کودتا متکی بر فدا انقلابی فدکودتا از سوی دیگر، فرامی‌خوانیم. کودتا، چه به پستیروی جناح دیگری از نیروهای سیاسی بورژوازی منجر شود و چه توسط نیروهای موجود او سرکوب گردد، بیانگر تکاملی در اردوگاه فدا انقلاب و مواطراتی برای سنگره‌های عین انقلاب - دستاوردهای دموکراتیک قیام - است، والا "عمده و غیر عمده کردن متافیزیکی و اختیاری "فدا انقلاب مطلوب" و جمهوری اسلامی چیزی برداشتن ناکتیک پیرولتاریا نمی‌افزاید. در بلاتفرم جنگ همچنان تا کسید کردیم که جنگ ایران و عراق تسهیل کننده تحولاتی است که در خدمت سرکوب انقلاب ایران و وسط هژمونی بورژوازی انحصاری در ایران و منطقه قرار دارد و لذا خواهان آن شدیم که پیرولتاریسمی انقلابی در مقابل جنگ سرمایه داران و شرایط و عواقب سیاسی و اقتصادی آن به دفاع از انقلاب خویش برخیزد. مقایسه موضع ما درقبال جنگ با دمو فمگبری اصلی جنش م. ل. آنا و کوبا سیفیم و سوسیال شوینسم، می‌تواند اهمیت شیوه برخورد ما را به سیر تکوین اردوگاه فدا انقلاب بورژوا - امپریالیستی روشن کند. آنا و کوبا سیفیت ها فدا انقلاب بورژواشی را فقط و فقط در قالب هیئت حاکمه موجود و جناحهای دوگانه آن مجسم می‌کنند، و در تلاش برای اتخاذ موضعی "متنقل" حداکثر توفیق می‌یابند تا با این هردوجناح مرز بندی نمایند. آنها زمینه‌های رشد رهبری مطلوب بورژوازی و انجمام ملوف آن را در بطن شرایط موجود نمی‌بینند و با شروع جنگ، سرنگونی (نظری) حکومت کنونی بورژوا - زی را در دستور بلاتامله پیرولتاریا انقلابی قرار می‌دهند. آنها این واقعیت را نمی‌بینند که پیرولتاریا درخواست سرنگونی حکومت کنونی بورژوازی تنها نیست، بلکه بورژوازی انحصاری

تنیز در تحلیل نهایی خواهان نشی این حکومت و تکامل آن در انکال نوین است. از اینرو آنها قادر به درک و تفکیک آن دو مجموعه شرایط عینی و ذهنی متفاوت که زمینه را برای سرنگونی انقلابی حکومت و پیرولتاریسم فدا انقلابی آن فراهم می‌کند نیستند. آنا و نشینم شمای شری را در دولت خلاصه می‌بینند و خواهان بزیر کشیدن آن است و اگر جنگ این امکان را فراهم می‌آورد، بی شامل در شمشیر سرنگونی (ش) جنگ داخلی به مثابه ناکتیک (می‌دهد. آنا و نشینم این را درک نمی‌کنند که جنگ از چه زاویه‌ای، و با وجود آوردن کدام مجموعه شرایط عینی و ذهنی زمین، پایه‌های دولت موجود بورژوا - زی را مست می‌کند. پیرولتاریا و پیرولتاریا انحصاری، کدام یک در اثر تحولات ناشی از جنگ به قدرت سیاسی نزدیک تر می‌گردند و چه باید کرد تا پیرولتاریا بر سر تن جنگ در مبارزه طبقاتی و انقلاب پستیروی کند؟ این سوال در نزد آنا و نشینم ها حتی پرسیده نمی‌شود. آنها این راه درک نمی‌کنند که اگر سرنگونی حکومت کنونی به استقرار آلترناتیو انقلابی - دموکراتیک پیرولتاریا منجر نشود، به انجمام فدا انقلاب نیت رهبری بورژوازی انحصاری خواهد انجا می‌دهد، و از اینرو قیام (جنگ داخلی و...) را جدا از زمینستان آنا و کوبا پیرولتاریا انقلابی، جدا از ضرورت ارائه آلترناتیو مستقل پیرولتاریا، جدا از بنیادهای پیرولتاریا در انقلاب جا خرد جدا از ضرورت آمادگی تشکیلاتی پیرولتاریا (مساله حزب) که شرط لازم یک قیام پستیرونده به رهبری پیرولتاریا است، در دستور شده‌ها علمی العموم قرار می‌دهند. حتی تصور اینکه قیام بی شکل بوده - ها، در صورت فقدان آلترناتیو رهبری پیرولتاریا، می‌توانند ابزار بسیار مساعدی در دست بورژوازی انحصاری برای تحکیم رهبری خویش در صفوف بورژوازی و استقرار حکومت مطلوب امپریالیسم باشد به ذهن آنا و کوبا - پاسیفیت ها غلط فهم می‌کند. آنها نه تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مطلوب پیرولتاریا (نظری) برای بسط انقلاب) را می‌توانند و نه به تحولات مطلوب بورژوازی (پیش شرط های سرکوب انقلاب) می‌اندیشند. فدا انقلاب برای آنها در جریانات سیاسی و دم و دستگاه "حکومتی بورژوازی خلاصه می‌شود، و در هم گویند قهر آسیر این دم و دستگاه - همیشه و - همه جا هم استراتژی و هم ناکتیک آنا و نشینم است.
بحث "دوجناح" مشخصا مفهوم "تزدیک شدن پیرولتاریا به قدرت سیاسی از پیلو" را در شرایط حاضر برجسته می‌کند. این اولاً مستلزم دفاع از، وسط، آن دستاوردهای اقتصادی و سیاسی عینی است که به پیرولتاریا آزادی عمل و فرصت لازم برای گردآوری و بسیج قوا و زمینه سازی یک قیام پستیرونده سازمان یافته را می‌دهد، و ثانیاً به همین اعشار، باز پس گرفته شدن این دستاوردها توسط بورژوازی و نزدیک شدن بورژوازی انحصاری و نشینم هژمونی اش در اردوگاه فدا انقلاب و در تحلیل نهایی حکومت را مانع می‌گردد. "دفاع از انقلاب و مقابل جنگ سرمایه داران" آن شیوار مشخصی است که این هردو وجه موضع پیرولتاریا را منتسک می‌کند. اما سوسیال شوینسم ها (و سوسیال رزمندگان قبیل از انتقاد از خود) بگونه‌ای دیگر از وجود یک سیر دیالکتیکی تکاملی در اردوگاه فدا انقلاب غفلت می‌کنند. سازمان رزمندگان قبطی جدید (وسی تک واقعی) را در رقابت های سیاسی درون بورژوا - زی وارد می‌کند: "فدا انقلاب مطلوب"، و می‌کوشد تا احتمال حصول و تشییم در شکل حکومتی فدا انقلاب را بصورت احتمال به قدرت رسیدن فدا انقلاب مطلوب که در خارج مرزهای ایران سازمان می - باید، مدنظر داشته باشد. اینها آنچه رزمندگان رابه و رطبه اپورتونسم در می‌فغانند، و رزمندگان خود آنرا بصورت "عمده دین" نظر فدا انقلاب مطلوب" فرموله می‌کند، بر خورد مکانیکی به اردوگاه فدا انقلاب است. رزمندگان در تلاش خود برای فراتر رفتن از اوضاع و احوال کنونی حاکمیت و فراترگیری از رقابت های "دوجناح موجود"، حداکثر قادر می‌شود یک قطب موجود و حی حاضر دیگر به عرصه رقابت معرفی کند: رزمندگان مگانیک "رقابتی دو قطبی" رابه یک مثلث رقابت تبدیل می‌کند: دوجناح در داخل کشور و در حکومت و فدا انقلاب مطلوب در خارج آن، و آنچه بورژوازی ممکن است به قدرت رسیدن این نیرو و پدیده سوم باشد. اینجا سیر تکامل بورژوازی، زمینه های اقتصادی و سیاسی رشد بسک

سنتر سیاسی نیست که مدنظر است، بلکه امکان جایگزینی نیروهای سیاسی با یکدیگر است. این یک برخورد متافیزیکی و مکانیکی با اردوگاه، فدا انقلاب است که سرشونت اثر صرفاً در چرخه‌ها و چرخه‌ها و چرخه‌ها، رفاقت و زور آزمایی مناسبت، محافل و نیروهای بال و فصل و وحی و عافیت بورژوازی بررسی می‌کند. چنین نقطه عزمی، در هنگام بروز جنگ ایران و عراق راهی جز به سویال شوینسیسم نمی‌برد. اگر جنگ احتمال به قدرت رسیدن (ویا لاقلاً با گرفتن) فدا انقلاب مغلوب را، که از خارج مرزها هجوم می‌آورد، تشدید می‌کند، و اگر این نیروی سوم می‌باید از آنسوی مرزها، با هوابها تا ننگ و توب و تیریس وارد کشور شود و به بازی بورژوازی بنشیند، آنگاه "مرزبندی" با آن، "مانعت" از ظهور و استقرار آن، نمی‌تواند وظیفه‌ای جز مف‌بندی جغرافیائی - نظامی در مقابل آن را در دستور پرولتاریا قرار دهد. این یک جایگزینی فیزیکی در اردوگاه بورژوازی است که می‌باید با یک مقابله فیزیکی از جانب پرولتاریا پاسخ گفته شود. رزمندگان بی شک از یک نیت غیر سوسیالیستی آغاز می‌کنند، اما تحلیل متافیزیکی، یعنی آنگاه بر مکتوبی بورژوازی در تحلیل، از او یک دفاع طلب می‌سازد. مف‌ستقل رزمندگان درجه‌ها لاجرم مفهومی جز استقلال جغرافیائی - نظامی مف‌ا و از دیگر دسته‌بندی‌های مدافعین مرزها نمی‌توانند بسیار رزمندگان به گرد آن مستقلی از ارتش جمهوری اسلامی بدل می‌شود.

اما ما در بحث "دوجناح" از یک سنتر سیاسی در مفوف بورژوازی، به معنای دقیق کلمه سنتر، سخن می‌گوئیم. جنگ، یک پروسه و یک سنتر را تسریع و تسهیل می‌کند، و این پروسه بصورت تحولات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک عمیق، بصورت تغییراتی در موقعیت و توازن نیروهای طبقاتی، رخ می‌دهد. بحث بر سر مف‌بندی بودن خطر این با آن جناح بورژوازی، ارتجاعی و ارتجاعی‌تر بودن این با آن حزب سیاسی بورژوازی نیست، بحث بر سر تحولات ارتجاعی‌های است که همه نیروهای بورژوازی در شکل دادن به آن سهم اند، فعلا نه برای آن تلاش می‌کنند و هر یک در مقفلی بی‌شمار پیش مفوف طبقه در این امر قرار می‌گیرند. تحولاتی که اگر پرولتاریا آنگاه نه و قاطعانه در مقابل آن نایستد و سیر آنرا معکوس نکند، آنگاه بورژوازی انحصاری به قدرت خواهد خزید و کسانی که امروز بر حسب شناخت خود از شخصیت‌ها و جناح‌های سیاسی موجود بورژوازی تعیین موضع می‌کنند، آرزوی بی شک از انتظاف پذیری و تغییر موضع احزاب و سیاستمداران کنونی بورژوازی و قابلیت این طبقه در روگردن احزاب و سیاستمداران کاملاً نوظهور، که امروز در مثلث و مربع رفاقت جایی ندارند در تکیست خواهند ماند. پرولتاریای انقلابی برای حفظ وسط دستا وردهای انقلاب و بمنظور بسج نیروهای خویش برای یک تمام به پروزمنند، چه در شرایط جنگ ایران و عراق و چه در هر شرایط دیگر، باید بتواند در مقابل رشد فدا انقلاب به مثابه یک کلیت بایستد، و به این منظور باید مقدم بر تحلیل نیروهای فدا انقلاب، اوضاع فدا انقلابی را بشناسد و با آن مرزبندی کند، و این جز با تسریع دقیق انقلاب و اهداف مستقل پرولتاریا در آن، امکان پذیر نیست. از اینرو در برخورد به مساله جنگ، ما پرولتاریای انقلابی را به آرایشی سیاسی در مقابل جنگ و نه آرایشی نظامی در مقابل تشون عراق، فراخواندیم. اینجا، و ما دام که مبارزه برای بسج نیروهای طبقه و ارائه آلترناتیو انقلابی پرولتاریا و برای مبنی دست زدن به یک تمام به پروزمنده نتایج لازم رسیده است، باید سنگ‌های کنونی را حفظ کرد و گسترش داد و در همین حال مانع آن تحولاتی شد که زمینه استقرار دیکتاتوری مستقیم بورژوازی انحصاری را فراهم می‌آورد، و این مانع نیست جز دفاع از دستا وردهای انقلاب در مقابل راه‌هایی که جنگ برای باز پس گرفتن آنها توسط بورژوازی می‌گشاید، وسط این دستا وردها بر مبنای شرایطی که جنگ بفتح پرولتاریا بیار می‌آورد، راهی نمی‌شناسد.

و بالاخره، به این مساله مرسوم که بحث ما چه استنتاجات عملی عامی در قبال اردوگاه فدا انقلاب بطور اعم، و رژیم جمهوری

ری اسلامی بطور اخص، بدست می‌دهد. بحث ما قبل از هر چیز این را روشن می‌کند که در قبال حاکمیت و دوجناح مشکله آن "چه نباید کرد". پرولتاریای انقلابی بهیچ روشی باید در تفاسات داخلی حکومت کف شرازو را به نفع یکی از طرفین، به نفع یکی از دوجریان بورژوا - افسوس یا کمیتی حاکم سنگین تر کند. جدول بندی کردن فدا انقلاب، تقسیم آن به خوب و بد و بدتر و ارتجاعی و ارتجاعی‌تر (ا) کارگشائی است که بوشی از ما زکسیم نبرده‌اند، کارگشائی است که از "سیاست" و مبارزه سیاسی "پلشتک زدن" و شوطنگری را می‌پندند. کمسوب نیستها وظیفه دارند جایگاه متفاوت هر یک از دوجناح در پیشبرد سیاست فدا انقلابی بورژوازی، و بخصوص جایگاه نفا معاشان را در حفظ، و تداوم و تکامل نیشیدن، به حاکمیت بر ما به او میرساند. لیمف فرا بران به شوده‌های وسیع کارگرو زحمتکش خویش هدند، و در این میان همین تفاسات و جدالیها و روشی بهترین معالج را برای افشاکری از ماهیت و اهداف فداکاری و فدا انقلابی حزبین لیبرالها و خمینی، که علیرغم گرایش آشکارش به دفاع از حزب عملا جنبشنگی درونی حاکمیت را تا مبنی می‌کند، فراهم می‌آورد.

اما همانطور که گفتیم، صرف مرزبندی با هر دو جناح حاکمیت برای تعیین موقع در قبال کل بورژوازی کافی نیست. جنبش کمونیستی همچنین وظیفه دارد فدا بورژوازی از حاکمیت، نقدی که عمدتاً برود شوکرانی از یکسو و انتقاد از دست منصری لیبرالیسم، در اعاده نظم از سوی دیگر تکیه می‌کند، را نیز در انظار شوده‌های کارگر و زحمتکش رسوا و طرد کند. افشاکری از اپوزیسیون لیبرالیستی، مرکب از فدا انقلاب مغلوب و لیبرالهای سابق، تنها حالت خاص آن افشاکری است که مورد نظر ما است. از یکسو عملکرد هیئت حاکمه کنونی بر نفرت شوده‌ها از "خوند" بهم "ونه گرایش آنها به مطالبه دولت غیر مذهبی دانستن می‌زند. و از سوی دیگر فشار بحران اقتصادی بر دوش شوده‌ها، فقدان آلترناتیو انقلابی و اشاعه نقد لیبرالی از حسرب و ولایت فقیه، کارگران و زحمتکشان را به وفادادن به قانونیت و نظم تولیدی کاپیتالیستی، شرایطی که در آن "لا قلا اوضاع" معیشتی رسوا مانی باید، از دامنه بیکاری گشته نشود و در اقتصاد و سیاست حساب و کتابی درگ را باند"، سوق می‌دهد. کوتاه شدن دست آخوندها از حکومت و اقتصاد، حاکمیت قانون بورژوازی و رفق و فنق اقتصاد درهم شکسته، این پلانفرم بورژوازی انحصاری است. این فراخوانی است که بورژوازی انحصاری برای اعاده اوضاع پیش از انقلاب، برای تسلیم کامل انقلاب به فدا انقلاب در سطح جامعه طرح می‌کند. و اگر بخش نه چندان کوچکی از زحمتکشان حومه نشین این فراخوان را دادند، و این را بورژوازی انحصاری مدیون رژیم جمهوری اسلامی و سیاست "مرکوب انقلاب به نام انقلاب" اوست. لذا کمونیستها باید هوشیارانه، و در کنار طرح نقد پرولتری از حاکمیت کنونی، این پلانفرم "انتقادی" بورژوازی انحصاری و جریانی که در هر مقطع کُلیغ آند و رانیز رسوا کنند. کمونیستها خواهان جدایی کامل مذهب از دولت اند، کمونیستها خواهان سهولت اوضاع معیشت شوده‌های زحمتکش اند، اینها اجزائی - و فقط اجزائی - از مطالبات حداقلی ما هستند، اما این واقفیت نباید مانع آن شود که چهره کوبه بورژوازی انحصاری را که می‌کوشد از این خواسته‌های برخق شوده‌ها دستا ویزی برای تشریف دیکتاتوری غریب خورده و شما بندگان سیاسی رسوا شده خود و ارائه مجدد رژیم خویش به مثابه یک "آلترناتیو"، سازد و شناسیم و رسوا نکنیم. از اینرو ما معتقدیم که نیروهای که امروز صرف تا و فاشی شده‌ها از حکومت کنونی و نه درجه رفاقت آنها از بر نامه کمونیستها را، ملگ ستمخبرده شیبین روند انقلاب فرار می‌دهند، وسط نافرمانی را - امری که شوک لازم انقلابی نوین است - شرط لازم و کافی برای بران قلمداد می‌کنند، از تحلیل مشخص از شرایط شخص طفره رفته و به نقیشت و اهمیت پراشیک انقلابی کمونیستی در تبدیل برآمد سیاسی نوین شوده‌ای به یک انقلابی کمونیستی که بها می‌دهند، این شمیمت از حرکت اعتراضی خود بخودی و این دل بستن غیر انتقادی به آن، تسامح آن چیزی است که می‌تواند سیر وقایع را دقیقاً بر خلاف آنچه انتظار



میرود، در جهت تثبیت و انسجام حاکمیت سرما به انحصاری شنبیر دهد.

بنا بر این اولین استنتاج عملی ما از بحث "دو جناح" این است: حاکمیت گمنونی (حزب و جریان لیبرالی) و حاکمیت آلترا- ناسیو بورژوازی انحصاری، هر دو را باید در نزد خود داشته باشی اعتبار کنیم و در مقابل آن آلترا ناسیو پرولتری را قرار دهیم. افشاکوی از حاکمیت گمنونی، هر قدر هم که بهیچرانه و با مداخلت انجام شود، برای متمایز کردن سیاست پرولتری از سیاست بورژوازی کافی نیست.

استنتاج عملی دوم بحث ما، استنتاجی که بطور کلی بر سر شناخت لیبینی از رابطه اقتصاد و سیاست در میرالیسم متکلی است، اینست که: بورژوازی برای احیای هیئت انباشت سرما به اش محتاج تنها می نماید قهرآمیز به اردوگاه انقلاب و استقرار نفیسی خدا تو بهیئت ادرعج جامعه است. اینست که رژیم جمهوری اسلامی پیش از پیش در عمل نشان داده است که در عین اادی سهم بسزای خود در موجود آوردن زمینه های این شهاجم، خود از سازماندهی همه جانبه و به سرانجام رسانیدن قطعی آن عاجز است (و کردهستان انقلابی و با بصری کارگران مبارز سهم شنبین کننده ای در انباشت این عجز داشته است). بورژوازی بی شک میگوید این شهاجم نهائی را در انگالی جدید، به رهبری نیروهای سیاسی دیگر خوبش و با توجه بهیات ایدئولوژیک نوینی سازمان دهد. رژیم جمهوری اسلامی از نقطه نظر بورژوازی ایران دیگر به باهان راه و خدمت خود نزدیک می شود. و پیشتر اهداف خدا انقلابی بورژوازی امروز بیست از پیش رهبری نوینی را به میدان می خواند (این ایدیا به بیسن معنی نیست که رژیم گمنونی نخواهد کوشید تا عمر خود را در خدمت سرما به و امیرالیسم دوام بخشد). پرولتاریای انقلابی باید در قبال این شهاجم محتوم و اشکال و شیوه های نوین احتمالی کسسه بورژوازی برخواهد گردید، مفا را شکی کند. این شهاجم همه جا نیست چه از جانب رژیم جمهوری اسلامی و تحت عنوان وجود شرایط معاصر اقتصادی، جنگ رقیب ملیها و با دا من زدن به عواطف مبین پرستانه توده ها صورت پذیرد و چه از جانب نیروهای سیاسی دیگر بورژوازی که به اشکال مختلف ممکن است برای رژیم حاضر نشینند (کودتا، اشغال مستقیم توسط ارتش های خارجی، گسترش فعالیت احزاب و دستجات سلطنت طلب و...). باید که از جانب اردوگاه انقلاب و به رهبری پرولتاریای انقلابی سرکوب شود. کمونیستها، به مثابه نمایندگان آگاه پرولتاریا باید مریحا اعلام نمایند: " رژیم جمهوری اسلامی عمر خود را کرده است و با رشد آگاهی توده ها به باهان حیات خویش نزدیک می شود، اما آنچه باید سر جاسی آن بشنید قدرت پرولتاریا و متحدان او است. و نه نمایندگان نو- ظهورانه زلفی بورژوازی. لذا، هرگونه عملیات نجات فستیق المعاده برای بورژوازی، هرگونه دخالت کسیر منظره از جانب بورژوازی و امیرالیسم که بخواد خون تازه ای در رگهای خسته انقلاب تزریق کند، هرگونه مشغول کردن مسائل مبارزه طبقاتی از جانب بورژوازی و امیرالیسم و هرگونه تلاش در جایگزینی ضد انقلاب محتر با نیروهای جدید را قاطعانه سرکوب خواهیم کرد. مبارزات دوساله پرولتاریای انقلابی نقاب ربا را از چهره رژیم جمهوری اسلامی برکشیده است، ماهیت فدکا رگری و خدمت مکرراتیک او را برای توده های وسیع افشاء نموده است و تلاشهای مذنبوعانه او را برای سرکوب انقلاب خنثی نموده است و او را گام به گام به لبه پرتگاه رانده است، پرولتاریا با هرگونه شعیده بازی سیاسی - نظامی که درصدد تحکیم و تثبیت این حکومت باشد و با خواهسد نیروی سازمان یافته و منجمی را برای آن بنشانند، سرخشانده مقابل خواهد کرد. این آن وجه بحث "دو جناح" است که با بلاخرم های خود را در مقابل کودتا و جنگ بر آن استوار نموده ایم.

اما نتیجه گیری عملی مهمی که در ارتباط با نکات فستیق اما در سطحی مشخص تر، باید از بحث ما به عمل آید، ضرورت ارائه یک برنامه کمونیستی در سطح جامعه و سازماندهی و تبلیغ گسترده بر مبنای این برنامه است. اگر بخوایم توده ها را از نوسان دائم میان جناح های مختلف بورژوازی رها و معون کنیم، اگر بخوایم نقد لیبرالی از "نحمار طلسی" حزب جمهوری اسلامی

و نقد بورژواشی از کلیت رژیم جمهوری اسلامی را افشا کنیم و نقد پرولتری از خدا انقلاب بورژوا - امیرالیستی بطور کلی را در اذهان توده ها، برای آن بنشانیم، و با لاف و اغزیخواهیم بر آن خود حرکت نوین سیاسی توده ها را به اعتلای انقلابی بدل سازیم، باید کاری کنیم که کمونیستها در افغان توده های کارگر و زمینکن به یک آلترا ناسیو سیاسی واقعی تبدیل شوند، و این امر بطور شعیسین کننده جز از طریق ارائه، ترویج و تبلیغ یک برنامه روشن - کمونیستی مقدور نخواهد بود:

اولا، باید با پیوستنیم یکبار برای همیشه شعیبه حساب کرد، و صریحا به طبقه کارگر و زمینکنان غیر پرولتر اعلام نمود که کمونیستها برای سوسیالیسم و دیکناتوری پرولتاریا مبارزه می کنند، باید صریحا اعلام کرده هدف جنبش کمونیستی استقرار دیکناتوری یک طبقه و فقط یک طبقه است، و انقلاب دموکراتیک و جمهوری انقلابی برای این طبقه، برای پرولتاریا، شعیسا با یکاه های عملیاتی و سکوهای پرشی بسوی سوسیالیسم هستند. ترویج بدون ابهام سوسیالیسم، دفاع از کمونیسم به مثابه یک ایدئولوژی و یک جنبش انقلابی و بر این مبنی سازمان دهیسی کمونیستی هرچه وسیعتر پرولتاریا، پیش شرط تدوام انقلاب حاضر است. این بخش حداکثر بر تابه ما است که تاکنون در لایق تبلیغات پرولتیستی کم و کمرنگ بوده است. ما امروز باید قاطعا نه با سوسیالیسم خرده بورژواشی مرز بندی کنیم، باید کارگران رانه مرفا به انقلاب، بلکه به کمونیسم و جنبش کمونیستی فسر را بخوانیم. این گام نخست برای رهبری انقلاب حاضر توسط پرولتاریا و کمونیست است. امروز باید کتانی را که به بهانه "دموکرا- تیک بودن انقلاب" از ترویج سوسیالیسم امتناع می کنند، کتانی را که در عرصه کارخانه و شهر و روستا بنا به "ملاحظات تاکتیکی"، "پوشش بیطرفی" اتخاذ می کنند، کتانی را که پیش از آنکه فرورت دیکناتوری پرولتاریا را ترویج کنند، مصلحت گراشی، رفرمیسم و مدارا یا "متحدین دموکرات" را در میان کارگران بساله می کنند، و با لاف و کتانی را که پرولتاریا را از تصویر روشنی از هدف شعی شعی مبارزه طبقاتی اش محروم می کنند، در نزد کارگران منسیزوی و از میان صفوف پرولتاریا طرد نمود. نباید فراموش کرد که شرط لازم پیروزی انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر وجود بخش وسیعی از کارگران است که بر منافع دراز مدت خویش واقف باشند، که به پیروزی انقلاب دموکراتیک بعنوان هدفی درخود و غاشی ننگرند و تراندیدی ضروری در راه استقرار پیش شرط های حرکت نهائی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم بدانند. ("سطرور بورژوازی ملی و رشتی")

کمونیستها امروز بهمان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرده بورژواشی را در دستور کار خود دارند، باید شعی شرط و شروط حمایت خود را نیز از نیروهای دموکرات خرده بورژوا (این بدیده نملا کمیات) شعیسین و اعلام کنند. باید مریحا به نیروهای چون سازمان مجاهدین خلق و انجمن دموکراتیسم نشان را کوشش کرد: "دفاع از کلیه زندانیان سیاسی، دفاع از آزادی های دموکراتیک همه مردم و مفا و مت در مقابل تعدیات حکومت به بیسن حقوق و... (تازه اگر در این زمینه ها بهیچر ما شید که نیستید) برای دموکرات انقلابی نامیدن شما کافی نیست، شما امروز باید موضع خود را در قبال جنبش کمونیستی و کمونیسم به مثابه جنبش و ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا و نماینده دموکراتیسم بهیچر، روشن کنید. شاخص اعتلای انقلاب درجه اعمال رهبری پرولتاریا برای انقلابی بر جنبش دموکراتیک است، و شما که مدعیسی دموکراتیسم انقلابی هستید، باید مریحا موضع خود را در قبال پرولتاریای انقلابی و ایدئولوژی و جنبش پیشاهنگ او، ما ر کسیم - لیبینیسم روشن کنید."

ثانیا، آن وجه برنامه کمونیستها که در این شرایط بهیچر برآمد سیاسی نوین توده ای از یکسو و به پیش رانده شدن قدم به قدم بورژوازی انحصاری در صفوف خدا انقلاب از سوی دیگر - اهمیت شعیسین کننده می باشد، بخش مقابلیا تحداقل آن است. برنامه حد اقل کمونیستها، که می باید محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک را در قالب مطالبات سیاسی و اقتصادی معین فرموله و طرح کند، آن



به روشنی تعریف خواهند کرد که نه تنها ماهرترین سوارکاران تاریخ سوارزوری و مبرزترین شصمگیران این طبقه، نیستند نتوانند اینبار به ناحق بر برآمد انقلابی موار شوند، بلکه دموکراتهای متزلزل خرد بورژوا نیز جز با بی آمیز کردن خویش جرات نکنند قدمی از آن به عقب بشینند.

اینها وظایفی است که به حکم شرایط فیزی در دستور کار کمونیست ها قرار دارد. اما ساله آمادگی جنبش کمونیستی امر دیگری است. درغیاب حزب طبقه، بی شک پرولتاریا با درگیر خود را با چندگانگی در شمارها، برنا نه ها و رهنمودهای تشکل های متعدد جنبش کمونیستی مواجه خواهد یافت. همانطور که پیش از این نیز اشاره کرده ایم، شرایط ویژه انقلاب ما چنان است که درحالی که جنبش کمونیستی مساله برنا نه و حزب را حل نکرده است، وظیفه بازمانده یگ جنبش وسیع پرولتاری و رهبری بیگ جنبش انقلابی را بهیناری خود یافته است. این مساله باید که در جهان خارج از ذهن حل شود. کلید مساله بی شک اینست: مساله مبارزه ایدئولوژیک، برنا نه و حزب، و مساله بازمانده ی رهبری جنبش پرولتاری و انقلابی با به که در ارتباط و پیوند با یکدیگر حل شوند. پس کشیدن از، و کم بها دادن به هر یک از این دو وجه فعالیت و برخورد به هر یک در امتزاج از دیگری، نهیدن شرایط ویژه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوره حاضر است و راهی جز به شکست در هر دو عرصه نمیبرد.

در اینجا بحث "و جناح" را در همین سطح کلی به پایان می بریم، با این امید که بتوانیم اشتیاقات این بحث را در مقابل لانت دیگر در سطحی مشخص تر دنبال کنیم. ما کوشیدیم در این بحث با دو موضع انحرافی اساسی در قبال فدا انقلاب مزینندی کنیم:

۱) موضع اپورتونیستی، که در حاکمیت عنصر و وجهی "متوقی" را جستجو می کند و به تحوی از آنها، به حمایت از این با آن جناح حکومت میرسد.

۲) موضع آنارشیستی، که گریه با کل حاکمیت کنونی سرز بندی می کند، اما خود این حاکمیت را مطلق می کند و سیر تکامل اردوگاه فدا انقلاب، و لاجرم امکان ظهور آلترنا توی بورژواشی به این حاکمیت، را ندیده می گیرد. نتیجه عملی این موضع دنیا لدروی از نا رضایتی و موج اعتراضی بوده، و فقدان هرگونه مزینندی با آلترنا توی بورژوازی انحصاری است، که آنها هم دست ما بند آلترنا توی پرولتاری و انقلابی - می گوید تا خود را بر زمین گسترش نارضایتی ها از حکومت کنونی رشد دهد و تثبیت کند.

در قبال این دو موضع انحرافی، ما بر اهمیت تعریف روشن محسوقی و اهداف انقلاب از زاویه منافع پرولتاریا، در شکل بزنا نه روشن کمونیستی (شامل بخش جدا کثر و حداقل) و شمارهای آکسیونی که در برگیرنده شیوه های پرولتاری مبارزه برای این اهداف باشد، تأکید کردیم. این به اعتقاد ما شرط لازم حفظ استقلال پرولتاریا و تأمین رهبری او بر جنبش انقلابی است که امروز با گامهای نخست اعتدالی زمین آن مواجهیم.

چند توضیح ... از صفحه ۱۸

از انحراف رزمندگان برای گسترش سازمانی بوده است و پستس از همناوشی با رزمندگان در "سازمان شکن و اپورتونیست" نامیدن ما، به بکاره آب پاکی را روی دست ما ریخته و مدعی شده اند که: "براستی که برخوردی انتقادی و قاطع نسبت به این چنین دیدگاهی (منظور گرایش آنحلال طلبانه و روشنفکرانه است!) - که نه تنها در عموماً این مساله، بلکه در سایر برنامه ها و ترفهای رفقا نیز وجود دارد - و نسبت به خود چه از جانب خویش و چه از سوی سایر جریان های انقلابی الزامی نبوده اند... (بران نیز و تا کید از ما است)

بسیار خوب رفقا! این گوی و این میدان! وظیفه برخورد قاطع به کل برنا نه ها و ترفهای آنحلال طلبانه ما - قبل از همه بر دوش خود شما سنگینی می کند که "الزام" آنرا در با لته اید. سعی کنید نشان دهید که قادر به اثبات ادعای خود نیز هستید!

تعویب روشنی است که کمونیستها باید از انقلاب حاضر و اهداف آن برای توده ها ترسیم کنند. تبلیغ گسترده مطالبات حداقل کمونیستها، به مثابه هر چه انقلاب دموکراتیک، دقیقاً آن گام عملی است که می تواند کارگران و زحمتکشان را، در او جگبری نهی سبازانتشان، از در غلطیدن به دنیا لدروی از لیبرالیسم بورژواشی و دموکراتیسم ناپیکور خرد بورژواشی از یکسو و شمارهای خدا انقلابی نمایندگان بورژوازی انحصاری از سوی دیگر، مصون دارد. امروز لیبرالها با وعده دادن یک هزارم آنچه برنا نه حداقل ما برای شما می مردم تضمین می کند، می کوشند تا بر موج روبه اعتدالی اعتراضات توده ها سوار شده و با ردیگر انقلاب ایران را به مسلخ بکشند. امروز جنبش کمونیستی مجدداً فرمت آنرا یافته است تا عواقب تمامی خویشا و ربه ها و توهمات خویش به بورژوازی لیبرال ("ملی"؟!) و رهبری خرد بورژواشی جنبش فسلطنت در دوره پیش از قیام را جبران کند. اگر برنا نه حداقل کمونیستها، که شامل گامهای مهمی برای استقرار و تضمین دموکراسی سیاسی، دفاع از محبت کارگران و زحمتکشان و ارتقاء و رفاه مادی و معنوی مردم است، به شعار توده ها بدل شود، اگر توده ها در قبال سب مطالبات حداقل کمونیستها اهداف خویش را در این انقلاب به روشنی تشخیص دهند و بر آن پای بگذارند، آنگاه تبدیل برآمد سیاسی نوین توده ای به یک اعتدالی انقلابی امری محتوم و برای بورژوازی چاره ناپذیر خواهد بود.

امروز ما باید بنهینند مطالبات حداقل کمونیستها را بسمه روشنی تعریف و تبلیغ کنیم. این همان شصین اشیائی انقلاب است که پیش از این به اهمیت آن اشاره کردیم. تعریف انقلاب بر حسب آنچه هست و باید باشد و نه صرفاً بر حسب آنچه که نیست، برنا نه حداقل، به مثابه پایه یک سیاست واحد تبلیغاتی گسترده این امکان را می دهد تا کمونیستها در اذهان توده های زحمتکش و تحت ستم و نیز در واقعیت مبارزه طبقاتی از منتقدین نظام موجود فراتر رفته و به آن نیروی واقعی و قابل انگاشی ارتقا با بندگی می توانند و باید حقوق دموکراتیک آنان را متحقق نمایند. سطح معیشت و رفاه آنان را ارتقا بخشیده و مبارزه برای دفاع از آن در مقابل تعرفات بورژوازی و امپریالیسم را سازمان دهند. تبدیل کمونیستها به یک آلترنا توی برای رهبری موج نوین مبارزات دموکراتیک توده ای، بدون اشاره و تبلیغ به کیرا نسه و گسترده برنا نه حداقل و مطالبات تعریف شده آن، امکان پذیر نیست.

ثالثاً، کمونیستها باید آن آکسیون ها و شمارهای آکسیونی که مبارزه برای تحقق مطالبات حداقل در برنا نه کمونیستها در مقطع کنونی باید از مجرای آن طرح و دنبال شوند را تضمین کرده و وسیعاً در سازماندهی توده ها بر مبنای آن بکوشند. حتی ملل در شصین سرنوشت یک مطالبه دموکراتیک حداقل ما است، اما مبارزه عملی برای تحقق آن امروز می باید بر محور دفاع از کردستان انقلابی و خلق کرد سازمان باشد، بجهه بیکاری یک مطالبه ما است، اما آکسیون و شمار آکسیونی که از طریق آن باید مبارزه در این عرصه را سازماندهی نمود، تنها دکارگری علیه بیکاری است، لیست طویل مطالبات کارگری ما (شامل مطالبات ویژه زنان کارگر) نیز شصین شرتیب می باید محتوای آکسیون و شمارهای مشخصی باشد که کارگران را امروز بگرد خویش سازمان می دهد. شورا های واقعی، کنترل کارگری بر تولید و توزیع، مساله سود ویژه، اخراج و غیره آن مسائلی هستند که سازماندهی مبارزه حول آنها بر مبنای شمارهای آکسیونی معین، شیوه عملی طرح مطالبات حداقل ما را تشکیل می دهند. طرح مطالبات حداقل کمونیست و آکسیون ها و شمارهای آکسیونی که بر این مطالبات متکی نبند، ما من حفظ جنبش کارگری و انقلابی از دست اندازی لیبرالیسم و دموکراسی ناپیکور خرد بورژواشی خواهد بود. این مطالبات و آکسیون ها، معنا و محتوای واقعی انقلاب را، که در دوره قبل در قالب تنگ "استقلال، آزادی و البته با هزار تلاش از جا نسبت رهبری خرد بورژواشی (جمهوری اسلامی)، تکل گرفت و به دلیل همین ابهام بورژوازی امکان یافت تا آنرا ماستمالی کند، چنان

چند توضیح و تذکر

۱ با توجه به اینکه قسمت دوم بحث "فدائیسیم" چشمگیرترین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب "آنگونه که رفقای ما آماده کرده بودند، به معنی کلی درباره نقد کاوشگیشی از امپریالیسم به مثابه پایه‌های تئوری‌های اقتصادی این انحرافات مشخص برداشته بود و این پایه بویولیسیم و منتقادات تاکتیکی راست و چپ آن هر دو است که جا دارد به تفصیل بیشتری به آن پرداخته شود و تا اینجا انحراف "فدائیشی" امروز در وجود جریان اکثریت ابتدال آنگاز خود را به نمایش گذاشته است که بنوبه خود برخورد دشمنی تروسیستی تری را طلب می‌کند، ما انتشار این بحث کلی را ضروری و مفید ندانسته و ادامه مقاله "فدائیسیم" را از دستور کنار بسوی سوسیالیسم کنار می‌گذاریم. جنبه‌هایی از مباحثات مطرح شده در بخش دوم فدائیسیم هم اکنون در دیگر انتشارات گروه بررسی شده و جنبه‌های دیگر آن نیز در مقالات و جزوات دیگری طرح خواهند شد.

۲ توضیحی را برای آن عده از رفقا که پس از گذشت ۲ هفته از انتشار هر شماره "بسوی سوسیالیسم" سراغ نشریه بعدی می‌گیرند لازم می‌دانیم. از آغاز نشر بسوی سوسیالیسم، سعی و قصد ما همواره بر انتشار منظم آن بوده است، گرچه هیچگاه فاعلیت معینی را برای انتشار آن رسماً تعیین و اعلام نکرده‌ایم. واقعیت آنست که عملت تئوریک نشریه، امکان انتشار آن را در موقعی مقرر از ما سلب می‌کند. این امر، که برای بکارگان سیاسی - تبلیغی حیاتی است، در مورد یک نشریه تئوریک - سیاسی تعیین کننده نیست و بخصوص امکان آن همواره وجود ندارد. بحث‌های درونسی ما، که در برخی موارد مسائل کاملاً تازه‌ای را در بر می‌گیرد، باید ابتدا طرح و پخته شوند و سپس بصورت مقالاتی برای انتشار آماده گردند. در بسیاری از موارد این مباحثات پیش از حد معمول وقت می‌گیرند و در مدت پیش‌بینی شده به نتیجه مطلوب نمی‌رسند و با تدوین آنها، آنطور که نظرات گروه را به روشنی بیان کند، در عمل بیشتر از فرصت تعیین شده بطول می‌انجامد. البته در اینگونه موارد، ما انتشار بحث‌های تدوین شده را به تعویق نمی‌اندازیم و همانطور که تاکنون شاهد بوده‌اید، آنها را بصورت ضامنی به آخرین شماره "بسوی سوسیالیسم"، منتشر می‌کنیم. بهرروما نیز خواهان آنیم که نشریه در فواصل منظم و بیخشمی کوتاه تری انتشار باید و در این راه تمام تلاش خود را بکار خواهیم برد. با پیروزی، بخصوص از رفقای که بخشی از انرژی و وقت خود را صرف بررسی و جو کردن درباره نشریه کرده‌اند، امید داریم توضیح ما قانع کننده بوده باشد.

۳ از کلیه رفقا می‌خواهیم که هر سؤال، ابهام و یا انتقادی که در مورد مقالات "بسوی سوسیالیسم" و یا انتشارات دیگر ما دارند را بدست ما برسانند تا بتوانیم برپایه جمعیتی این نظرات، نکات و مسایل عام و قابل بحث را در "بسوی سوسیالیسم" طرح کنیم و به آن پاسخ گوئیم.

۴ با علم به فشار اقتصادی شدید که رژیم سرمایه‌داری بحران زده جمهوری اسلامی بر کرده همه مردم شریف و زحمتکش و از جمله هواداران و رفقای کارگرمات تحصیل کرده است، از کمک‌های مالی روز افزون رفقا تشکر می‌کنیم و امیدواریم همچنان و هر چه فعالانه تر ما را در رفع تنگنای مالی که بخصوص با سبب فعالیت‌هایمان شدت می‌یابند، یاری دهند.

۵ سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر در ضامنی به ارگان خود، از شماره ۴۱ به بعد به نقد عملی بر مواضع سوسیالیست‌های خود در قبال جنگ را آغاز نموده است. این نکته بسیار مثبتی است. با اینهمه با توجه به اینکه اولاً ما در دو ضمیمه (۳۰۲) بسوی سوسیالیسم شماره ۳، ابتدا موفق‌گیری تئوریک رزمندگان را مورد انتقاد قرار داده و سپس در نامه‌ی سرگشته به کارهای انقلابی این سازمان خواستار سازش آمده-

شولوزیک فلسفی و پیگیر برعلیه این انحرافات مستلزم طرد امپریالیسم از سازمان رزمندگان شده بودیم، و تا اینجا نظریه‌ها و انتقادات از خود رزمندگان به اعتقاد ما خود در محتوی و شیوه و چار ا شکالات و نظمان‌های کمی است. برخوردی شفافی به شما هم انتقادی "رزمندگان" را ضروری می‌دانیم و امیدواریم بتوانیم در اولین ضمیمه به این شماره نشریه به این مساله بپردازیم. تذکر دوساله در اینجا ضروری است:

۱) به تعویق افتادن برخورد با این انحرافات تا پذیر بود. زیرا ابتدا لازم بود جز بحوری تئوریک رزمندگان شما هم انتقادی رزمندگان تاجد کافی برای ماروشن شود، و این با توجه به نحوه انتشار این ضامنی بصورت مقالات دنباله‌دار مستلزم این بود که لااقل چند مقاله از این سلسله منتشر شده باشد. امروز با توجه به آنجسه که تاکنون منتشر شده محور بحث منتقدین برای ماروشن شده است. رفقا اساساً بحث خود را بر این اعتقاد گذاشته‌اند که انحرافات سوسیالیست‌های رزمندگان در قبال جنگ امری جدا و مستقل از معانی تئوریک و مواضع سیاسی است و تا کتیک سازمان رزمندگان تا پیش از انتشار رزمندگان شماره ۳۴ بوده است. عبارات دیگر به اعتقاد رفقا نقد و تجدید نظر در موفق‌گیری تاکتیکی رزمندگان هیچگونه تجدید نظری را بر بنیادهای تئوریک و سیاسی ما می‌کنند. (۱) که منتقدین آنرا کاملاً م. ل. ارزایی می‌کنند) ضروری نمی‌باشد. رفقا انحرافات تاکتیکی رزمندگان را یک "حادثه" جلوه می‌دهند و می‌گویند تا در مسیر نقد تاکتیک سوسیالیست‌های رزمندگان، مسائلی پایه‌ای و اصلی تئوریک و سیاسی را از آنسرا برده‌پوشی و لذا تحکیم کنند. به این مساله باید برخورد شود. علاوه بر این سلسله انتقادات نظامی انحرافات دیگری - چون کا هن دادن تحلیل تئوریک انقلاب ایران، رابطه دیوکراسی و سوسیالیسم، انقلاب دیوکراسی در کشور سرمایه‌داری تحت سلطه و... به معطی در محدوده مباحثات کلیات در مورد "حق مسلط در تعیین سرنوشت" - نیز مطرح می‌شوند که بنوبه خود نیازمند برخوردی جدی و اصولی است.

۲) نکته دیگر اینکه، رفقای سازمان رزمندگان، در رزمندگان شماره ۴۱ صفحه پاسخ به نامه‌ها، به بهانه پاسخ به یک رفیق سازمانی به شیوه‌ای دیپلماتیک و سرترا از سزای تئوریک خرد بورژوازی، در طی ۲۸ مظر دشنام غیر مستند و غیر مستدل، در حضور تمامی خوانندگان رزمندگان تجدید نامه "سپید و برخورد اپوزیونیستی و سازمان شکنانه آن" ترخورد کردند. این بسیار عالی و مفید است. عالی و مفید است. برای آن دسته از رفقای رزمنده که لااقل از ابتدای انتشار بسوی سوسیالیسم چنین خواستی داشته‌اند و رفیق "و. ک. م." بی شک اولین و آخرین آنها نیست. عالی و مفید است برای ما، که تاکنون به دفعه نخست تئوریک و تاکتیکی در چندین هزار نسخه بدست نمایندگان کمونیست و کارگران انقلابی و پیشروان ما می‌رسد. از جانب دیگر نیروها تا شاید شوم (اگر بیرونی سخن می‌گوئیم)، نقد و اصلاح شوم (اگر دچار انحرافیم) و یا روشیم (اگر مانع رشد بیرونی‌ها گشته‌ایم)، و طبیعتاً حاصل دوسال فعالیت ما از ۲۸ مظر "مزمیندی" تا تئوریک نمی‌پذیرد. و بالاخره عالی و مفید است برای بیرونی‌ها و انقلابی و جنبش کمونیستی که همشما در این میان مرز میان مارکسیسم انقلابی و بویولیسیم و اپوزیونیسم را بهتر خواهد شناخت و صفوف خود را در مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم شکرده تر خواهد ساخت. از اینرو ما مترا خواهان انجام هر چه سریع تر این سه تجدید ارجان است سازمان رزمندگان هستیم تا در ضمن دفاع از نامه سرگشته، به برخی وجوه سکتاریسم و اپوزیونیسم تنگ‌بانی که زاده و زمینه‌ساز بویولیسیم و اپوزیونیسم سیاسی است با تفصیل بیشتری برخورد کنیم. بهر جهت در تحلیل و نقد ضمیمه‌های انتقادی رزمندگان به خصوص انتقاد از خود غیرتئوریک در حفظ کلیسی اشاراتی خواهیم کرد.

۳ رفقای گروه کمونیستی نبرد نیز در "نبرد ۱۲" به "نامه سرگشته" برخورد کرده‌اند. رفقا پس از تکرار این اتهام که هدف اتحاد مبارزان کمونیست از انتشار نامه سرگشته استفاده سقیمه در صفحه ۱۷

لنین: میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک‌های ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی

پیشگفتار بسوی سوسیالیسم

مقاله حاضر بحث درخشانی است از لنین در مورد جنگهای دول سرمایه‌دار و اصول اتخاذ تاکتیک پرولتری درقبال آن. ما ترجمه و نشر این نوشته را، که به روشنی و مزاحمت مرزبندی لنینی با مواضع شوونیستی و آنارشینتی درقبال مسأله جنگ را ترسیم می‌نماید، از آنروز ضروری بافیم که می‌تواند در مبارزه با این گرایشات انحرافی در جنبش کمونیستی ما، مفید و موثر باشد. مسأله در شماره‌های گذشته بسوی سوسیالیسم مواضع سوسیال شوونیستی "رزمندگان" و آنا رگوبا سیفینتی "بیکار" دربرخورده مسأله جنگ ایران و عراق را به نقد کشیدیم و در مقابل از دفاع از انقلاب دستاوردهای آنرا مطرح کردیم. اکنون چنین به نظر می‌رسد که هر دو این سازمانها انحرافات خود را تعدیل کرده و از مواضع اولیةشان عقب‌نشسته‌اند. ما زمان رزمندگان، مواضع ابروتشو-نیشنی خود در "رزمندگان ۲۵" را مریضانه پس گرفته است و شعار تاکتیک "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" بیکار نیز بتدریج و البته "سی‌سودا" به شماری شوونی - استراژژیک تغییر شکل داده است. اما به نظر ما، آن پوپولیسم سخت‌جانی که گریبان کبر جنبش کمونیستی ما ست، و تمام این به چپ‌رواست‌زدنها در سر هر تند بیج سیاست را موجب می‌شود، ریشه‌ای تر از آنست که با چنین "رفع و رجوع" کرده‌نهایی بتوان ایران غالب آمد و با حتی آنرا برده‌پوشی کرد. ما در گذشته به سوسیالیسم خلقی رزمندگان به تفصیل برخورد کرده‌ایم و در اولین فرصت به بررسی تند همچنان پوپولیستی و فقا از سوسیال - شوونیسم مریض و انکار "رزمندگان ۲۵" نیز خواهیم پرداخت.

اما در مورد آنا رگوبا سیفینتی بیکار هنوز جای حسرت بسیار است. چرا که گذشته از شیوه ابروتشینی عقب‌نشینی "گام به گام" و "برودارانه" از تاکتیک تبدیل جنگ به قیام، ما اکنون شاهد آنیم که آنا ریشیم می‌رود تا به قالب تاکتیک پوپولیسم این سازمان در برخورد به مسائل مختلف انقلاب ایران بدل گردد. ما امیدواریم وسیع خواهیم کرد که در آینده به این انحرافات برخورد جامع‌تری داشته باشیم. اما در قدم اول مقاله حاضر لنین، این فرصت را به ما می‌دهد تا آزمایشی آنا ریشینی تاکتیک "تبدیل جنگ غیر عادلانه به جنگ داخلی" درک و شناخت صحیحی بدست آوریم.

مستقل از آنکه بیکار از "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" خود را تاکتیک بنامد و با شعار استراژژیک و خواه به ترویج آیین شمار بهانه‌بند و با تبلیغ آن - این تمامی آن مقولات فسد و نقیضی است که بیکار و در توجیه و نجات از "تبدیل جنگ به قیام" به آنها متوسل شده است - باز باید به این سوال اساسی پاسخ بدهیم که آیا این موضع خود را در ادامه سنی تاکتیک و سیاست پرولتری و از شرایط خاص مبارزه طبقاتی در ایران و سطح آگاهی و درجه تشکل و قدرت پرولتاریا در این مبارزه نتیجه گرفته است و با از اوضاع و احوالی که توسط سرمایه‌داری جهانی و دول بورژوازی ایران و عراق حادث شده است؟ آیا این "مصلحت‌نا عادلانه جنگ" است که ایجاد می‌کند پرولتاریا، که البته در نزد رفقای بیکار از خلق و توده‌ها قابل تنگنک نیست، چرا که می‌تواند - البته به دست گیرد و قیام کند و با این‌ادامه سیاست انقلابی طبقه کارگر و درجه آمادگی اوست که چنین حکم می‌کند؟ بیکار این سوال اساسی را که ما در مقاله "بیکار با شمشیری چوبین" و هم چنین "جنگ، نشوری و نشوری جنگ" (بسوی سوسیالیسم شماره ۲) به مزاحمت طرح کردیم تاکنون سکوت گذاشته و همچنان نسا

بمچون سفته تبلیغی - ترویجی - تاکتیک - استراژژیک خود درقبال "جنگ نا عادلانه" ایران و عراق از پاسخگویی به آن طفره رفته است. سوال ما از رفقای بیکار این بود:

۱- آیا جنگ داخلی "عادلانه" پرولتاریا نیز نباید ادامه سیاست او باشد، و اگر چنین است آیا امروز شرایط عینی و ذهنی لازم برای آنکه این سیاست هم بگونه‌ای نفع‌آمیز دنبال گردد فراهم است؟

(بسوی سوسیالیسم ۳، سرمقاله ۱)

پاسخ لنین اما به این سوال روشن و صریح است. او در بند نظرات آنا ریشینی هرزه، که معتقد است "فره نظامی و طبام باید به پاسخ پرولتاریا، به اعلان هر جنگی باشد" - در اینجاست مقصود هر جنگی است که بین دول سرمایه‌دار درمی‌گیرد، که بسته به بیان رفقای بیکار یعنی هر جنگ "نا عادلانه" - بیان می‌دارد که حل مسأله به این ترتیب: "معنایش محروم ساختن پرولتاریا از حق انتخاب لحظه نبرد، چرا که در این صورت" این پرولتاریا شتمن که لحظه نبرد را مطابق با منافع و مصالح خود، در صورتی که آگاهی سیاسی اش در سطح بالایی باشد، در صورتیکه تشکیلش نوبی باشد، در صورتیکه موقعیت مقتضی باشد و غیره انتخاب می‌کند. [اینکه ها از ما است]. اکنون این نهمه، سازمان بیکار است که این بار در جواب به لنین روشن کند که بر این اساس کدام سنی تاکتیکسی مشخص، به حکم کدام منافع و مصالح سیاسی پرولتاریا، و بر پایه کدام ارزیابی از انجام تشکیلش، سطح آگاهی سیاسی و توان نیروی مبارزاتی طبقه کارگر ایران فراهم است؟ "تبدیل جنگ ایران و عراق به جنگ داخلی"، که تا تمام جرح و تعدیل‌های آن پیروز مریض آنرا پس نگرفته و در دفاع از آن به مثابه یک موضع اصلی درقبال "هر جنگ نا عادلانه" مُزاحمت، و با حذر کسب کرده است؟ آیا موضع بیکار به معنای سپردن حق انتخاب لحظه نبرد مرگ و زندگی پرولتاریای ایران را، در شرایطی که از هیچ‌س نظر برای پیروزی آن آماده نیست، به پیروژوازی و امپریالیسم نیست؟ و آیا همچنانکه لنین به نظرات هرزه برخورد می‌کند، ما نیز حق نیستیم که نظرات بیکار در مورد جنگ را "تمایش تمام و کمال شیوه تفکر آنا ریشینی" بنامیم؟



دنبیلمات‌ها به سرگنجی افشاده‌اند. "پادداشت"، "گوارش" و "بیا نیه" است که از زمین و آسمان می‌بارد؛ وزراء، پشت سر هروسکهای تاج به سری که لیوان شامین به دست "برای مصلح فعالیت می‌کنند"، بیج می‌کنند. اما "رقابای" این مروسکان تاج به سر خوب می‌دانند که بیروز سنده‌جمعی لاشخورها نشانه وجود مرداری در آن حوالی است. اول گروه (Ezri Cronan) "حافظه‌گار" خطاب به پارلمان انگلیس می‌گوید که مادر پروانسی بسر می‌بوسم که پای منافع ملی (۴) در میان است، احساسات به فلان آمده و بیم آن، و چیزی بیش از بیم آن، می‌رود که علیرغم نجات‌آرامش طلبانه (۱) حکام، برخوردی روی دهد. در دوران اخیر، مواد قابل احتراق بسیاری روی هوا ساشته شده و همچنان بیشتر و بیشتر می‌شود. انقلاب ایران ششام حدود و شعور با "مناطق نفوذی" را که قدرتهای اروپایی در آنجا بوجود آورده‌اند تهدید به برهم خوردن می‌کند. جنبش مشروطه در ترکیه تهدید می‌کند که فلک استبداد غرضی را از چنگال گرگان درنده سرمایه‌داری اروپا درآورد؛ "مسائل" کهنه و قدیمی که امروز حادثه‌اند - مسأله مقدونیه، آسیای مرکزی، غاور

دور، و غیره - هر روز ایجاد وسیعتر و صورت نهاده کننده نیروی خود میگیرد.

اما با اینکه کنونی بهمانها، موافقت نامه، و غیره و ذالک مدلی و آشکار، کوچکترین تلنگر یکی از "قدرتها" کافیت نسا "جرقه‌ای آتشی شود"؛ دولتها، با بسیاری با لاکرنتن امپاکا کپسا و جزو آنها بیانشان برای یکدیگر، جنبش فدمیلیتاریستی را در داخل کشور خود با بی رسمی بیشتری سرکوب میکنند. پیگردند فمیلیتاریست ها هر روز وسیع تر و تندبستر می‌شود. وزارت "رادیکال - سوسیالیست" کلمانو - برهان باخونتی کمتر از وزارت بونکر - محافظه کار بولو (Bülow) عمل نمی‌کند. اعلام قانون اتحادیه ها و اجتماعات، که حضور اشخاص کمتر از بیست سال را در میبندد های سیاسی ممنوع کرده است، و بدنبال آن اختلال "سازمانهای جوانان"، کار تهیه فدمیلیتاریستی را در آلمان بی نهایت مشکل کرده است.

در نتیجه، بحث پیرامون تاکتیکهای فمیلیتاریستی سوسیالیستها، بحثی که از زمان کنگره اشتوتگارت به خاموشی گراشیده بود، بار دیگر در مطبوعات حزب جوان میگیرد.

این در نظر اول تعجب می‌نماید؛ در جاشیکه اهمیت مسائله تا این حد روشن است، در جاشیکه زبان ساری بودن فمیلیتاریسم برای پرولتاریا تا این حد آشکار و عیان است. متکلمی توان مسائله دیگری یافت که درباره آن اینهمه تردید و آشفته فکری، گنه در بحث های مختلف در باب تاکتیکهای فدمیلیتاریستی در میان سوسیالیستهای غربی حکمفرماست وجود داشته باشد.

احکام بنیادی برای حل صحیح این مشکل سدتها پیش بسا قاطعیت تمام تثبیت شده و تک و سواالی را بر نمی‌نگیزد. فمیلیتاریسم جدید [مدرن] نتیجه سرمایه داری است. فمیلیتاریسم جدید، در هر دو شکل خود، "تظا هر حیات" سرمایه داریست؛ بعنوان نیروی نظامی که از جانب دولتها ی سرمایه داری در درگیریهای خارجی (بمغول آلمانها "Militarismus nach aussen") یکساز گرفته می‌شود؛ و بعنوان ملای دست طبقات حاکم برای سرکوب هر نوع جنبش پرولتاریا. اعم از اقتصادی و سیاسی ("Militarismus nach innen") [تاکتیک] چند "کنگسره -

بین المللی" (پاریس ۱۸۸۹، بروکسل ۱۸۹۱، زوریخ ۱۸۹۳ و بالاخره اشتوتگارت ۱۹۰۷) بیان کاملی از این دونقطه نظر را در قطعنامه های خود بخت داده اند. قطعنامه اشتوتگارت این رابطه بین فمیلیتاریسم و سرمایه داری را با دقت تمام برقرار کرده است، هر چند که مطابق دستور جلسه ("برخورد های بین المللی")، کنگره اشتوتگارت دغدغه اش بیشتر آن جنبه از فمیلیتاریسم بود که آلمانها آنها "خارجی" ("Militarismus nach aussen") می نامند. قسمتی از مربوط این قطعنامه از این قرار است: "جنگ بین دول سر - مایه داری معمولاً نتیجه رقابت آنها در بازار جهانی است، چرا که هر یک از دول نه تنها برای تأمین یک حوزه صادراتی برای خود، بلکه همچنین برای تصرف مناطق جدید تلاش می‌کند، که در این زمینه به بند کشیدن ملتها و کشورهای دیگر ایفاگر نقش اصلی است. لذا این جنگها حامل تسلیحات مستمری است که بوسیله فمیلیتاریسم، که ابزار اصلی سلطه طبقاتی بورژوازی و انقیاد سیاسی طبقه کارگراست، تولید می‌گردد.

تعمیبات ملی که بدران در کشورهای متمدن بنا بر منافع طبقات حاکم منظم و با هدف انحراف شده های پرولتاریا از اهداف طبقاتی خود و وادار ساختن آنها به فراموش کردن طبقه همبستگیی طبقاتی بین المللی شان گاشته می‌شود، زمینه مساعدی بسرای [بر وجود آمدن] جنگها است.

بدین ترتیب ریشه جنگ در خود ذات سرمایه داری است؛ جنگ تنها زمانی خاتمه می‌پذیرد که نظام سرمایه داری دیگر در میان نباشد، و بازمانی که وسعت تر باقیات انسانی و [خسارت] مالیات حاصل از رشد تکنیک های نظامی، و بخشی که تسلیحات در سردم بر می‌انگیزد، به امعای این نظام بیانجامد.

طبقه کارگر، که منبع اصلی تأمین کننده سرمایه بوده و تدبیرترین لطفاً ما دی را تحمل می‌گردد، بالاخره دشمن طبیعی

جنگ است. زیرا هدنی را که این طبقه دنبال می‌کند، یعنی ایجاد یک نظام اقتصادی مبتنی بر اصول سوسیالیستی، که در عمل موجب همبستگی ملل می‌گردد، نفس می‌کند...

بدین ترتیب، اصلی که فمیلیتاریسم و سرمایه داری را بسازد یکدیگر مربوط می‌مآزد، در میان سوسیالیستها اصلی استوار و تثبیت شده است. و در این باره اختلاف [نظری] وجود ندارد. لیکن نتیجه رسمیت شناختن این رابطه بخودی خود تاکتیکهای فدمیلیتاریستی سوسیالیستها را بدین معنی تعیین نمی‌کند: [به عبارت دیگر] این مسائله عملی که چگونه باید با فشار فمیلیتاریسم مبارزه کرد و از سوی جنگ جلو گرفت را حل نمی‌کند. و در پاسخ به این سوالات است که شاهد اختلاف نظر چشمگیری در بین سوسیالیستها هستیم. در کنگره اشتوتگارت این اختلاف نظر ها بسیار برجسته بود.

در یک فمیلیتاریسم سوسیالیست آلمانی از قبیل فولسمار (Vollmar) قرار دارند. آنها چنین استدلالی میکنند که فمیلیتاریسم سرمایه داری از سرمایه داری استوار آنجا که جنگ لازم نیست سرمایه داری است، نیازی به هیچگونه کار فدمیلیتاریستی بخصوص نیست. اینها دقیقاً اظهارات فولسمار در کنگره (Essen) است. درباره این مسائله که در صورت اعلان جنگ سوسیالیست دموکراتها چگونه شش باید در پیش گیرند، اکثریت سوسیالیست دموکراتهای آلمان، و در رأس آنها "فولمار" و "نوسکه" سخت و سخت بر این عقیده بودند که سوسیالیست دموکراتها باید در برابر هجوم از کشورشان دفاع کنند، و ناچار باید در جنگی "دفاعی" شرکت جویند. این رای، فولمار را بدانجا کشاند که در اشتوتگارت اعلام کند: "هغه مشق مایه بشویت نمی‌تواند مانع از آن شود که ما آلمانی های غربی باشیم". و نوسکه (Noske)، نماینده سوسیالیست دموکرات راست اشتوتگارت [پارلمان آلمان]، اعلام داشت که در صورت بروز جنگی علیه آلمان، "سوسیالیست دموکراتها از بورژوازی عقبست نخواهند ماند و تفنگها را بدوش خواهند انداخت". از اینجاست نوسکه لازم بود تا تنها یک قدم دیگر بردارد و اعلام کند که "ما می‌خواهیم آلمان تا سرحد امکان مسلح شود".

در فمیلیتاریسم دیگر گروه کوچک هواداران هروه (Herrö) جای دارند. بحث آنها اینست که پرولتاریا بیمن ندارد. پس تمام جنگها بنا بر منافع و مصالح سرمایه داران است. پس پرولتاریا ریسک باید با هرگونه جنگی به مبارزه برخیزد. پرولتاریا باید همیشه گونه اعلان جنگی را با غریبه نظامی و قیام پاسخ گوید. مقصود اصلی تهیه فدمیلیتاریستی باید این باشد. بدین ترتیب بود که در اشتوتگارت هروه طرح قطعنامه زیر را پیشنهاد نمود: "کنگره خواستار آنست که هرگونه اعلان جنگی، ارفهرو که باشد، بسا غریبه نظامی و باقیام پاسخ داده شود".

اینهاست آن دمووقع "افراطی" ای که در مقابل این مسائله در بین صفوف سوسیالیست دموکراتهای غربی وجود دارد. همچون امکان آفتاب در قطره آب، در این دمووقع اشکاف آن دمورفسی را می‌توان دید که همچنان به کار پرولتاریا و سوسیالیست در سرب مدیه می‌زند. گرایشات اپورتونیستی در یک طرف، و جمله پسرداری آثار رشتینی در طرف دیگر.

ابتدا چند نکته و تذکر درباره مبنی برستی. اینکسکه "رحمتگشان وطن ندارند" را ما نیفتم کمونیست واقعا گفته است. این نیز درست است که نظر فولمار، نوسکه، و شرگا، فریسه - ایست بر این اصل با بهای سوسیالیسم بین المللی، اما از این، نتیجه نمی‌شود که پس سخن هروه و پیمروانش دایر بر اینکه برای پرولتاریا مهم نیست درجه کشوری در آلمان یا دانها، در فرانسه جمهوری یا در ترکیه استبدادی - زندگی می‌کند، درست باشد. مبین.

یعنی یک محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معین، ضرورت مندترین عامل در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست؛ و اگر فولمار در [پیشانی] گذاری نوبی شیوه برخورد "واقعا آلمانی" پرولتاریا به "مبین" به خط می‌رود، هروه نیز در اتحاد چنین برخوردی، برخوردی که بنحو غیر قابل بحثی غیر نقادانه است به چنین عامل مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهائی، درست بهمان اندازه به خطا رفته است. پرولتاریا نمی‌تواند نسبت به شرایط سیاسی،



اشتوگارت به این سوال قابل بحث داده شد.

اما اگر نظرات هروه بیشتر "تفریباتی درحالات" است، شیوه برخورد دولمار، نوبکه، و آتشها شیکه در "جناح راست" مثل آنها لگرنه می‌گیند، چنان اپورتونیستی است. بحث آنها، در اشتوگارت و با زهر این، این بود که چون میلیتاریسم ناشی از سرمایه‌داری است و با آن از بین می‌رود، بنابراین نباید از شیوه‌ها به تبعیت قدمیلتاریستی ویژه نیست؛ چنین تهمینی نباید وجود داشته باشد. اما حل ریشه‌های مقاله کار [مؤدی] و مقاله زمان نیز، بعنوان مثال - این دقیقاً جواسی بود که در اشتوگارت به آنها داده شد. مادام که نظام سرمایه‌داری وجود دارد، غیرممکن است؛ اما غیرممکن این، ما برای قوانین کار، گشتون حقوقی مدنی زنان، و غیره، مبارزه می‌کنیم. یک تهمین قدمیلتاریستی خاص باید با قدرت و توان هر چه بیشتری انجام کرد، زیرا اگر چه موارد دخالت در مبارزه بین کار و سرمایه از جانب سرمایه‌داری نظامی [هروزی] بیشتر و بیشتر می‌شود؛ و به این خاطر که اهمیت میلیتاریسم، نه تنها در مبارزه گشتونی پرولتاریا، بلکه همچنین در آینده، در هنگام انقلاب اجتماعی، واضح تر و واضحتر می‌گردد. تهمین قدمیلتاریستی ویژه، در وقت سرخود نه تنها گواه بر نسیب را، بلکه تجربه وسیع تاریخی را نیز دارد. در این زمینه بلژیک از دیگر کشورها جلوتر است. "حزب کارگر بلژیک" گذشته از تبلیغ عام ایده‌های قدمیلتاریستی، گروه‌های از جوانان سوسیالیست و تحت عنوان "Jeune Garde" (گارد های جوان) سازمان داده است. گروه‌های موجود در یک ناحیه مجلس، تشکیل "فدراسیون های ناحیه ای"، و کلیه فدراسیون های ناحیه ای بنحویه خود تشکیل "فدراسیون ملی"، که یک "شورای سرپرستی" در آن قرار دارد می‌دهند. روزنامه‌های "گارد های جوان" ("آینده - جوان است"، "آنها گان"، "سربازان قلیه"، "و غیره) دردها هزار نسخه منتشر می‌شوند؛ فویترین فدراسیون "فدراسیون والن" ("Kuldeon Federation") است که دارای ۶۲ گروه محلی با ده هزار عضو می‌باشد. در حال حاضر رویم ۱۲۱ گروه محلی از "پاسداران جوان" وجود دارد.

علاوه بر تهمین کنسی، تهمین نهایی شدیدی نیز انجام می‌گیرد. در ژانویه و سپتامبر (ماه‌های اظهار خدمت) میتینگ های عمومی و راهپیمایی در شهرهای عمده بلژیک برگزار می‌شود. سخنرانان سوسیالیست در مقابل تالار شهر، در هوای آزاد، معنای میلیتاریسم را برای وظیفه‌ها شرح می‌کنند. "شورای سرپرستی" کارهای جوان یک کمیته شگافات" دارد که وظیفه اش جمع آوری اطلاعات درباره هرگونه سبکدستی است که در پادگانها رخ دهد. این اطلاعات هر روز تحت عنوان "از ارتش" در ارگان مرکزی حزب، "Le Peuple" (مردم)، به چاپ می‌رسد. تهمین قدمیلتاریستی در آستان پادگانها متوقف نمی‌شود و سازمان سوسیالیست در درون ارتش گروه‌های تهمین تشکیل می‌دهند. در حال حاضر، در حدود ۱۵ گروه از این گروه‌ها (را اتحادیه سربازان) وجود دارد.

به پیروی از مدل بلژیک، تهمین قدمیلتاریستی در فرانسه، سوئیس، اتریش و سایر کشورها، با شدت‌های مختلف در انگلستان متشوع، جریان دارد.

مدین تهمین تهمین قدمیلتاریستی خاص نه تنها سوسیالیزم لازم، بلکه عملاً مفتی و نشر بخش است. اما از آنجا که برلین با آثاره به شرایط سیاسی و غیر ممکن کار در آلمان و خطر آنکه [این نوع تهمین] به تلاتی سازمانهای حزب‌ساز نخواهد، با آنجا لغت می‌گردد، مقاله به تحلیل واقعیت‌ها مربوط موجود در این کشور خاص نیز می‌آید. اما این دیگر مقاله‌ای مربوط به واقعیت موجود بود و نه مقاله‌ای بر اساس اصول. اگرچه در مورد این مقاله هم، ژورن (Journale) به درست متذکر شد که سوسیال دموکرات های آلمان که در جوانی، در سالهای سخت "قوانین فموسیالیستی" نیستی، در مقابل منت‌انگیز پرسش بیسارک ایستادگی کرده‌اند، اکنون، با کمیت و قدرت سزای بیشتر امروزیشان، نباید از بیگردد حکام گشتونی ترسی بدل راه دهند. لکن اشیاء بیسار بزرگتر برلین در آنست که می‌گوشد و بر این استدلال تکیه کند

اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش بی تفاوت باشد؛ در نتیجه نمی‌تواند نسبت به مقدرات کشورش بی تفاوت باشد. اما مقدرات کشور آنها آن حد که بر مبارزه طبقاتی اثر می‌گذارد مورد توجه و علاقه است. و به خاطر "مبهن پرستی" سوزوایشی که به زبان آورده‌اند هم برای یک سوسال دموکرات زشت است.

و اما مقاله دوم، مقاله شیوه برخورد به میلیتاریسم و جنگ، مقاله پیچیده‌تری است. در همان نظر اول پیداست که هروه شیوه غیر قابل بخشایشی این دو مقاله را خلط می‌کند، و رابطه علتی موجود مابین جنگ و سرمایه‌داری را از یاد می‌برد. با انحاء تاکتیک های هروه، پرولتاریا خود را محکوم به کاری بی‌حاصل خواهد نمود؛ پرولتاریا همه آمادگی جنگی اش [منظور از جنگی، قیام است] را صرف مبارزه با معلول [جنگ] خواهد کرد؛ و اجازه خواهد داد تا علت [سرمایه‌داری] باقی بماند.

این مابین تمام و کمال شیوه تفکر آنا رشتینی است. در اینجا ایمان کور به نیروی کارآشی معجزه‌آسای هرگونه عمل مستقیم؛ جدا کردن این "عمل مستقیم" از زمینه اجتماعی و سیاسی آن، و بدون کوچکترین تحلیلی از این یک، و خلاصه (بقول کارل لایکشت) "تفسیر مکانیکی و دلخواه پدیده‌های اجتماعی" را موضح مشاهده می‌کنیم.

تفچه هروه "سپار ساده" است: در همان روز اعلام جنگ سربازان سوسیالیست ترک خدمت می‌کنند، سربازان احتیاط هم دست به اعتصاب زده در خانه می‌مانند. اما "اعتصاب سربازان احتیاط مقاومت منفی نیست: طفله کارگر خیلی زود دست به مقاومت می‌زند، یعنی دست به قیام خواهد زد. و این دوم، شائش سبک رشتینی برای دستیابی به پیروزی خواهد داشت، چرا که [در آن موقع] ارتش تحت سلاح در می‌رود خواهد بود." (ک. هروه، "The Social Party"). چنین است آن "تفچه موثر، مستقیم و عملی"؛ و چنین است که هروه، با اطمینان به موفقیت آن، نظر می‌دهد که فرسه نظامی و قیام باید پاسخ هرگونه اعلان جنگی باشد.

از این سخن [بروشنی پیداست که در اینجا مقاله این نیست که آیا پرولتاریا، در صورتیکه چنین سبیری را دلخواه خود سباید، می‌تواند پاسخ اعلان جنگ را با اعتصاب و قیام بدهد یا نه. نکته مورد بحث آنست که آیا پرولتاریا تا چاراست به حکم اعیان پاسخ هر جنگی را با قیام بدهد یا نه. و حل مقاله، نه این معنای دوم، معنایش محروم ساختن پرولتاریا از حق انتخاب لحظه سرودن و زندگی، و دادن این حق انتخاب به دشمنان است. این پرولتاریا نیست که لحظه سرودن را مطابق با منافع و مصالح خود، در صورتیکه آگاهی سوسیالیستی اش در سطح بالائی باشد، در صورتیکه شکستش قوی باشد، در صورتیکه موقعیت مفتی باشد، و غیره، انتخاب می‌کند. غیر، دولتهای سوزوایش قادرند پرولتاریا را حتی وقتی شرایط برای او نامطلوب است به قیام برانگیزند؛ مثلاً از طریق اعلان جنگی بخصوص حساب شده برای تحریک احساسات مبهن پرستی و شوونیستی در میان بخشهای وسیعی از ملت، و تدبیر ترتیب متزوی ساختن پرولتاریای بیبا خاسته. بعلاوه، باید بخاطر داشت که سوزواری، از آلمان پادشاهی گرفته تا فرانسه جمهوری تا سوئیس دموکراتیک، که در زمان ملح فعالیت قدمیلتاریستی را با چنین سبیری مسورد پیگرد قرار می‌دهد، در صورت وقوع جنگ، یعنی زمانیکه قوانین زمان جنگ، اعلامیه‌های حکومت نظامی، دادگاههای نظامی، و غیره معمول و لازم الاجراست، با منتهای خشونت به سربوئی هرگونه تلاتی در جهت فریب نظامی دست خواهد زد.

کارگوشنکی حق داشت وقتی درباره ایده هروه گفت: "ایده فرسه نظامی برحاسته از انگیزه‌های "صبر" است، ایده‌ای بدیع و سزوار از فیهامانی است، لکن فیهامانی در بلاغت".

پرولتاریا، چنانچه مفتی و مناسب بداند، ممکن است پاسخ یک اعلان جنگ را با یک فرسه نظامی بدهد. [پرولتاریا] ممکن است، از ایمان دیگر سزادستیایی به یک انقلاب اجتماعی، به فرسه نظامی نیز توسل جوید. لکن مقید ساختن او به این "تسه" تا کنونگی، به نفع پرولتاریا نیست. و این دقیقاً جواسی بود که از طرف کنکوره بین المللی

که شهید غدیرستانی غرض علی الاصول نامقصدی است .

[اما] اپورتونسم این اعتقاد دلمار و آنها که مثل دیگر می‌کنند که سوسال دموکراتها ماکزیموند در یک جنگ ندادنی نیست جویند نیز کم از آن یکی نیست . نقد درختان کاشونکی بنسب این نظرات را زده است . کاشونکی نشان داد که غالباً تشخیص اینکه آیا یک جنگ خاص ناشی از اهداف ندادنی بوده است یا نه ، نهاجی - مخصوص در زمان غلبان (احساسات مبین پرسنا به غیر ممکن است (مثال کاشونکی : در اندای جنگ روسیه و ژاپن ، آیا ژاپن حمله می‌کرد با (از خود دفاع می‌نمود)؟ چنانچه سوسال دموکراتها باورشان شود که چگونگی برخورد خود را با یک جنگ با این معیار تعیین کنند ، خود را در "آدم" ناهای ماکرات دیپلماتیک گرفتار ساخته اند . سوسال دموکراتها ممکن است خود جلای در موفقتی سیاسی که خواستار جنگهای شهاجی شوند . مارکس وانگلس در ۱۸۴۸ (برای هروه ایستیا مری به اردکیه این را نیز ملاحظه داشته باشند) چنین فکر می‌کردند که جنگ آلمان علیه روسیه لازم باشد . [چندی بعد تلاش کردند تا در امکار عمومی انگلستان به نفع جنگی با روسیه نفوذ کنند . صبا کاشونکی مثال فرعی زیر را هم مطرح می‌کند : "فرض کنیم جنبش انقلابی در روسیه پیروز شود و اثرات این پیروزی ، در فرانسه ، منجر به آن شود که قدرت دست پرولتاریا بیفتد : از سوی دیگر ، فرض کنیم که اختلافی از پادشاهان اروپا علیه روسیه نوین شکل بگیرد . آنگاه ، اگر جمهوری فرانسه بهاری روسیه مساعدت سوسال دموکراسی بین المللی شروع به اعتراض خواهد کرد . (ک . کاشونکی ، "نظرات ما در باره مبین برستی و جنگ")

واقع است که مورد این مبالغه (درست همگونه که در بحث "مبین برستی" نیز) ، این نه غفلت ندادنی می‌باشد شهاجی جنگ ، بلکه مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، یا بهتر نگوییم ، مصالح جنبش بین المللی پرولتاریا است که بگانه معیار را برای بررسی و تعیین چگونگی برخورد سوسال دموکراتها به هر واقعه خاص در مناسبات بین المللی ، عرضه می‌دارد .

این را که اپورتونسم در این قبیل مسائل سر ناکجا می‌تواند به پیش نرود ، بی‌شک تازه ای از زوره نشان می‌دهد . او در یک روزنامه مورزا - لسرال آلمانی ضمن بیان نقطه نظرانش در باب اوضاع بین المللی ، از اتحاد فرانسه و انگلیس با روسیه ، علیه خطر مقاعد غیر ملج جوانه ، دفاع می‌کند و این اتحاد را "تعمیمی برای ملج" به حساب می‌آورد ؛ او از این واقعیت آراز فرستدی می‌کند که "اکنون ما شاهد اتحاد انگلستان و روسیه ، این دو دشمن دیرینه ، هستیم" .

روزا لوکزا مورگ در "نامه سرگنده" اش ، در شماره آخر "نوبه زایت" ، از برای ای بسیار عالی از اینجین دیدگاهی بدست داده و جواب دندان شکنی نیز به زوره داده است . روزا لوکزا مورگ از تفکر این بگانه آغاز می‌کند که حریف از اتحادی بین "روسیه" و "انگلیس" زدن یعنی "سخن گفتن به زبان سیاستمداران بورژوا" ؛ چرا که در سیاست خارجی ، منافع اول سرمایه داری و منافع پرولتاریا در مقابل یکدیگر قرار دارد و از هماهنگی منافع در زمینه سیاست خارجی سخن نمی‌تواند در میان باشد . اگر میلیتاریسم ناشی از سرمایه داری است ، پس جنگ را نمی‌توان با دوز و کلکهای حکام و دیپلماتها آرسین برد ؛ وظیفه سوسیالیست ها آن نیست که به هیچگونه توهمی در این زمینه دامن بزنند ، بلکه برعکس وظیفه شان آنست که نزوسروجر "تدابیر ملج جوانه" دیپلماتیک را بی وقفه افشاکند .

اما نکته اصلی "نامه سرگنده" آرزوئی ایست که از اتحاد انگلستان و فرانسه با روسیه بدست داده است ، اتحادی که زوره آنهمه مورد ستایش قرار می‌دهد . سوزواری اروپا تزاریم را در دفع بورژوا انقلابی ماری کرده است . "وزیم خودگامه روسیه ، در تلاش خویش برای تبدیل پیروزی موفقتش بر انقلاب به یک پیروزی نهائی ، اینک پیش از هر چیز به شیوه آزمائش شده همه رژیمهای استبدادی ، یعنی به موفقت در سیاست خارجی متوسل می‌شود" . اکنون هرگونه اتحادی با روسیه بمعنای "اتحاد مقدسی است بین سوزواری اروپای غربی و ضد انقلاب روسیه ، شرکوبگران و حیلان

وزمندگان روسی و لیسانتی که برای آزادی می‌جنگند . اینگونه اتحادها معنای جز تقویت خونین ترین ارتجاع ، آنچه نه تنها در داخل روسیه بلکه همچنین در روابط بین المللی ، نخواهد داشت ... بدین ترتیب ابتدائی ترین و پیاپی ترین تعهد سوسیالیست ها و پرولترهای همه کشورها آنست که علیه هرگونه اتحادی با ضد انقلاب روسیه ، با تمام قدرت به مقابل بیخیزند .

روزا لوکزا مورگ از زوره می‌برد : "این را چگونه باید پیش خود توضیح داد که شما ، شما شکیبایا علیه وام به روسیه چنان بطور درخشانی در پارلمان فرانسه ایراد کردید ، شما شکیبایا همین چند هفته پیش در روزنامه "اوما شیت" بیان در مقابل جناح پات دادگاههای نظامی لیسانتی روسیه افکار عمومی را حشمتگینانه به اشتعال طلبیدید ، اکنون "اتحاد جوان" خواهد کوشید حشمتگینانه جلای انقلاب روسیه و مقام ایران را به عاملی موثر در سیاست اروپا بدل سازید ؛ جوبه های دار در روسیه ، را ارتکان ملج بین - المللی قرار دهید ؟ چگونه می‌توان طرحهای شما را برای ملج طرحهایی که برپا به اتحادهای جوی ژوس - فرانسه و روس - انگلیس اینتوار است ، با اعتراض اخیر "حزب سوسیالیست پارلمانی فرانسه" و کمیسیون آداری "شورای ملی" "حزب سوسیالیست" علیه دیدار رئیس جمهور "تالیبره" از روسیه - اعتراضی که شما آنرا اتمام کردید ، اعتراضی که با کلمات گرم و آتشین از منابع انقلاب روسیه دفاع می‌کنند ، آشتی داد ؛ چنانچه رئیس جمهور فرانسه بخود زحمت دهد تا سرداشتهای شما را از ارجاع بین انگلیس سیرون نکند ، آنگاه در پاسخ اعتراض شما خواهد گفت : آنکی که خدفا تا شیمی کند و سوله را نیز باید تا شیب کند ؛ آنکی که اتحاد با روسیه تزار را ، هماهنگی در ملج بین المللی می‌داند باید تمام آنچه را که موجب تقویت ایس اتحاد می‌گردد و به دوستی می‌انجامد ، بدست آورد ."

"شما بر می‌کشید اگر زوری روزگاری در آلمان ، در روسیه با در انگلستان سوسیالیستها و مصلحتی پیدا شده بودند که ما بر "مصلح ملج" اتحاد با حکومت "دوران" مارکس ، بسا حکومت سیرن (1917) و "ژول فاردو" (1917) را بوجه می‌کردید ، و مرجعیت اخلاقی خود را و شکیبایا حسن اتحادی قرار می‌دادند ؟"

این نامه خود بقدر کافی گویاست و سوسال دموکراتهای روسیه تنها همین ناخفته است که بخاطر این اعتراض رفیق روزا لوکزا مورگ و بخاطر دفاع او از انقلاب روسیه در بینگام پرولتاریا و برای جهانی ، بیروندای خوشش را متنازل کند .

کلیات آثار لنین (انگلیسی) - پرولتاریا ، شماره ۳۳ ، جلد ۱۵ ، صفحات ۱۲۱-۱۲۰ ، ۲۲ ژوئیه (۱۵ اوت) ۱۹۰۸

۱-Macedonia - سرزمینهای شبه جزیره بالکان که پس از جنگ جهانی اول از زیر قریض سلطه امپراطوری عثمانی آزاد شد و به کشورهای یوگسلاوی ، رومانی ، بلغارستان و یونان تقسیم گردید . م

۲- Accordirecté - این کلمات در متن اصلی (روسی) عیناً به فرانسه آمده است - همیشه تخریب به متن اصلی

۳- حزب آنها - م

۴- این اسامی در متن انگلیسی به فرانسه آمده است - م

۵- یکی از برجستگی های جالب شهید در فرانسه کاربرد کلمه "ده شاهي سرباز" نام دارد . هرکارگر در هفته یک سو (Sob) به دبیر اتحادیه خود می‌پردارد . بولی که از این طریق جمع آوری می‌گردد برای سربازان فرستاده می‌شود . "سوسال" که با دآوری باشد برای سربازان که (آنها) ، حتی در لباس سربازی ، متعلق به طبقه تحت استثمار بوده و این را تحت هیچ شرایطی نباید از یاد ببرند" - لنین

۶- government of the Restoration - مارکس و شتمیت معیسه سلطنت در انگلستان در سال ۱۶۶۰ میلادی "حکومت دوران مارکس" اشاره به دوران سلطنت چارلز دوم از ۱۶۶۰ تا ۱۶۸۵ میلادی است - م



پوپولیسیم در... از صفحه ۸

پرداخته باشد. و باحتی این تصور رانداریم که مباحثات باید - شولوزیک جنبش کمونیستی آنچنان دستاوردهای پایه‌ای را تشبیه کرده باشد که به رفا باو باهر نیروی کمونیست دیگر، امکان داشته باشد و با یک برنامه حزبی همه جانبه بدهد. اما آنچه باید انتظار داشت و باید جز "لائتجزای هرستد" باشد که در آن کمونیستها آنچه میگویند" رابه کارگران و زمینکشان عرضه میکنند. رئیس عمومی بخش حداکثر برنامه درقالب احکام و عیارات ما در دوروشنی است. از نقطه نظر آن اصول اعتقادات و اهدافی که در یک برنامه جامع کمونیستی به بخش حداکثر تعلق میگیرند، "فداشیان خلق چه میگویند" دقیقاً با "فداشیان خلق هیچ چیز نمیگویند" متضبی میشود. رفا بی شک خود را نیروی کمونیست بشمار می‌آوردند، اما ظهیرغم این ساله، آنجا که به توده‌های کارگر و زمینکشان روی می‌آوردن تا بگویند که چه میگویند، هیچگونه ادعایشی برکسود نیست بودن خود ارائه نمی‌کنند، آنان نه صحبتی از انترناسیونالیسم پرولتری و اینکه جزئی از جنبش کمونیستی ایران و بینه این اعتبار جزئی از یکی از گردانهای ارتش جهانی پرولتاریا هستند، می‌کنند. نه تا بوی سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم را هدف خود قرار می‌دهند، نه از انکسای خویش برنشوری انقلابی مارکس و لنین سخن می‌گویند، نه خود را بهر نماینده جناح پرولتاریا بمنزله یک طبقه و فقط یک طبقه بشمار می‌آورند، نه از ضرورت حزب کمونیست و نقش آن در رهائی طبقه کارگر ذکری می‌کنند، و نه ...

"فداشیان خلق" چه کسانی‌اند؟ بیانیته شما می‌گوید کسند فداشیان خلق مبارزین جانشینان مسلح فدرلسطنت هستند، آنها "از منافع کارگران، دهکانات و همه اقشار خلق دفاع می‌کنند. فداشیان خلق دشمنان آشتی ناپذیر امپریالیسم، سرمایه‌داران و زمینداران رمدالمنین پیگیر منافع خلق اند". اما این فداشیان خلق، چه نقدی بر نظام و شرایط موجود دارند و خواستار استقرار کدام آلترناتیوا جانشین می‌شوند؟ بیانیته پاسخ می‌دهد: "امروز جامعه ما گرولتاریا یک ناسیامانی و بحران عظیم است. اقتصادیکلی از هم گسیخته است. شرایط زندگی توده‌های زمینکشان بسیار شاق و طاقت‌فرسا شده است، فقر و غنا خرابی، گران و بیکاری، جنگ و آوارگی، کسود ما به محتاج اولیه زندگی، مشکلات ناشی از جنگ و هزاران سختی و فشار زندگی را پیش از پیش بر ملیونها ننگساز زمینکشان میهن مادشوار کرده است". بیانیته خطاب به توده‌ها می‌نویسد: "شما رژیم منظور شاه و شما می‌بدبختی‌ها و محیبت‌ها می‌باشی راکه این رژیم برای خلق شما آورده بود، و اینکه میهن ما را در دست دراختیار امپریالیست‌ها قرار داده بود، و ایندانشی ترین حقوق آزادی‌های خلق را با بحال کرده بود، تجربه کرده‌اید و بسا دارد. شما همچنین ناتوانی هیئت حاکمه کنونی را نیز در طی این دو سال گذشته تجربه کرده‌اید و در عمل دیده‌اید که آنها نیز نمی‌توانند درمی از دردهای شما را معافا کنند و به خواستهای برحق شما پاسخ گویند. شما تاکنون حکومت سرمایه‌داران وابسته و ملاکین و زمینداران بزرگ، این زالوهای خونخوار را تجربه کرده‌اید" و بلاخره چه باید کرد: "فداشیان خلق می‌گویند: برای نجات میهن و تاحمین زندگی بهتر و آسوده برای زمینکشان باید هر گونه وابستگی به امپریالیسم از بین برود و نظام سرمایه‌داری وابسته که اساس این وابستگی است برافتد".

مسئله روشن است. رفا چه نام بیانیته را برنامهم‌بگذارند و چه نگذارند، هدف و آلترناتیو خود را در این سند به توده‌ها ارائه کرده‌اند: هدف "نجات میهن و تاحمین زندگی بهتر و آسوده برای زمینکشان" است و آلترناتیو، "جز قطع وابستگی به امپریالیسم و نه این اعتبار ناپودی" نظام سرمایه‌داری وابسته که اساس این وابستگی است"، چیزی نیست (تا گید از ما است). دشمنی "فداشیان خلق" با رژیم مژور شاه و رژیم جمهوری اسلامی نیز اساساً از آن روست (بنابریانیته) که اولی باعث وابستگی این وابستگی و دومی "عاجز" از قطع آن بوده است. و این تمام آن موضعی است که ما کوشیده‌ایم تا در طول دو سال گذشته و در مشن مختلف بمنزله موضع پوپولیسیم در انقلاب دموکراتیک به نفسد

بکشیم. رفا می‌توانند برای نقد فعل این دیدگاه انحرافی، تقریباً به هر یک از جزوات شورویک ما و با هر یک از شماره‌های "بوی سوسیالیسم" رجوع کنند. روش‌گشی انتقاد ما اینست:

(۱) "فداشیان خلق" نه به سرمایه‌داری ایران، بلکه به وابستگی آن معترفند. دشمنی بیانیته با سرمایه‌داری وابسته نیز از آن روست که این نظام "اساساً بر این وابستگی است". این دیدگاه، دیدگاهی بورژوا - ناسیونالیستی است که متضاب بر نقد کاشوشکیمی از امپریالیسم متکی است. مشقات توده‌ها، فقر و غنا و خرابی وسی خلقی آنان، نه ناشی از عملکرد نظام سرمایه‌داری بطور اعم، نه زائیده این نظام است. بلکه متضاب از طبقاتی، بلکه منتج از "وابستگی" آن به امپریالیسم فدرلسد می‌شود. شکستن کاسه و گزوه‌بلیات و مشقات این نظام بر سر "امپریالیسم" و اعلام اینکه این "وابستگی به امپریالیسم" می‌تواند گسسته شود و در همین حال سرمایه‌داری حفظ گردد، همان جد کردن امپریالیسم از سرمایه‌داری و در بریدن آن به نتایج زائده و ویژگی‌های فیرذاتی برای این نظام است. (اگر رفا بیانیته برآخته شوند که "ما نگفتیم سرمایه‌داری باید حفظ شود"، پاسخ ما به روشنی اینست که، "در همین صبح چادریا بیانیته نگفته‌اید که سرمایه‌داری باید نابود شود و سوسیالیسم بر جای آن بنشیند. شما "مراحتاً برنا بودی" و "وابستگی" انگشت گذاشته‌اید) این بینش کاشوشکیم محض است. رفا وظیفه دارند که به توده‌های مخاطب خود اعلام دارند که بر جای سرمایه‌داری وابسته چه چیز خواهد نشست، و برای کسی که کلامی از سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بر زبان نیاورده است، این اثر بین است پوپولیسیم است.

(۲) هدف "فداشیان خلق" بنا بر مفاد بیانیته "نجات میهن و تاحمین زندگی بهتر و آسوده برای زمینکشان" ترمیم شده است. اینجا موضع بورژوا - ناسیونالیستی بیانیته با فوج بینشتری برجسته می‌شود. "نجات میهن از چه چیز و تاحمین زندگی بهتر و آسوده تحت چه مناسباتی؟ نجات میهن از جنگال بحران و مشقات ناشی از وابستگی، همین وسی این تنها می‌تواند موضع یک ناسیونالیست متوجه باشد که اساس جهانی سرمایه‌داری امپریالیسم را نمی‌شناسد. "تاحمین زندگی بهتر و آسوده برای زمینکشان" تحت نظام مجهول الهویه "فهر وابسته" تنها می‌تواند موضعی را در برمیستی برای بورژوازی - بورژواشی که او هم امروز می‌راند نظام تولیدی‌اش را در ایران به نام واقعی‌اش یعنی سرمایه‌داری بخواند - خلقی شود. تا اینجا "بیانیته" به توده‌ها همان راه چاره‌ای را پیشنهاد کرده است که رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی تبلیغ می‌کنند: نجات میهن از جنگال وابستگی این فریمیم بیشتر جلوه می‌کند وقتی می‌بینیم که "فداشیان خلق" رژیم جمهوری اسلامی را تنها بخاطر معجزی (و نه عدم شامیل او بنا بر ماهیت طبقاتی‌اش) در مدافا کردن دردی از دردهای زمینکشان مورد انتقاد قرار می‌دهند. فداان تصویر روشنی از هدف نهایی، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، تا گزیدن مطالبات تا اثر بر سهیود اوضاع معیشتی زمینکشان را به مطالباتی فرمود در چهارچوب نظام موجود، یعنی فریمیم، تبدیل می‌کنند و سکوت بیانیته در باره ضرورت جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی با حکومت انقلابی کارگران و زمینکشان، بیش از پیش "فداشیان خلق" را در رنگنه فریمیم تحت فشار قرار می‌دهد. بیانیته درجاشی "از یک حکومت انقلابی که از منافع زمینکشان دفاع می‌کند" سخن می‌گوید، اما از ترکیب طبقاتی این حکومت، از رهبری پرولتاریا در آن و از ضرورت جایگزینی تهر آیزر حکومت موجود با آن حکومت انقلابی معین ذکری نمی‌کنند، و اساساً خواست جمهوری انقلابی (در هر لحظه، جمهوری دموکراتیک خلق و...) از کل بیانیته ناشی است. در غیاب سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا به بیانیته هدف نهایی و در غیاب بحثی ذکری از یک جمهوری انقلابی که عالمتر - بی شکل تحقق مطالبات حداقل ما است، مطالبات رفا می، اقتصاد سیاسی بیانیته، به موضعه‌خواتی‌های برای اصلاح سرمایه‌داری ایران تبدیل می‌شود.

اما "فداشیان خلق" توده‌ها را برای تحصیل همین تحولات

(در نظام موجود) به کدام شکل و کدام رهبری فرامی‌خوانند؟ وجه پوپولیستی "بیانیه"، وجهی که با فراموش کردن هدف مستقل پرولتاریا و مبارزه خاص او مشخص می‌شود، اینجا موجب می‌گردد که خصلت سگتاریستی بیانیه کاملا مشهود شود. مبارزه‌ای کسبه زلفا پیش پای توده‌ها علی‌المعموم قرار می‌دهند طبعاً همانطور که خود بیان می‌کنند مبارزه‌ای دموکراتیک - خدا مهربا لیستی است. مبارزه برای حقوقی است که رفقا خود کارگران، دهقانان کسبه و پیشه‌وران، کارمندان جز ادارای، معلمین، دانشجویمان و دانش‌آموزان مبارز، سربازان و پرسنل انقلابی "را برای تحفظ آن، بدون تفکیک و تشابوهی، به زیر پرچم خود خوانده‌اند. تا امروز تصور ما این بود که کمونیست‌ها پرولتاریای انقلابی را که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند (حزب کمونیست ستاد رزم‌نفسه آن است) پیگیری ترین مدافع حقوق دموکراتیک توده‌ها می‌دانند، اما امروز روشن می‌شود که "فدائیان خلق تنها نیروی هستند که همگوارانه از منافع توده‌های زحمتکش (فوق الذکر) دفاع می‌کنند!" اینجا، ایران، گوپا از تمامی فواین مادی جامعه مستثنی است! اینجا این طبقات نیستند که مبارزه می‌کنند و یکی از این طبقات (پرولتاریا) نیست که پیگیری ترین مدافع و مبارز راه رهایی و آزادی تمامی استثمار شونده‌گان و استثمار است، غیر، اینجا جنگ همچنان بین رژیم‌ها و گروه‌های فشرده انقلاب بی‌وفای است که همه خلق را به یک چشم نگاه می‌کنند، از منافع خلق بدون انتساب خویش به یکی از این طبقات فدائی راه نمی‌گردند. اگر رفقا مدعی بودند که جنبش انقلابی طبقه کارگر را نمایندگی می‌کنند، و اگر اعلام می‌کردند که "فدائیان خلق" تنها نماینده مارکسیسم انقلابی در جامعه هستند و دیگر شکل‌ها و سازمان‌های کمونیستی اساساً به اپورتونیسم و روبریونیسم در غلبه‌دهنده، آنگاه شاید تبلیغ سازمان خود به عنوان تنها مدافع پیگیری منافع انقلابی ترین طبقه، ولذا به عنوان پیگیری ترین مدافع حقوق و منافع پایه‌ای توده‌های زحمتکش، قابل توجه می‌بود. اما اینجا سخن بر سر منافع اقشاری است که بعضی به مالکیت خصوصی متعلق می‌تورزند (کسبه و پیشه‌وران و بخش‌هایی از دهقانان) و برخی دیگر به کمونیسم و نفی هرگونه مالکیت خصوصی می‌اندیشند. "فدائیان خلق" آیا به راستی از همه این منافع مختلف یکجا و بدون شرط و شروط فراتر رفتن از هیچک از آنها به تنها شی پیگیریانه دفاع می‌کنند؟ رفقا با آرا از این بافتاری سر نهادنکی انتصاری منافع عمومی خلق فرا تر می‌گذارند و پس از ذکر مطالبات خود (که حداکثر گوشه‌هایی از یک برنام به حداقل کمونیستی را در بر می‌گیرد) اعلام می‌کنند که: "اینست مختصری از آنچه فدائیان خلق می‌گویند و مورد دشمنی سرمایه‌داران و حکومت‌های حامی آن قرار می‌گیرند." ربا لفظ "فدائیان خلق" اینگونه مطالبات را طرح می‌کنند؟ و از این مهم تر آیا سرمایه‌داران و دولت‌های حامی آنها، لفظ و اساساً برای اینگونه خواست‌ها "فدائیان خلق" را مورد دشمنی قرار می‌دهند؟ آیا این بخاطر هراس بورژوازی از پرولتاریا و کمونیسم و دشمنی آنان با پرولتاریای انقلابی و کمونیست‌ها نیست؟! آیا پیش از آنکه "فدائیان خلق" اینجا را بگویند، انقلابات پرولتری و دموکراتیک به رهبری کمونیست‌ها دشمنان واقعی‌شان را آنقدره ایشان نشان داده بودند از هر کمونیستی، و از تشیح کمونیسم "چون مرگ می‌باشند؟! آیا پیش از آنکه "فدائیان خلق" امولا وجود پیدا کنند، پیش از یک قسرن نبود که بورژوازی و امیرالیسم هراس خود را از کمونیسم و کمونیست‌ها و دشمنی خود را با آنان اعلام کرده بودند؟! آیا آنچه "فدائیان خلق" می‌گویند، مانع کمونیست، اکثریت و بلشویسم، انقلاب چین و ویتنام و... را در دهن بورژوازی تحت‌الشیع قرار داده است؟! رفقا! چرا به توده‌ها حقیقت را نگوئیم؟ چرا علی هراس واقعی بورژوازی را از پرولتاریا و ایدئولوژی و جنبش کمونیستی برافتخار و اوبرای توده‌ها نشانگیم؟! آیا فدائیان خلق آنچه و سرنوشتی جز سرنوشته کل پرولتاریای انقلابی و جنبش کمونیستی برای خود خود جنبه می‌کنند؟ سگتاریسم، یعنی منافع سازمانی خود را بر منافع کل جنبش کارگری و کمونیستی مقدم کردن، و هویت سازمانی خود را بر هویت پرولتری و کمونیستی

مقدم کردن و گفتن دادن این سگتاریسم تا بهج ترین درجات است. پوپولیسم و فرمیسم "بیانیه" و فندان هرگونه اشاره به سوسیالیسم و حزب کمونیست، مانع از آن است که ولقا پرولتاریای انقلابی را که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند پیگیری ترین مدافع حقوق توده‌های زحمتکش در مقابل سرما به و امیرالیسم ما باشد. فدائیان خلق، و رهبری دیگری، تنها تا آنجا می‌توانند مدعی پیگیری در مبارزه خدا مهربا لیستی، و دموکراتیک‌شانند که خود را جزئی از جنبش کمونیستی و پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بدانند و بیانند. اما "فدائیان خلق" نه خواستار رهبری پرولتاریا در انقلاب است، خواستار تا همین رهبری شکست‌ناپذیر خود می‌شوند. "فدائیان خلق" با همین "بیانیه" نشان می‌دهند که به ملزومات "پیگیری" در دفاع از منافع توده‌ها واقف نیستند، زیرا با غفلت کردن از سوسیالیسم به منافع هدف‌نهایی، حزب کمونیست به منافع پیش شرط شکست‌ناپذیر، با ریختن خواست‌های خود در قالبی و فرمیستی، با اراکسه آلترا شروی بورژوا - سوسیالیستی و با لاف‌ها با تبلیغ سگتاریسم، یعنی در واقع به تا پیگیری خود در دفاع از منافع مهم‌ترین بخش خلق، یعنی پرولتاریا، دلالت می‌کنند.

بنابر این می‌بینیم که چگونه "بیانیه" به مقامی در ردیف مقامین بخش حداکثر یک برنام م. ل. می‌پردازد و در همه موارد از آن کاملاً بدور می‌افتد و متصرف می‌شود.

اما ممکن است در اینجا این بحث مطرح شود که "فدائیان خلق چه می‌گویند" مجموعه و گوشه‌ای از مطالبات حداقلی و رفقا است و آنها در این بیانیه نه هدف‌نهایی خود، بلکه اهداف مرحله‌ای خود را در انقلاب دموکراتیک تعیین نموده‌اند. این اهداف اعتراضی تنها جنبه‌ی در محتوای انتقاد تا از "بیانیه" ایجاد نمی‌کنند، بلکه اجازه می‌دهد تا این انتقاد را بطرز تشدیدشده مطرح کنیم.

اول، امیرادکار رفقا در اینجا است که با گسستن پیوند میان اهداف حداکثر سوسیالیستی پرولتاریا از اهداف دموکراتیک حداقلی او کاملاً به فرمیسم در غلبه‌دهنده و تا تنها خود این مطالبات حتی آنجا که بعنوان "مختصری" از مطالبات حداقلی در نظر گرفته شوند، شدیداً آلوده به انحراف پوپولیسم هستند و زمینه مساعدی برای سیاست اپورتونیستی فراهم می‌آورند.

در مورد اول، باید گفت که، آنچه به کمونیست‌ها امکان می‌دهد تا مبارزه بر منافع مطالبات حداقلی خود را سازماندهی کنند، بی‌آنکه به فرمیسم سقوط کنند - چیزی جز تصریح اهداف‌نهایی پرولتاریا و شیوه مبارزه او برای سوسیالیسم (بخش حداکثر) و خصلت مرحله‌ای این مطالبات حداقلی برای اونست، مانع نیست کمونیست‌ها جاویدان هویت جنبش کمونیستی و کمونیست‌ها در هر کشور است، هویتی که کمونیست‌ها تنها با اعلام مریخ آن، کسبه تنها و با لاف‌ها به توده‌های کارکنان و زحمتکشان باطور کلی، امکان می‌یابند تا در این جنبش و انقلاب دموکراتیک نیز قرار گیرند. برنام کمونیست‌ها تنها در کلیت خود هیت انقلابی پرولتاریا را بهمان می‌کنند. دموکراتیسم پیگیری پرولتری نیز نمونه خود بر اعلام مریخ رابطه دموکراسی و سوسیالیسم در نزد پرولتاریا متکی است و با تاکید بر اینکه پرولتاریا دقیقاً از آن روگه بمنظور رسیدن به هدف‌نهایی خود سوسیالیسم - نیازمند این دو جنبش دموکراتیک ترین نظام سیاسی ممکن در جامعه سرمایه‌داری و تعمیل حداکثر امتیازات اقتصادی می‌گردد. بورژوازی به نفع پرولتاریا و زحمتکشان، است پیگیری خود را در یک انقلاب دموکراتیک به ثبوت می‌رساند. برای پرولتاریا انقلاب دموکراتیک فراهم آورنده پیش شرط‌های حیاتی حرکت از سوی سوسیالیسم است. اینجا را مارکس، انگلس و لنین با رها و با رها به مزاحمت تا گنیده‌اند و امسور دیگر وقت آن رسیده است که جنبش کمونیستی ما اهمیت این مساله را دریابد. از اینرو پرولتاریا، انقلابی مرکز ارضیست نهایی خود برپه‌پوشی نمی‌کند، منافع مستقل و هیت ایدئولوژیک سیاسی - شکست‌ناپذیر خود را در درون جنبش دموکراتیک مسل و مدون نمی‌کنند و صریحاً اعلام می‌دارد که مطالبات حداقلی و میانگین آن مجموعه از تحولات اقتصادی و سیاسی است که او را قادر می‌سازد تا اکثریت استثمار شونده‌گان را برای فراتر رفتن از





دموکراسی بورژوازی، برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آماده نماند. اگر "فدائیان خلق" دچار این توهم باشند که عملت دموکراتیک انقلاب آنان را از تکرار مکرر تفاهت بخش حد اکثر، هر جا که از مطالبات حداقل سخن میگویند، مداف می‌یازد و یا بازی دارد، به اعتقاد ما دچار انحراف پایه‌ای در زمینه تحلیل انقلاب دموکراتیک و وظایف پرولتاریا در آن هستند. گسستن هویت طبقاتی و هدف نهایی جنبش پرولتاری از مطالبات حداقل و دموکراتیک، و ارائه جداگانه این مطالبات تحت مسئولان اینک این جز "جنبش کمونیستی" چه می‌گوید، باعث می‌شود که دموکراتیسم بیکسر پرولتاری جای خود را به فرمایش و دموکراتیسم شاهگیر خرده بورژوازی دهد. و این دقیقاً وظیفه‌ای است که "بیانیه" "فدائیان خلق" چه می‌گویند به آن سقوط نموده است.

اما در مورد نکته دوم، یعنی برای نشان دادن پوپولیسم "بیانیه"، باید از این بحث کلی فراتر برویم و به تک تک مطالبات، به عنوان مطالبات یک نیروی کمونیست، برخورد کنیم. برای این منظور ما سیر عمومی یک برنامه حداقلی را دنبال می‌گیریم و به شعارها و مطالبات "فدائیان خلق" بر حسب اینکه در کدام قسمت قرار می‌گیرند، مستقل از ترتیب آن در "بیانیه"، می‌پردازیم. یک برنامه حداقل کمونیستی، همانطور که پیش از این وفر مطالبات دیگر گفته‌ایم، تصویر روشنی از محتوای مناسب‌ترین شرایط اقتصادی و سیاسی برای تسخیر پرولتاریا بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم بدست می‌دهد. در کامل ترین حالت، تحقق این مطالبات در استقرار یک جمهوری دموکراتیک - انقلابی - تجلیسی کارگران و زحمتکشان (جمهوری دموکراتیک خلق و...) تجلیسی می‌یابد. بنابراین دیگر برنامه حداقل در اینک مطالبات پرولتاریا را از بورژوازی و هردولت آویز روشن‌ترین وجه تمیز می‌کند، خود می‌تواند به مثابه برنامه عمل و ماسه آن جمهوری دموکراتیک خلقی شود که بهر روزی انقلاب دموکراتیک در گام‌ترین حالت خود به استقرار آن می‌انجامد. از اینرو برنامه حداقلی ابتدا تصویر کلی اما روشن از ارکان این جمهوری بدست می‌دهد و سپس به طرح یک به یک مطالبات حداقلی که جمهوری انقلابی آنرا به وجهی بگیرد همه جانبه منتقد می‌یازد. می‌پردازد. این تصویر کلی خواست پرولتاریا و در مقابل (۱) قدرت عالی کشوری و مساله حکومت مردم بر مردم، (۲) ارتش حرفه‌ای و ارتش توده‌ای (۳) جایگزینی بوروکراسی مافوق مردم با یک نظام دموکراتیک اداره کشور، روشن می‌یازد. یک برنامه حداقلی که بخواهد کامل‌ترین شکل تحقق خود را بیان کند ناگزیر باید به این سه عرصه برخورد کند. "بیانیه" "فدائیان خلق" چه می‌گویند؟ مساله جمهوری دموکراتیک - انقلابی را مسکوت می‌گذارد. عالیترین شکل تحقق ماسه "بیانیه" چیست؟ "دولت انقلابی" به رهبری "شهسنا نیروی بگیرد در دفاع از خلق"، یعنی "فدائیان خلق"، کل آن تصویر است که توده‌ها، اگر دنبال این مساله نگردند، ممکن است با رحمت از درون "بیانیه" استخراج کنند.

به همین ترتیب و به طریق اولی، "فدائیان خلق" هیچ چیز راجع به اینکه قدرت عالی کشوری باید در دست چه ارگانی باشد و توده‌ها چگونه باید برسروش سیاسی خود حکم کنند، نمی‌گوید. هیچ چیز گفتن وقتی نظام موجود با اطمینان است، مترادف است با آلترونا تئوری در مقابل پارلمان ارائه نکردن، و لاجرم "دولت انقلابی"، را یعنی برپا رلمان، و نه شوراهای مردمی و کنگره سراسری آنها را برپا بی کردن. بهر رو اینجا جای حدس و گمان و نقد حدس و گمان نیست و ما صرفاً به تاکید برخلاف کامل جمهوری وارگان عالی آن در "بیانیه" اکتفا می‌کنیم.

اما "بیانیه" به دو رکن دیگر، ارتش و بوروکراسی پرداخته است:

"فدائیان خلق" می‌گویند: سیستم اداری و نظامی موجود باید از اساس دگرگون شود و سیستمی خلقی منطبق با نیازها و منافع خلق موجود آید. "فدائیان خلق" معتقد به تسلیح همگانی خلق هستند و می‌گویند تنها خلق مسلح بهمراه سربازان، درجه‌داران و افسران انقلابی هستند که قادرند در مقابل هرگونه تجاوزی از استقلال و شمامت زحمتکشان دفاع کنند.

"بیانیه" کلامی را به مقوم و محتوای سیستم اداری خلقی منطبق با نیازها و منافع خلق ساکت است. این چه سیستمی است؟ آیا سزده‌دانان جمهوری اسلامی نیز بهت عواظ می‌بانه مکتب‌سازان خاص خود را دقیقاً بر طرا هر حول این سوز که کدام سیستم اداری با منافع مستضعفین منطبق است بخواهد شایسته باشد؟ از آنجا که "فدائیان خلق" بجای روشن کردن محتوای این "سیستم" (یعنی بجای ابفای نقش آگاهانه) صرفاً شکل گنگی لزوم آنرا بیان کرده‌اند، مخاطبین "بیانیه" هیچ شاکت بیشتری نسبت به آن سیستم اداری که باید در جریان مبارزات خود، در نظرات، ضمن ها و اعتراضات و غیره، خواستار آن شوند بدست نمی‌آورند. اما این "سیستم" از نظر کمونیستها کاملاً روشنی شمیم شده است. کمونیستها خواهان برانداختن دستگاه بوروکراتیک مافوق مردم، انتخابی بودن کلیه ماسه در امور و قابل عزل بودن همه آنها هر زمان که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند، و پرداخت حقوقی نه بیشتر از متوسط دستمزد یک کارگر ماسه آن هستند. این، اما آن سیستم اداری است که با نیازها و منافع خلقی منطبق است. "فدائیان خلق" باید دقیقاً اینرا به روشنی بگویند و بخواهند که توده‌های زحمتکش حول آن گرد آیند. حال آنکه "بیانیه" ابتدا به این نکات اشاره نمی‌کند. در مورد "سیستم" نظامی خلقی، رفقاً شاید تحت تاثیر فشارهای تسلیحاتی رژیم فدا نقلی مساله جنگ و تلاش رژیم در دامن زدن به شورشیست‌ها در میان توده‌ها، بخواست پایه‌ای انقلاب ارتش حرفه‌ای را در گرفتارند. ما کمونیستها باید خواستار انقلاب ارتش حرفه‌ای و جایگزین شدن آن با تسلیح همگانی مردم (شکل‌بندی تسلیح توده‌ای) و انتظامی بودن کلیه فرماندهای و مریدان نظامی باشیم. "بیانیه" باید مساله میان کشیدن پای "پرسنل انقلابی" یعنی آن جزئی از ارتش حرفه‌ای کنونی که خود را با انقلاب و حکومت انقلابی همراه خواهد کرد، صلا خواست می‌لینین توده‌ای را به خواست عاقلی، در کنار مطالبه پرولتاریا، دقیقاً به رژیم فدا نقلی، که بنام انقلاب سخن می‌گوید، اجازه نداده است. و همواره به چنین رژیم‌هاشی اجازه خواهد داد تا با انقلابی تا میدان آب نوره ریختن بر سر دستگاه ارتش حرفه‌ای این خواست پایه‌ای پرولتاریا را ماسهالی کند. تجربه سپاه پاسداران و ارتش بیست ملیونی (!) نمونه دیگری است از قابلیت رژیم‌های امپنیست‌ها در تحریف فرمولبندی‌های که از خواست روشن پرولتاری و مسک خورده کارگران طفره برونند.

نکته دیگر در همین زمینه، مساله تاکیدی بگانه "بیانیه" بر مساله "دفاع از استقلال و شمامت میهن زحمتکشان"، به مثابه فلسفه وجودی تسلیح همگانی خلق است. این بی‌تک گوته‌ای از مساله هست جمهوری انقلابی ممکن است توسط بورژوازی جهانی و ارتش دول بورژوازی دیگر مورد تهاجم اوعارج قرار گیرد. اما این همه مساله و با حاشی بحث عمده مساله، در بیان ضرورت می‌لینین توده‌ای نیست. تسلیح همگانی خلق قبل از هر چیز به معنای خلق سلاح نظامی بورژوازی خودی و سرکوب هرگونه مقاومت است. مساله اصلی بر سر اهمیت تسلیح توده‌ای برای دفاع از انقلاب و جمهوری در مقابل فدا نقلی و وسیله‌های اوست. "بیانیه" با مسکوت گذاشتن مساله سرنگونی مساله جمهوری، کلان‌مساله رده طبقاتی در داخل کشور را نیز در هنگام طرح تالیله مربوط به ارتش از یاد برده است، و غفلت طبقاتی روشن انقلاب و اهداف آنرا مخدوش می‌یازد. خواست دفاع از میهن زحمتکشان توسط مردم مسلح و پرسنل انقلابی، در چنین مثنی از سکوت در مقابل انقلاب و مبارزه طبقاتی به خواست سوا را فرمایشی تبدیل شده است.

یک برنامه حداقلی، پس از ارائه موفق و خواست خود در رابطه با این ارگان پایه‌ای حاکمیت، به طرح جز "به جز" مطالبات خود در زمینه‌های مختلف حقوق سیاسی افراد و اشخاص جامعه می‌پردازد و به این ترتیب تصویر عمومی نوق از رژیم سیاسی دموکراتیک مورد نیاز پرولتاریا را تکمیل می‌کند. مطالبات مربوط به آزادی احزاب، عقیده و بیان، مذهب، برابری حقوق زن و مرد، مساله ملی، رفع تبعیضات و غیره هر یک شرط و ضرورت پرولتاریا را در عرصه‌های مختلف شریف می‌کنند. معدها تا کیست

میکنیم که برنا به حداقل کمونیستی تعلق همه جانبه و بیگانه
این مطالبات را تنها در جمهوری دموکراتیک - انقلابی به رهبری
طبقه کارگر ممکن میدانند، اما این خواستهها میتوانند و نباید
در هر مقطع از وجود بقای یک نظام سرمایه داری و دولت بورژوازی
از جانب پرولتاریا طرح شده و مبارزه توده‌ای حول آن سازمان
دهی شود.

بیانیه "فدائیان خلق..." چند مطالبه سیاسی از این
فصل را طرح کرده است. یک گرایش و درک انحرافی در بخش اعظم
این مطالبات وجود دارد و آن برخورد تعدد گرایانه و غیر
لنبنی به دموکراسی بورژوازی و جایگاه آن برای پرولتاریا
سویالیست است. توضیح این مسأله و این بحث عام تر خود در باره
رابطه دموکراسی و سویالیسم و برخورد "بیانیه" به آن در پایان
مقاله واگذار می‌کنیم و در اینجا به اخطار به اشکالات خاص تر
فرمولبندی دومورد مهم مطالبات سیاسی بیانیه می‌پردازیم.

مورد اول مطالبه مربوط به آزادی مذهب است.

"فدائیان خلق معتقد به آزادی عقیده و مذهب و آزادی مراسم
مذهبی مردم هستند. نه تنها مسلمانان ام آرشیه و سنی که
اکثریت عظیم هموطنان ما را تشکیل می‌دهند، باید در اعتقادات
مذهبی و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد باشند، بلکه همه اقلیت
های مذهبی نیز باید از این حق برخوردار باشند."

دروغله اول باید از آنجکه جنبش کمونیستی ما امروز، پس
از دسال استبداد بورژوازی بنام مذهب، به مقیاس وسیع تری
بالاخره به تسلیخ ضرورت آزادی مذهب روی می‌آورد غرسند بود.
اما مطالبه‌ای که در بیانیه طرح شده است، ابتدا اساس و جوهر
موضع پرولتاریائی در مقابل مذهب را، آنگونه که باید در برنامه
حداقل کمونیستی منظور شود، بیان نمی‌کند. "فدائیان خلق
آزادی مذهب را نه از دیدگاه پرولتاریائی انقلابی، بلکه صرفاً
از دیدگاه معتقدین با ایمان فرق مذهبی اقلیت طرح می‌کنند."

"فدائیان خلق" آزادی مذهب را تنها با آزادی اعتقادات مذهبی
و حق اجرای مراسم مربوطه، معنی می‌کنند. پرولتاریائی انقلابی
خواهان آزادی کامل مذهب، و به این اعتبار آزادی عدم اعتقاد
به هرگونه مذهب، و رفع کامل تبعیضات بر حسب مذهب و با داشتن
و نداشتن مذهب است، تا بتوانند بورژوازی را از استفاده از این
حربه تاریخی و مستعمل تفرقه افکنی در صفوف طبقه کارگر محروم
سازد. از اینرو کمونیست‌ها نه صرفاً خواهان آزادی مذهب، بلکه
خواهان جدا شدن مذهب از دولت و امر آموزش و پرورش دولتی هستند.

آزادی واقعی مذهب و بی‌مذهبی تنها هنگامی میسر است که هیچ
جنبش معینی از حمایت دولتی در زمینه‌های مالی و تبلیغاتی برخوردار
نخورد. آزادی مذهب، هیچ مذهبی به مثابه مذهب رسمی اعلام نشود
و هیچ امتیازی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به اهل
مذهب معینی اعطا نگردد. مطالبات ما باید دقیقاً این وجه عملی
و واقعی آزادی مذهب را بیان کند. خواست دموکراتیک مسا
در زمینه آزادی مذهب، جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش
و تبلیغات رسمی است. اینکه کمونیست‌ها خواهان آزادی اهل
مذاهب مختلف در گردهم‌آیی و اجرای مراسم و پیشبرد امور مذهبی
غویب به خرج غویب، اند تنها می‌توانند به مثابه وجه مکمل
پولتیوی حکم تبلی (جدایی مذهب از دولت) بیان شود و این
نمی‌تواند و نباید جای آنرا بگیرد. این وجه مکمل نیز اساساً
از آنرو ذکر و تاکید می‌شود تا اولاً توطئه‌های تفرقه افکنانه
بورژوازی خنثی شود و ثانیا این اعتقاد پرولتاریائی انقلابی
تاکید شود که او مبارزه با اغرافات مذهبی رانه بگونه‌ای قهر
آميز، از بالا و به کمک قانونگذاری و ابزار سرکوب، بلکه
از طریق آموزش و وسط علم دنبال خواهد کرد. و اینکه از نقطه
نظر کمونیست‌ها رها کردن قید مذهب برای هر فرد می‌باید آسری
داوطلبانه و بی هیچ اجباری باشد. "بیانیه" دیسیولینستی
مطالبه مربوط به مذهب، به روشنی در مقابل فشار تبلیغاتی
مذهبی رژیم از مطالبات حداقل پرولتاریا کوتاه آمده و بسیار
هم کوتاه آمده است.

مورد دیگر مطالبه مربوط به حق تعیین سرنوشت در بیانیه
است:

"فدائیان خلق می‌گویند: خلقهای تحت ستم زمین ما نظیر
خلق کرد، ترک، ترکمن، بلوچ و عرب که علاوه بر ستم های دیگر از
ستم ملی نیز ستم می‌برند، باید خود بر سرنوشتشان حاکم
باشند. باید ستم ملی برافند و به خلقهای تحت ستم اجازه داده
شود که آزادانه تصمیم بگیرند چگونه می‌خواهند زندگی کنند.
تاکنون دولت‌های حاکم بر ایران برداشته ملی دامن زده، فارس
زاد بر سایر کرد، ترک زاد بر سایر ترکمن، بلوچ و اذربایلی
قرار داده اند. باید برای همیشه این دشمنی ملی از بین
برود. با زهم سیم گویی و کوتاه آمدن از خواست مردم پرولتاریائی
برای دم لای تله تبلیغاتی "تجزیه طلبی" رژیم جمهوری اسلامی
ندادن، به خلق های تحت ستم اجازه داده شود که خود آزادانه
تصمیم بگیرند چگونه می‌خواهند زندگی کنند. بسته به اینکه
"زندگی" را چه تفسیر کنیم، حتی حزب جمهوری اسلامی هم ممکن
است با این مطالبه موافقت کند. کمونیست‌ها تنها به اعتبار
صراحت روشنی دفاع خود از خواسته‌های دموکراتیک توده‌ها می‌توانند
بدرین وکل آنان جای بازکنند و به همان جنبش دموکراتیک بدل
شوند، و از اینرو برای جلب ملل تحت ستم تحت پرچم دموکراتیسم
پیگیری غویب صراحتاً اعلام می‌کنند که از "حق ملل تحت ستم تعیین
سرنوشت خویش تا سرحد جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل" حمایت
می‌کنند. "فدائیان خلق" که می‌خواهند در مقابل تبلیغات
شورویستی رژیم سینه سپر کنند، از فرمول بندی موضع
پرولتاری در مقابل مسأله ملی، که ما کمونیست‌ها به آموزش‌های
روشنی درباره آن مسلحیم، طفره می‌روند. اما همین تزلزل
باعث می‌شود که بازوجه دیگر مسأله، یعنی وحدت طلبی پرولتاریا
نیز مسکوت بماند. "فدائیان خلق" که معینی از حق جدایی ملل
تحت ستم نگرفته اند، ناگزیر نمی‌توانند و نیازی نیز نمی‌باید
تا خواست کثرت پرولتاریائی ایران را از ملل تحت ستم کشور،
یعنی خواست جدا شدن و اتحاد داوطلبانه ملیت‌های مختلف کشور،
را نیز طرح کنند. تنها آن کمونیستی که صراحتاً حق جدایی ملل
تحت ستم را به رسمیت می‌شناسد و از آن به دفاع بر می‌خیزد، می
تواند با همان صراحت و بنام منافع زمینکنان کل کشور، از توده
های وسیع کارگر و زمینکنان ملیت تحت ستم بخواهد که داوطلبانه
اتحاد و نه جدایی را انتخاب کنند. کمونیست‌ها از حق جدایی
کامل ملل تحت ستم دفاع می‌کنند و نه ایازما (و در اکثر موارد
چنین است) از خود جدایی. لذا آنها در چنین مواردی می‌گویند
تا از طریق تبلیغ و ترویج و کار آگاه گرانه، و در عین به رسمیت
شناختن حق جدایی، توده‌های زمینکنان ملل تحت ستم را به جدا
شدن و اتحاد داوطلبانه ترغیب کنند. این هر دو وجه موضع
کمونیستی در مقابل مسأله ملی در شرایط حاضر، یعنی به رسمیت
شناختن حق جدایی ملل تحت ستم و در عین حال ارائه پیشنهاد
پرولتاریائی انقلابی ایران به این ملل دامن زده بر جدا شدن و اتحاد
و انتخاب گرفتن، باید در مطالبه و شمار ما فکر و منظور شود.
و "فدائیان خلق" هیچک از این دو رکن اصلی موضع م. ل. را مطرح
نگرفته اند. نکته دیگر مسأله جایگزینی مقوله "خلق" بجای "ملیت
دوستانه" است (بخش اعظم جنبش کمونیستی نیز مسأله را به
همین صورت فرموله می‌کند). اگر "خلق" معنای محدود و تراز ملیت
را در بر می‌گیرد (مثلاً بورژوازی و باالفشار دیگری را کنار می‌گذارد)
- که حتماً منظور "بیانیه" همین است - آنگاه "فدائیان خلق" بنا
همین نحوه فرمولبندی مسأله از موضع لنبنی "حق ملل" مسدود
کرده اند. آنها در نحوه فرمولبندی خود ترکیب تصمیم گیرندگان
دراثر "جدایی با اتحاد" را برتری ملیت تحت ستم سرخود تعیین
شده اند. نمونه برخورد اولیه جنبش کمونیستی در مناطق غیر
کرد به حزب دموکرات، نمونه غویب برای جدول از موضع لنبنی
حق ملل است. در حالیکه کومله، بعنوان نیروی انقلابی پیگیر
در کردستان در اشغال با حزب دموکرات می‌رسد، و طبقاً برای حزب
دموکراتیها و هواداران آن حق رای قائل بود، بخش وسیعی از جنبش
کمونیستی این حزب را "فدائیان خلق" و حتی در برخی موارد "ترکترتین
دشمن منافع خلق کرده" می‌خواند (اینجا به درستی و نادرستی
این حکم کاری نداریم). اگر در همان مقطع قدرت خلق انقلابی
خلق کرد رژیم جمهوری اسلامی را به انجام یک فریاد آزاد در

گردستان بر سر سالیانه خودمختاری ناگزیر می‌باشد، آیا آن کمونیست‌های غیر کردی که صرفاً از حق "خلقها" در تبعیض سرنوشت سخن می‌گویند، و دموکراتها را "درون خلق" اوزبایی نمی‌گردانند، خواستار جلوگیری از شرکت آنان در پروژه دموکراتیک تبعیض سرنوشت، و با مثلاً ابطال آراء خودآنان حزب دموکرات می‌شدند؟! بحث خود را خلاصه کنیم و تفصیل آنرا برای فرصتی دیگر بگذاریم. موقع لایحه حق ملی در پیش به این معنی نیز هست که تبعیض چند و چون پروژه دموکراتیک تبعیض سرنوشت و شرکت کنندگان در آن را نیز حق ملیت تحت سلطه و نیروهای سازمانده جنبش انقلابی اوزبانیست. اینسان ملیت کرد است که سرنوشت خود را تبعیض کند، اما این حق و وظیفه کمونیستها را هم از کرده غیر کرده است که با تبلیغ و ترویج و کار آگاهانه "خلق کرد" را وارد آورند تا از حق خود بگونه‌ای استفاده کنند که سرنوشت او بدست خود او سپرده شود.

برنامه جداگانه کمونیستی پس از طرح مطالبات مربوط به رژیم و حقوق دموکراتیک سیاسی، به مطالبات اقتصادی حداقلی پرولتاریا می‌پردازد. این بخش شامل آن مجموعه مطالباتی است که "کمونیستها" برای "مغز داشتن پرولتاریا از تباها و فشار داری و جسمی بمنظور تسلط توان او در پیشبرد مبارزه طبقاتی" طرح می‌کنند. "فدائیان خلق" در تباها "خود مطالبات کارگری زیاده را مطرح نمی‌کنند. اینگونه مطالبات به معنی اخص کلمه "در تباها" به خواست "ما" ساعت کار و دوزخ تعطیل در هفته با فاصله یکساعت موعضی سالانه منحصر می‌شود که خواستی اصولی و فرمولبندی نیست. دقتی است (و به اعتقاد ما ترمیم لزوم متوالی بودن دو روز تعطیل ضروری است). با توجه به اینکه خود رفقاً این "تباها" را بعنوان مطالبات حداقل جامع خود ارائه ندادند، در برابر جزئیات خواستهای اقتصادی کارگری که به نظر ما "فدائیان خلق" باید به مثابه جزئی از جنبش کمونیستی خواستار آنها باشند بحث نمی‌کنیم و صرفاً بر لزوم روشن کردن و تبلیغ مفاد دستگیر مطالبات اقتصادی کارگری تاکید می‌ورزیم. (خواست مربوط به بیگاری که در تباها "آمده است به نظر ما به بخش‌هایی و عمومی تعلق دارد که در جای خود به آن برخورد می‌کنیم). در عوض این بندهای مفقوده، "تباها" دو نکته زیر را طرح می‌کنند:

کارخانه‌ها باید تحت کنترل و نظارت کارگران منتهل شده در شوراها کارگری باشد. نه تنها کارخانه‌ها و موسسات متعلق به سرمایه‌داران وابسته باید تحت کنترل کارگران شوراها کارگری قرار گیرد، بلکه تمام امکانات مادی و تسهیلات لازم برای بگردش در آوردن جرخ تولید در اختیار شوراها کارگری قرار گیرد. کارگران کپه نیروی عظیمی را تشکیل می‌دهند و چرخ اقتصاد مملکت با دستهای توانای آنها بگردش در می‌آید. باید از نظر مادی و معنوی کاملاً تأمین شوند. دیگر سرمایه‌داری بالای سر کارگران نباشد و شیخ فقر و بیگاری سرزنده‌گی آنها سابه نیفتد.

در تباها "آی" که نه از سوسیالیسم، نه از حزب نه از مساله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، نه از ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، نه رابطه پرورزی این انقلاب با فراهم آمدن زمینه‌های حرکت سوسیالیسم از هیچیک سخن در میان نیست، تا گمان فدائیان خلق خواستار نبودن "سرمایه داری بالایی سرکارگران" و از میان رفتن شیخ فقر و بیگاری می‌گردند! سرنگونی اقتصادی پروروزی و تسلط شدن اقتصادی پرولتاریا از طریق شوراها کارگری، جدا از سرنگونی سیاسی پروروزی و ملزومات مهم آن، طرح شده است. آیا این نوعی مطرح کردن سوسیالیسم است؟ آیا منظور از عبارات "تباها"، کنار رفتن سرمایه‌داری به مثابه یک نظام سرمایه‌داران به مثابه یک طبقه از بالایی سرکارگران" است؟ آیا اینها اجزاء و مفاصل سرمایه جداگانه کمونیستها هستند که اینچنین دم بریده خارج از متن و جویانده و ارتبائیانه شده‌اند؟ اگر چنین است، یعنی اگر منظور رفقاً از عبارات فوق از میان رفتن تولید سرمایه‌داری است، که در آن صورت ما با نمونه روشن زواضع "سوسیالیسم در کارخانه" با آنرا کوسوسیالیسم و آنرا رکبوسو سیدکالیسم مواجهیم. اما اگر منظور رفقاً ملی شدن سرمایه‌ها

و کنار رفتن سرمایه‌داران از بالایی سرکارگران به معنی اخص کلمه در ضمن کارخانه - بدون نابودی، بدون خلق پدا پروروزی به مثابه یک طبقه - است، باید گفت "فدائیان خلق" چیزی را به آرمان خود نهدل کرده‌اند که پروژه اشیا است و مشروع سرمایه به و گسترش نقش دولت پروروزی در سازماندهی تولید خود به سمت آن گرایش دارد. در اینصورت "فدائیان خلق" جداگانه به معنی و موعظه‌خواهانی برای پروروزی تبدیل شده‌اند.

اما با توجه به اشاره "تباها" به مفولات و مفاصلی از قبیل "اؤمنان بودن و ایستگی"، "سپردن کنترل و نظارت تولید به شوراها و فراهم بودن امکانات مادی و تسهیلات لازم برای ایستگی شوراها" به منظور بگردش در آوردن "جرخ تولید" و "دیگر سرمایه به داری بالایی سرکارگران نباشد و شیخ فقر و بیگاری سرزنده‌گی آنها سابه نیفتد". چنین بنظر می‌رسد که "فدائیان خلق" نیز در همان دایره معروف پوپولیسم گرفتار آمده‌اند که تا پیش از این رزمندگان و راه کارگرا در آن دعوا پروروزی را می‌یافتند. بودیم جریان آنرا به تفصیل بازگو کردیم. این همان دایره‌ای است که شز راه رشد غیر سرمایه‌داری مرکز آن و تویی سرمایه‌داری ملی و مستقل میباید آن را می‌بازند. از بین بردن فقر بدون سوسیالیسم از بین بردن بیگاری بدون سوسیالیسم، نبودن سرمایه‌داری بالایی سرکارگران بدون سوسیالیسم... این همان نظریه که در مفالات رزمندگان و راه کارگر، جدال... (این مفالات بصورت جزوه‌ای مجزا منتشر شده است) به تفصیل نشان داده‌ایم. با رادیکالیسم است که از سرمایه جداگانه، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا عقب می‌نشینند و لاجرم برای مرزبندی با فرقیسم پروروزی احزابی از این اهداف جداگانه را در لایحه مطالبات خویش از انقلاب دموکراتیک جا می‌زنند تا "رادیکالیسم" تا تأمین شود. اما لایحه‌ییم خواهان آن است که هرگاه انزای کارگران از پایان فقر و بیگاری و مشکلات نظام سرمایه‌داری سخن می‌گوئیم ضرورت سوسیالیسم، ضرورت حزب کمونیست و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را به او خاطر نشان کنیم و هرگاه مطالبات حداقلی را طرح می‌کنیم شمعاً نقش این مطالبات را در سازماندهی مبارزه برای پروروزی یک انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر و تحقق پیش شرطهای سوسیالیسم، نشان دهیم. لایحه‌ییم از ما می‌خواهد تا دو بیگسار همزمان را متکی بر این دو جز "منفی بر نامه" (جداگانه و جداگانه) به پیش ببریم. اما پوپولیسم دوجز "بوتانه"، دورکن همزمان مبارزه و در تحلیل نهایی دوا انقلاب را در هم اقدام می‌کنند و متصل می‌گردند. یک انقلاب خلقی است با اهدافی خلقی و با نیروهای محرکه خلقی. تمام آن چیزی است که به زعم پوپولیست‌ها، یکا ریسری همیشه به مطالب نظام سرمایه‌داری پایان می‌دهد و در ضمن این خاصیت را نیز دارد که خود خود سوسیالیسم نیست! و این گسوارگی طبقه نیروهای است که به ادامه و جویانده مبارزه طبقاتی در دوران چپه خلق، امروز و در فردای پروروزی انقلاب دموکراتیک، چون یک کاپوس می‌گردند. بعد از انقلاب دموکراتیک مبارزه طبقاتی تعطیل شود و با حداقل مودیا نه شود! از خود بیخبریم، این خواست کدام طبقه است؟ پرولتاریای سوسیالیست که در انقلاب دموکراتیک تنها زمینه‌های مساعدی برای حرکت نیمه خود را جستجو می‌کند؟ یا خرده پروروزی دموکراتیک که در این انقلاب به تمام آنچه می‌خواهد دست می‌یابد؟ بی شک این دومی - سوسیالیسم خلقی - تئوری انقلابی خرده پروروزی است. "فدائیان خلق" از خواست شوراها و کنترل و نظارت آنها بر تولید و توزیع، نه تنها برای گسترش مبارزه طبقاتی - که مبارزه‌ای سیاسی است - بلکه شعاری برای بسزاه اشیا بخش چرخهای تولید می‌بازند. رفقاً باید این را روشن کنند که چه چیزبندی منتهی با نقش و مکان شوراها در روپا های خرده پروروزی "پدرطالقاتی" و مجاهدین خلق دارند.

همینجا باید تاکید کنیم که ما شعار تشکیل شوراها و انی کارگری و نیز شمار کنترل کارگری بر تولید و توزیع توسط شوراها را به مثابه شعارهای آکسوسی انقلابی و اصولی در این مقطع از مبارزه طبقاتی می‌پذیریم. اما ما شوراها را نه برای بگردش در آوردن جرخ تولید بخودی خود، و کنترل کارگری را نه برای تبدیل کارگران به مدیران نیمه پروژه مواجه سرمایه‌داران و دولت، بلکه بعنوان ابزارهایی که در این مقطع همین از انقلاب

مبارزه پرولتاریا برای جنبه‌های از مطالبات حداقلی را (اعم از سیاسی و اقتصادی) نکل می‌دهد و بکارچه می‌کند مدنظر داریم - و به این اعتبار این شعارها در مطالبات حداقلی بلکه در مجموعه شعارهای آکسونی که مبارزه را سازمان می‌دهد، فرار می‌گیرند. اینکه شوراها برای تحقق این مطالبات تا چه حد و تحت چه شرایطی باید چرخ تولید را به گردش درآورند (برای مثال رجوع کنند به سرمایه‌نشتره علیه بیکاری شماره ۵) یا مانع آن شوند، و یا مثلا اینکه کنترل کارگری تا چه حد به معنای مدیریت کارگری امر تولید و توزیع کالا و با اخلال در امر تولید و توزیع توسط سرمایه‌داران و دولت به نفع پرولتاریا، مسائلی است که دقیقاً باید در هر مورد معین مانوچه به نقش آن در اعتلا بخشیدن به مبارزات کارگران - مبارزاتی که تنها در یک فبسام بیروزمند به اوج می‌رسند، تعریف و تبیین شوند. در غیر اینصورت یعنی در صورت طرح مسائلی شوراها و کنترل پرولتاریا و توزیع، از زاویه برآوردناختن چرخ تولید بطور کلی، آنا رگو - سنجیدگی کنیم. با دامن زدن به شوهرات کارگران در مورد امکان پیروزی اقتصادی پرولتاریا نیز بورژوازی بدون کسب قدرت سیاسی در وهله اول است.

و بالاخره، بخش حداقلی یک برنامه کمونیستی شامل مطالباتی است که پرولتاریای انقلابی به نفع متحدین خویش در انقلاب دموکراتیک، برای جلب آنان به مبارزه انقلابی تحت رهبری خود و برای ایجاد مناسبترین زمینه‌های بسط مبارزه طبقاتی در شهر و روستا، ارائه می‌کند. در شرایط امروز ما، با توجه به اهمیت فشر و وسیع خرده‌بورژوازی شهری و نیز پیوند مساله رفاه اجتماعی با نقش دولت، اینگونه خواستها می‌توانند کلا نسبت عنوان مطالبات عمومی طرح شوند. "بیانیته" در این زمینه مطالبات متعددی طرح کرده است که برخی از آنها، به پیروی از روح عمومی پرولتاریستی "بیانیته"، اشکالات و انحرافات مهمی دارند که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

"فدائیان خلق می‌گویند، بیکاری که درسی‌فرمان نظام سرمایه‌داری است را امروز ملیونها نفر از هموطنان زحمتکش میهن ما قربانی این بلاق غاصبانه نوزاد، باید ریشه‌کن شود و کار برای خلق نامین گردد. این امر ممکن نیست مگر آنکه نظام سرمایه‌داری وابسته و همراه با آن سرمایه‌داری که خون کارگران و زحمتکشان را به شیشه کرده‌اند برافتد."

این با زیاده‌روی "سوسیالیسم" بدون ذکر آن است و با توهم امکان از میان بردن بیکاری توسط یک "دولت انقلابی". با توجه به متن فوق (تابودی سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری که ۱۰۰٪ بیشتر منظر می‌رسد مورد اول صحیح باشد. (اگر جز این باشد، یعنی اگر "دولت انقلابی" فدائیان خلق تا طریقه سرمایه‌داری دولتی "خلی" است، آنگاه در یک جمله بگویم که بیکاری درسی‌فرمان سرمایه‌داری از همه نوع آن است و از دست هیچ دولتی هم که روی این سرمایه‌داری سوار است و با آن سر می‌کند، هر قدر هم که "انقلابی" باشد، کاری برای "ریشه‌کن کردن بیکاری" بر نمی‌آید). اگر رفقا بر این معنقدند که بیکاری درد بی درمان سرمایه‌داری است، پس باید مراعات چاره‌نهایی مساله را سوسیالیسم بدانند و به همین صورت این حقیقت را به نوده‌های کارگر و زحمتکش اعلام کنند (بحث بر سر "مداقت" نیست، بلکه بر سر نیاز انقلابی پرولتاریا به دانستن حقایق جامعه سرمایه‌داری است). خواست اینکه "دولت انقلابی" - که معلوم نیست در نتیجه چه مبارزه انقلابی بر سر کار آمده و دولت کدام طبقه و با وظایف است - بیکاری را ریشه‌کن کند، خواستی کاملاً انتفاظی و مبهم است که غاصبیتی جز این ندارد (صرف نظر از اینکه به نوده‌ها نشان دهد "فدائیان خلق" مخالف بیکاری هستند - وجه کسی مدعی هواداری آن است؟! - که به نوه‌ها نوده‌ها در مسوورد امکان تابودی فقر و بیکاری در انواع و اقسام "دولت‌های انقلابی" "توحیدی"، "مترقی"، "اسلامی" و غیره دامن زند و از سوسو می‌آلیم بی‌نیازان ملووه دهد. در مقابل این خواست مبهم، ما باید خواهان نامین معیشت بیکاران به هزینه بورژوازی باشیم و این به بهترین وجه در برداخت بیمه کامل بیکاری به بیکاران فرموله می‌شود. اما آن شعار آکسونی که به بهترین وجه

می‌تواند مبارزه کارگران را برای دفاع از سطح معیشت بیکاران و تضمین آن به کسبه بورژوازی، و از آن به‌تر برای متحدین کردن طبقه کارگر و اعتلای مبارزه طبقاتی، سبب بسک برچم گردد آورد، شمار تشکیل اتحاد کارگری علیه بیکاری است. در همین شماره ما به این شعار پرداخته‌ایم و مجموعه بواسطه "کمیت ایجاد اتحاد کارگری علیه بیکاری" مندرج در شماره‌های مختلف نشریه علیه بیکاری، بحث ما و نقد ما از "فدائیان خلق" چه می‌گویند" را در مورد مساله بیکاری در بر می‌گیرد و منسکس می‌کنند.

در مورد مساله گران، "فدائیان خلق" همین ابهام و انقباض را مجدداً به نمایش می‌گذارند. آنها مشخصاً در این مورد به‌صورت ابتدا گران را ناشی از نقش و عملکرد سرمایه تجاری خصوصی می‌دانند و به‌عنوان راه چاره، ملی کردن تجارت خارجی و کنترل تجارت خارجی توسط "دولت انقلابی" و گوناگونی دست‌فختورها، سرمایه‌داران، تجار کردن کلفت و واسطه‌ها "از آن قلمداد می‌کنند. بحث کمیت ما به‌صورتی دولت انقلابی را، که "بیانیته" در باره آن ساکت است، تکرار نمی‌کنیم. فقط اشاره می‌کنیم که "فدائیان خلق" در تجارت خارجی، در چهارچوب نظام سرمایه‌داری، معنای جزئی شمرکز سرمایه‌تجاری در دست دولت ندارد. تا اینجا، این عمل مشکل گران را حل نمی‌کند، بلکه صرفاً، و آنچه احتمالاً - بسته به هزینه نسبی اداره امر - آنرا تا درجه معینی تخفیف می‌دهد.

گران نیز مانند بیکاری درسی‌فرمان سرمایه‌داری - اساساً مرحله کنونی و با توجه به نقش جدید اعتبار در امر تحقق ارزش کالاها و اثبات سرمایه - است. به این معنی نه صرفاً سرمایه تجاری عمومی، بلکه اثبات سرمایه و مشکل تحقق ارزش کالاها - بطور کلی، باعث و ناشی گران است. "بیانیته" نوده‌ها را تنها بر علیه سرمایه تجاری عمومی بر می‌انگیزد. این موضع قاطع بورژوازی معنی است که همین چند پیش‌ممان با ننگ مرکزی، و پیش از اوسپاری از اقتصاددانان جمهوری اسلامی نیز، بر آن باطنی کرده و می‌کنند و معنای عمیق آن اینست: هرچه سرمایه تجاری شمرکز نشود، هر واحد کالا یا باخارج کمتری توزیع می‌شود (بدست مصرف‌کننده نهایی می‌رسد) و امر تحقق ارزش کالاها کم خرج تمام می‌شود. این نیز بنسبت خود امکان می‌دهد تا قیمت نهایی برای مصرف‌کننده، به خاطر کاهش سهم کل سرمایه تجاری ارکل ارزش یافته تولید شده در بخش تولیدی، قدری کمتر از آنچه فعلاً

هست باشد (اگر بقیه فاکتورها تغییر نکنند). "سود تجاری را در واحد کالاها کمتر کنند، قیمت‌ها می‌تواند بدون کاهش سود سرمایه معنی، قدری کمتر باشد". این راه کمتر گران شدن کالاها و نه گران شدن آنها بطور کلی است. اما نکته جالب است اینجاست که "بیانیته" که نهد، خواستار کوتاه شدن دست واسطه‌ها و شمرکز تجارت است، تا گمان موقع عوض می‌کند و شرم و رابطوسور خاص‌تره "احتکار" نسبت می‌دهد، تا بتواند کسبه جز "آرازیمر بار گناه" ایجاد شوم. (به مناسبت واسطه) می‌روند بکشند. در ضرورت دفاع مشروع پرولتاریا از کسبه جز، تردید نیست، اما

به این منظور نشوری اقتصادی ابداع کردن مجاز نیست. (احتکار برخی کالاها را برای مدتی گران می‌کند، اما گران را با احتکار نمی‌شود توضیح داد). قشر بسیار وسیع خرده‌بورژوازی تجاری هم از اختلاف قیمت عمده فروشی و خرده‌فروشی ارتزاق می‌کنند، یعنی واسطه تولید به مصرف‌اند، و حجم کل درآمدی که به این بخش تعلق می‌گیرد، علیرغم سهم کوچک هرواحدان، حتی بیشتر از حجم کل درآمد در بخش عمده فیزی در بازار گران داخلی است. (بسیاری مثال می‌توانند به "سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۵۵" صفحات ۵۲-۵۱ رجوع کنند). کمونیستها باید در عین افشای کلیه اقدامات مادی و "فوق‌العاده" سرمایه‌داران (از جمله احتکار)

برای کسب سود هر چه بیشتر به قیمت تحمیل زندگی هر چه منقلب‌تر برودش نوده‌ها و ضمن حمایت مشروط از کسبه خرده‌ها، گران را به‌عنوان یکی از عواقب تفکیک ناپذیر سرمایه‌داری بطور کلی برای کارگران و زحمتکشان توجیح دهند و سوسیالیسم را به‌عنوان تنها راه حل قطعی آن ترویج نمایند. مهم‌ترین ابزار دفاعی منمن پرولتاریا در مقابل گران در چهارچوب نظام سرمایه‌داری، افزایش دستمزدها به‌شماره نرخ تورم است که متأسفانه "بیانیته" ساکت

عقد درقبال مطالبات اقتصادی کارگری به آن شپرداخته است. ویا لایحه "فدائیان خلق" که در مورد پیشه‌وران و کسبه خواست لایحه‌یون آنها را طرح نموده‌اند، در زمینه مطالبات دهقانی خود این خواست‌نامه‌های را از قلم انداخته‌اند. علاوه، مقاله‌ی معادله املاک زمینداران، بصورتی مجزا از مقاله "شوراها و اتحادیه‌های دهقانی" طرح شده‌اند (ویا لایحه ربط آنها در بیانیه "ایده تصریح نشده)، حال آنکه به اعتقاد ما خواست‌گومونیتنها باید قانونی شناخته شدن و رسمیت یافتن معادله اراضی و املاک توسط ایمن شوراها و اتحادیه‌ها در مناطق مختلف باشد. این آن نحوه فرمول بندی مقاله است که آنرا نه بر فرا و اساسا از زاویه سببیت معیشت دهقانان و با افزایش تولید کشاورزی، بلکه از زاویه سببیت مبارزه طبقاتی در روستا و تفویض منتهجه دموکراتیک آن در عرصه سیاست علیه دولت بورژوازی و مالکیت بزرگ ارضی، طرح می‌کند. برای بحث مغل ترا در این زمینه، رفقا را به جستجوی "گومونیتنها و جنبش دهقانی، پس از حل امیربالیستی مقاله ارضی" اسفند ۵۸ رجوع می‌دهیم.

۲- بیانیه، انعکاس درکی انحرافی از رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

برای مشاهده درک نادرست بیانیه از رابطه دموکراسی و سوسیالیسم برای پرولتاریای انقلابی، بهتر است از توضیح خلعتت جدیدگرایانه و هرده بورژوازی مطالبات سیاسی پایه‌های مطرحه در آن آغاز کنیم:

"فدائیان خلق می‌گویند: باید آزادی فعالیت سیاسی برای تمام احزاب، سازمانها، گروهها و جمعیت‌های انقلابی و مترقی که از منافع خلق دفاع می‌کنند، تامین گردد.

فدائیان خلق می‌گویند: باید آزادی عقیده و بیان، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی تجمع، تظاهرات، راهپیمایی و میتینگ و حق اعتصاب سازماندهی شوراها، اتحادیه‌ها، سندیکاها، سراسری خلق تامین گردد." (تاکیدها از ماست)

و حال این رایانده‌های مربوطه در بخش سیاسی مطالبات حداقل بلشویکیا در سال ۱۹۱۷ می‌باشد که می‌باشد:

"قانون اساسی جمهوری دموکراتیک روسیه باید [نگسالت زیر را] تضمین کند:

۲) حق رای همگانی، برابر و مستقیم برای تمام شهروندان، اعم از زن و مرد، که به سن بیست سالگی رسیده باشند، در انتخابات مجلس مقننه و ارگانهای حاکمیت محلی

۵) آزادی نامحدود (بدون قيد و شرط Unrestricted) عقیده، بیان، مطبوعات، تجمع، اعتصاب و تشکل

۷) الفبا، رده‌های اجتماعی، حقوق برابر برای تمام شهروندان صرف نظر از جنسیت، مرام، نژاد و ملیت"

(متن برتنا مع تعدیه نظر شده حزب و کلیات ۲۰ تا ۲۱، انگلیسی، جلد ۲۲، صفحه ۴۷۱-۴۷۲، تاکیدها از ماست)

صرف نظر از تفاوت‌های موجود در فرمولبندی مطالبات بیانیه و "برتنا مع بلشویکیا" (امری که بخودی خود ایدها برادری ندارد)، یک نکته اساسی آنچه را که بلشویکیا می‌گویند از آنچه فدائیان خلق می‌گویند متمایز می‌کند. فدائیان خلق خواستار آزادی‌های سیاسی پایه‌ای برای "خلق و شیروهای مدافع منافع خلق" هستند، و بلشویکیا طرفدار آزادی نامحدود عقیده، بیان، تشکل و غیره و حق برخورداری تمامی شهروندان (اشباع کشور) از این آزادی‌ها هستند. برای هرکس که مکانیکی نباشند و گمان نکنند که در فردای انقلاب دموکراتیک کل جامعه بورژوازی به دریا ریخته می‌شوند و یا به زندان می‌افتند و لذا "شهروندان" به "خلق و شیروهای مدافع خلق" منحصر خواهند شد. این مقایسه بی‌بن "بیانیه" و "برتنا مع بلشویکیا" سوالات مهمی را برمی‌انگیزد: چه شده است؟ آیا سهل انگاری از جانب لنین و بلشویکیا است؟ آیا آنها که زنده‌ترین و هیجان پرولتاریا در طول تاریخ بوده‌اند آنقدر

از سیاست سرورشته نداشته‌اند که بجهت بورژوازی و فدا انقلاب نیز از این حقوق بهره‌مند خواهند شد؟ آیا این دال نرسی توجهی لنین و بلشویکیا نیست که تازه با ارا از این فراتر گذاشته‌وا اعلام کرده‌اند که "جمهوری دموکراتیک روسیه (یعنی همان حکومت کارگران و دهقانان) این حقوق را تضمین خواهد کرد؟" آیا آنها متوجه می‌شوند که "بهرت راست" آزادی را فقط برای "خلق و شیروهای مدافع خلق" مطالبه کنند تا مورد سوء استفاده بورژوازی ضد انقلابی و جمعیت‌های مختلف آن، با نسیا هی‌ها، گادت‌ها، پرفسورهای لیبرال و حتی منشویکیا که در مقطع ۱۹۱۷ دیگر آشکارا به بورژوازی پیوسته بودند، و امثالهم قرار نگیرد؟ آیا بیانیه "فدائیان خلق چه می‌گویند"، و فرمولبندی توضیح آزادی سیاسی برای "خلق و شیروهای" که از منافع خلق دفاع می‌کنند، براساسی صفتی در فراتر رفتن از لنین و بلشویکیا و همه برتنا مع سیاسی حداقل تاکتوسی گومونیتنها، در زمینه "فدائیان خلق" را، همراه زمینکشان و منافع آنان نیست، و نباید "فدائیان خلق" را، همراه با بخش اعظم جنبش گومونیتی ایران، با مت این دستاورد جدید برتنا مع آی و این تمحیح بجای بلشویسم مورد تضمین قرار داد؟! خیر، اشکال کار از لنین و بلشویکیا و فرمولبندی‌های سیاسی کلاسیک برتنا مع حداقل نیست. این تفاوتی جزئی در گرایش حاکمیت پوپولیسم برجسته گومونیتی ما است. ما در این مقاله می‌گوئیم تا مختصرا به این نکته بپردازیم و بحث مفصل و بسیار ضروری آن را به آینده نزدیک موکل کنیم.

دوره اول چنین منظر می‌رسد که در برای فرمولبندی آزادی "برای خلق و شیروهای مدافع منافع خلق" در بیانیه، یک نیت غیر پرولتاریایی نهفته است: از بورژوازی طلب آزادی کنیم، و مگر نه اینست که این خواست هر گومونیتی است؟ چرا این خواست هر گومونیت و پیش از همه خواست لنین و بلشویکیا بوده و هستند. فعالیت سیاسی بورژوازی، یعنی فعالیت او در فریب و سرکشی پرولتاریا، یعنی تلاش او در ایجاد و تحکیم پایه‌های بردگی مزدی شده‌های وسیع، و مبارزه طبقاتی پرولتاریا اگر سرکوب و سلب آزادی از بورژوازی را هدف خود نداشت مبارزه‌ای طبقاتی نسام نمی‌گرفت. اما گره کار کجاست و چرا لنین و بلشویکیا چون دیگر گومونیتنها در برتنا مع حداقل خود خواستار آزادی سیاسی بدون قيد و شرط و بهره‌مندی همه شهروندان از آن می‌شوند؟ پاسخ اول در درک لنینی از رابطه دموکراسی و سوسیالیسم در استراتژی صومنی پرولتاریای انقلابی نهفته است. لنین و بلشویکیا سروروشنی میان دموکراسی پرولتاری و دموکراسی بورژوازی ترسیم می‌کردند. دموکراسی پرولتاری روی دیگر دیکتاتوری پرولتاریا است. این آن دموکراسی‌ای است که لنین آنرا "دموکراسی برای تبه‌دستان" می‌نامد ("کاشوتسکی مرشد") و آن را "حامل ننگا میل دموکراتیسم و ربط حقوق دموکراتیک شده‌های خلق - اکثریت ستم‌کش جا مع - می‌داند. این پروسه ننگا مل چیزی جز جا نگزین شدن اشکال نوین دموکراسی متکی به دیکتاتوری پرولتاریا، و سر جای دموکراسی بورژوازی و اشکال مختلف آن نیست.

"ولی برخلاف تصور پرفسورهای لیبرال و پوپولیست‌های خرده بورژوا از این دموکراسی سرمایه‌داری که تاگزیر محدود دیده و در خلافت سده زایه سینه شنی دستان می‌زند و لذا سراپا سالونانه و گادفایه است و ننگا مل به پیش دیگر بطور ساده، مستقیم و هموار انجام نمی‌گیرد و "دبدم بسوی دموکراسی روز افزون تری" نمی‌رود. نه، ننگا مل به پیش یعنی ننگا مل بسوی گومونیتسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا می‌گذرد و از طریق دیگری نمی‌تواند بگذرد. زیرا در هم شکستن مقادیر سرمایه‌داران استعمارگر و اجاره‌دهنده هیچکس دیگر ساخته نشده و از هیچ راه دیگری ممکن نیست. اما دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی متنکل ساختن پیش‌اشک متشکشان بصورت طبقه حاکمه برای سرکوب متشکمران یعنی خواست بطور ساده فقط به سبط دموکراسی منتج گردد. هواء با سبب عظیم دموکراتیسم که برای نخستین بار دموکراتیسم سراسری توانگران نبوده، بلکه دموکراتیسم برای تبه‌دستان و مردم است، دیکتاتوری پرولتاریا محرومیتهاش از لحاظ آزادی برای ستم گران، استعمارگران و سرمایه‌داران فاشل می‌شود. آنها را عبا



باید سرکوب تمامیت نابشر از قید بردگی مزدی رهاش باید، مقاومت آنها باید قهرآدرهم نکند، بود، بدیهی است که هرچند سرکوب و اعمال قهر وجود دارد اما از آنجا که می‌تواند، دموکراسی نیست. دموکراسی برای اکثریت عظیم مردم و سرکوب قهری یعنی مستثنی داشتن اشلما و گران مردم از دموکراسی، اینست آن تغییر شکل دموکراسی بهنگام گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم (لنین، دولت و انقلاب)

به این ترتیب می‌بینیم مبارزه برای دموکراسی ای کس بهانه "فدائیان خلق چه می‌گویند" وعده می‌دهد، یعنی مبارزه برای "دموکراسی شهیدستان" (با همان دموکراسی پرولتاری) چیزی جز کلیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای کس قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتور پرولتاریا نیست. مبارزه‌ای که در اشکال متنوع و در عرصه‌های گوناگون به پیش رانده می‌شود. سرکوب و طب آزادی از بورژوازی حاصل پیروزی پرولتاریا در مبارزه سیاسی-براشکی است که برای درهم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی و کس قدرت سیاسی دنبال می‌کند. بنا بر این روشن است که دموکراسی برای خلق و طب آزادی از بورژوازی را خواستن وعده دادن معنائی جز خواستن وعده دادن دیکتاتور پرولتاریا، به مثابه دیکتاتور یک طبقه و فقط یک طبقه ندارد. برنا به حداکثر کمونیست‌ها اینرا بی هیچ برده‌پوشی بیان می‌کنند و ملزومات مادی و عملی آن، بسط مبارزه طبقاتی در اشکال مختلف، اشترنا سو-لیسم و حزب کمونیست، را برمی‌شمرند. "دموکراسی برای خلق" را درغیاب دیکتاتور پرولتاریا خواستن وعده دادن جز آبرده‌پوشی از منافع مستقل یک طبقه و ارتداد کامل در دشواری برنا به نیست. اما جایگاه دموکراسی بورژوازی برای کمونیست‌ها کدام است:

"دموکراسی بورژوازی نعمت به نظام فئودالی مطلق بود و می‌بایست از آن استفاده کرد. ولی اکنون دیگر برای طبقه کارگر کافی نیست. اکنون باید به به نفخوا بلکه به جلو، بسوی دموکراسی بورژوازی با دموکراسی پرولتاریا نگر-ست، و اگر کار تدارک انقلاب پرولتاری، تعلیم و تشکیل ارتش پرولتاری در چارچوب دولت بورژوا-دموکراتیک ممکن (و ضروری) بود، آنگاه حاکم کار به مرحله "شیردهای قاطع" رسیده است، محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب معنایش خیاقت به راه پرولتاریا و ارتداد است" (ناکیده‌ها از ما است)

را به دموکراسی بورژوازی با فراهم آمدن (و آوردن) زمینه‌ها و پیش شرط‌های حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم، حرکت بسوی "دموکراسی بورژوازی با دموکراسی پرولتاری" را پیش از این در متون دیگر به تفصیل بحث کرده‌ایم. نقل قول فوق به روشنی جایگاه دموکراسی حرجه کامل تر بورژوازی به مثابه شرایطی که در آن انقلاب پرولتاری باید شدارک شود. را توضیح می‌دهد. دموکراسی بورژوازی، حتی کامل ترین نوع آن، آن چیزی نیست که پرولتاریا به آن توهم داشته باشد و بسط شده‌ها تحت عنوان شرایط سیاسی مطلوب وعده دهد، بلکه:

"ما طرفدار جمهوری دموکراتیک هستیم زیرا در دوران سرمایه‌داری این جمهوری برای پرولتاریا بهترین شکل دولت است. ولی ما حق نداریم این نکته را فراموش کنیم که در دموکراسی ترین جمهوری بورژوازی هم تعجب مردم بردگی مزدی است، و انگیزه هر دولتی "نیروی خام برای سرکوب" طبقه شمشک است. لذا هیچ دولتی نه آزاد است و نه خلقی". (لنین، دولت و انقلاب)

بنابراین بحث روشن است. آن دموکراسی که پرولتاریا بسا به اکثریت شمشک جامعه وعده می‌دهد، یعنی دموکراسی پرولتاری با "دموکراسی برای شهیدستان"، و سرکوب برای بورژوازی، روی دیگر دیکتاتور پرولتاریا، یعنی روی دیگر کس قدرت سیاسی توسط پرولتاریا به مثابه یک طبقه و فقط یک طبقه است، این مفهوم روشنی است که برنا به حداکثر کمونیست‌ها بدست می‌دهد. و آن دموکراسی که پرولتاریا در دوران سرمایه‌داری و برای تدارک انقلاب پرولتاری برای آن می‌کند، یک دموکراسی بورژوازی است که تا آخرین درجه ممکن بسط داده شده باشد، جمهوری دموکراسی-

شکی که در عین اینکه "حق نداریم فراموش کنیم" که نمی‌تواند جای دیکتاتور پرولتاریا را نگیرد. بیگانه برای حصول آن به مثابه ابزار تسهیل کننده مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتور پرولتاریا، می‌تواند. همین محتوای عملی این دموکراتیک ترس شکل جمهوری در "دوران سو-مایداری" وظیفه برنا به حداقل ما است. پس آنجا که لنین و بلشویک‌ها در برنا به حداقل از آزادی سیاسی همه "شهر و صدان" سخن می‌گویند به این وجه مساله نظر دارند. آنها در بخش حداکثر ملزومات تحقق دموکراسی پرولتاریا راه نهاده‌ها ارائه مسوده و راه مبارزه برای آن را ترسیم کرده‌اند. و برنا به حداقل تنها به ذکر آن مجموعه شرایط دموکراتیک که در عین امکان نمی‌تواند دموکراسی پرولتاریا باشد، بسط یافته‌ترین شکل دموکراسی را علیرغم خواست بورژوازی به او تحمیل می‌کند و شرایط را برای بسج پرولتاریا فراهم می‌آورد می‌پردازند. لنین و بلشویک‌ها این توهم را ندارند و به این توهم نیز دامن نمی‌زدند که بدون استقرار دیکتاتور پرولتاریا اعمال "دموکراسی برای خلق و فقط خلق" در یک جمهوری دموکراتیک امکان دارد. و در همان حال به پیگری خود را در تحقق دموکراتیک ترین رژیم سیاسی در دوران سرمایه‌داری در مطالبات حداقل شمشک می‌کنند.

اما بیانشه چه می‌کند؟ اینجا نیز به وضوح شیره پوپولیستی معدل گیری از دوجز "حداکثر و حداقل برنا به" معدل گیری از دو انقلاب و دو بیگار و همزمان دموکراتیک و سوسیالیستی پرولتاریا را بر روشنی می‌بینیم. "مطالبات سیاسی بیانشه از دموکراسی برای خلق سخن می‌گویند بی آنکه از دیکتاتور پرولتاریا که این دموکراسی باید به آن متکی گردد، حرفی به میان آورد. بیانشه، همانطور که در مطالبات انتضادی و رفاهی چنین کرده بود، اینجا نیز دوجز "برنا به م. ل. را با یکدیگر مخلوط می‌کند: مطالبات حداقل ما، رهوش دموکراسی پرولتاریا را عرضه نمی‌کند، زیرا این منوط به استقرار دیکتاتور پرولتاریا است که باید در بخش حداکثر برنا به اعلام شود، بلکه رهوش کامل تر شکل دموکراسی بورژوازی را بیان می‌دارد. عدم درک این مساله مهلک ترین نقطه ضعف جنبش کمونیستی است که وظیفه عاجل خود را رهبری یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند قرار داده است.

اما چرا پوپولیسم تا این حد به غلط کردن این دوجز، مشغول برنا به کمونیستی گرایش دارد؟ دلیل روشن است. پوپولیسم آرمان سوسیالیسم را از مبارزه طبقاتی یک طبقه معین، یعنی پرولتاریا، جدا می‌کند و تحقق آن را از جنبشی ماوراء طبقاتی انتظار دارد. سوسیالیسم خلقی از شعارات درون "جنبه خلق" می‌فرساید و بسوی منافع مستقل پرولتاریا و هدف و برای استقرار دیکتاتور یگانه خویش برده‌پوشی می‌کند. این مبارزه امروز در پشت پرده جنبش انقلابی - دموکراتیک، و فردا در جلوی صحنه بسط می‌یابد و خواهد یافت، و در زگرشتن این مبارزه، امروز وفرا در هر دو، تمام خواست‌ها و رهوش پوپولیسم است. پرولتاریا با انقلابی دقیقاً این دوجز مبارزه خود را در دشواری برنا به و تشکیل خود متنا بزمی‌کند: دشواری انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دموکراتیک و ارتباط این دو، شکلیک برنا به حداکثر و حداقل، و تشکیل حزب طبقاتی از جنبه دموکراتیک انقلابی، با زتاب این آکا‌هی پرولتاریا ی سوسیالیست از منافع مستقل و وظایف دوگانه و همزمان خویش است. از اینرو پرولتاریا ی سوسیالیست اعلام می‌کند که در عین مبارزه برای سوسیالیسم، دیکتاتور پرولتاریا و دموکراسی پرولتاریا، برای دموکراسی بورژوازی در کامل ترین شکل آن نیز به مثابه یک عامل تسهیل کننده مبارزه طبقاتی، می‌کند. در عین مبارزه برای برنا به حداکثر، برای تحقق برنا به حداقل نیز مبارزه می‌کند و در عین مشکل شدن در حزب طبقاتی مستقل خود، در جنبه شیوه‌های انقلابی دموکراتیک نیز فعالانه شرکت می‌کند و می‌کوشد تا رهوشی آن را بدست گیرد. بنا بر این برای برپا نیای انقلابی هیچ برده‌پوشی از خلست بورژوا - دموکراتیک مطالبات مرحله‌ای و حداقلش لزومی ندارد.

زیرا او مدبیت خود را با کلیت جامعه بورژوا در برنا به حداکثر اعلام کرده است و بسلاوه مدبیت خود را با شرایط لبرالیسم به امر دموکراسی بورژوازی، از طریق تدبیر و ارائه جامع ترسیم



مطالبات دموکراتیک در برنا به حداقل خود که بخیر در عرض
امیرالیم بورژوازی با رای تحمل آن رانندارد. و سازنده انقلابی
و بیگن بر بر این مطالبات، آنگار نموده است.

اما برای پوپولیسیم، دیکتاتوری پرولتاریا و تداوم مبارزه
طبقاتی در درون خلق یک کار بوس است. لاجرم باید برنا به حداقل اکثر
پرولتری درز گرفته شود. از سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا
سخنی نمیان نباید، و همه اینها بی آنکه بوجی "رادیکالیسم"
این دیدگاه خرده بورژوازی و پوپولیسیم آن با دموکراسیم تا بیکبر
خرده بورژوازی بر ملا شود. چاره چیست؟ "برنا به حداقل اکثر درز
بگیریم، اما برنا به حداقل را غذا کاپیتالیستی کنیم" "ترباید
داری رادیک انقلاب دموکراتیک، با آنگار به خلق علی العموم
نابود سازیم". از اینروست که بیانشه، که در بخش اقتصاد
بدون ذکر سوسیالیسم و در پناه دولت انقلابی بر ما دیده داران را
تاروما رگر، بوده، بیکاری و فقر و گران را از میان برده بود
و حاکمیت گران را بر کارخانه ها تا مین نموده بود، اینک در
عمره سیاسی، بدون نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی
بدون نیاز به تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکم، با آنگار
بریک دولت انقلابی خلق، دموکراسی برای خلق و حفظ خلق (بپانی
دیگر برای دموکراسی پرولتری) را در جامعه جاری می سازد! و این
تمکین خود بخودی بیانشه به پوپولیسیم حاکم برجستگمونیستی
راه اوج می رساند.

اما نظمی گران و محتوای خرده بورژوازی این نوع رادیکال -
لیسم نه همینجا ختم نمی شود. طرح دموکراسی "برای خلق
و نیروهای مدافع منافع خلق" صورت یک مطالبه ناظر بر حقوق
و آزادی های افراد و احزاب و دستجات سیاسی، به این معنی است
که این خواست، مانند هر مطالبه حداقل دیگر، در همه حال، مادام
که دیکتاتوری پرولتاریا مستقر و تثبیت شده است باید بتواند
طرح شده و منتهای بسج خود ای قرار گیرد. یعنی نه تنها دولت
انقلابی به تحقق آن همت می گذارد، بلکه این خواست می تواند
و باید در مقابل هر دولت بورژوازی نیز قرار داده شود. به این
ترتیب اولاً، اگر از یک دولت بورژوازی، مثلاً همین رژیم جمهوری
اسلامی، این خواست را مطالبه کنیم چه کرده ایم؟ با آزا و خواست
ایم که تفریح، ما را از "انقلابی و ضد انقلابی" و "خلق و فدا خلق"
ببگذرد، که این رویای بوج و توهم زانی است که گرچه تا پیش
از قیام بسیار رایج بود، امروز دیگر باید می با یکی آن روشن
شده باشد. از این گذشته، آیا این خواست معنای بیشتر از آنچه
مجلس اسلامی که اکنون در جریان تصویب است و عیناً توسط حسرب
شده و اکثریت تسلیم می شود، دارد. لایحه نیز عیناً خواهان
آزادی فعالیت سیاسی "فقط برای نیروهای هوادار مستقیمین"
است. و این با تعبیر رژیم یعنی سازش کردن دست بورژوازی دیکتاتور
کمونستی و دموکراسی انقلابی. اینجا اهمیت اینکه ما آزادی
کامل فعالیت سیاسی برای شری و بدان را نخواهیم روشن می شود.
این فرمولندی امکان شرکتی تعبیر و تفسیر توسط بورژوازی،
و اعمال هرگونه تصرفات عوام فریبانه - بر علیه اردوگاه و واقعی
انقلاب را از او طلب می کند. از سب دیگر، آیا کمونیستها آزادی
را دقیقاً برای آموزش واقعی و عملی نموده اند و شایسته دانستن
و نماندن و انبساط به آنها نمی خواهند؟ آیا در برنه همین مبارزه
برای آزادی و سرنگونی هر بوج استبداد نیست که کمونیستها، با
حرکت از دست بردور بورژوازی دموکراتیک نموده های کارگر
وز چنگیز سرور بر اثر رفتن از جامعه بورژوازی و دموکراسی
بورژوازی راه آمان نشان داده و آنان را به نسوه حساب بسا
کل این نظام و نیروهای هوادار آن فراموش می خوانند. و اگر همین
نوده ها (لااقل بخش قابل ملاحظه ای از آنها) با بسج دردل
مبارزه برای آزادی (از عقیده و بیان گرفته تا حق اعتماد
و غیره) آموزش باشند تا به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا بسا
سرکوب شهر آمز بورژوازی و احزاب او توسط آن متقاعد شوند و
به جنبش کمونیستی به مثابه ابزار سیاسی - شگمگانی خود روی
آورند، چگونه باید بدواً فعالیت کمونیستها را بدانند تا بسج
برای آزادی فعالیت آنها قیام کنند؟! این آگاهی را، قبل
آگاهی خویش است. بکنار دیگر به جزوه "اگونومیم امینالیستی
و کاربکا توری از مارکسیم" رجوع کنید. آیا اینین خواهان آن

نیست که در برنه وسط همین مبارزه برای کامل ترین شکل حقوق
بورژوازی - دموکراتیک به نموده های کارگر نشان دهیم که مشکل
اساسی نه دموکراسی بورژوازی و با استبداد، بلکه خود سرمایه
داری است (به مثال نشین در مورد خواست طلاق رجوع کنید).

ثانیاً، "مطالبه" منحصر کردن آزادی و دموکراسی به "خلق
و نیروهای مدافع منافع خلق"، آنجا که وظیفه قانونی تحلیلی
آن برعهده "دولت انقلابی" قرار داده می شود، سطحی گراشی خود
را در مقابله با درگ نشینی از مبارزه برای سرکوب سبالیستی
بورژوازی در دیکتاتوری پرولتاریا، آنگار می سازد، نشین
می گویند:

"همانگونه که متذکر شدیم معروف ساختن بورژوازی از حقوق
انتخابیاتی فلامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در
روسیه هم بلسویکها، که مدتها قبل از اکثریت شماریک چنین
دیکتاتوری را به میان کشیده بودند، از پیش رایج به معروف
نشودن انتشار گران از حقوق انتخابیاتی حتمی نمی گذشتند. این
جزء شوکیسی دیکتاتوری "طبق نقشه حزب" معنی به دنیا بسند،
بلکه بخودی خود درجهان مبارزه بوج آمده است. کار شوکیسی
مورخ البته متوجه این امر نشده است، او توضیح داده است که
بورژوازی در همان دوران تسلط منشویکها (سازشکاران بسا
بورژوازی در شوراها، خود عویشتن را از شوراها دور ساخت.
شوراها را تحریم نمود، خود را در نقطه مقابل آنها قرار داد
و علیه آنها به حمله پرداخت. شوراها بدون هیچگونه قانون
اساسی پدید آمدند و پیش از یکسال (از بهار سال ۱۹۱۷ تا تابستان
سال ۱۹۱۸) بدون هیچگونه قانون اساسی زندگی می کردند. چشم
بورژوازی نسبت به سازمان منتقل و همه شان شگمگان، مبارزه
و آنهم می پرده ترین، آزیما به ترین و پلیدترین مبارزه بورژوازی
علیه شوراها، سرانجام شرکت اشکار بورژوازی (از کادتنسوا
گرفته تا اس آرها راست، از میلیتوک گرفته تا کونکسی)
در قباله گورنیلف همه اینها بوجیات طرد رسمی بورژوازی را
از شوراها قهرام ساخت." (انقلاب پرولتری و کار شوکیسی مرتد،
تا کنده از نشین است)

بیمارت دیگر نشین به روشنی از بوسه تسلط آزادی سیاسی
از بورژوازی به مثابه یک بیرونی سیاسی - برانیک سخن می گوید
که نظر مناسه و آشنی تا به از بسج ندارد. این مبارزه طبقاتی
پرولتاریا، و انکال خدیجی که این مبارزه دست می دهد، است که
سرکوب بورژوازی و تسلط آزادی فعالیت سیاسی او را تسهیل می کند.
دموکراسی پرولتری ای که نشین از آن سخن می گوید، دموکراسی
آی که فقط برای خلق است، دموکراسی ای مبتنی بر این اشکال
مشخصی است که پرولتاریا توانسته است در قالب آن دموکراسی را
بسج دهد، و آن بر آنچنان پایه های استوار سازد که بورژوازی
خود، بتا بر ما هیت خود، بیرون آن قرار گیرد و در صحنه مبارزه
سیاسی آنها تحریم کند:

"پرولتاریای روسیه، بلافاصله، چند ساعت پس از کسب
قدرت دولتی، انحلال ماشین دولتی قدیمی را اعلام کرد (ماشینی
که، برای قرنهای متضاد حتی در دموکرات ترین جمهوریها،
در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی بوده است. همانطور که مارکس
نشان داده است)؛ و همه قدرت را به شوراها منتقل کرد،
و فقط زحمتگان و اشتکار شوندگان توانستند به شوراها راه یابند،
همه اشتکارگران، از هر نسب بیرون از شوراها مانده"
(نشین، انتخابات مجلس موسان و دیکتاتوری پرولتاریا)

اما بیانشه چه می گوید و چه می خواهد، بیانشه که حسن
نیت "فدایان خلق" و "دولت انقلابی" را بخای مبارزه طبقاتی
واقعی پرولتاریا نشانیده است، بجای آنکه بسبب آزادی از
بورژوازی را به این مبارزه طبقاتی و انکال متنوع آن مرخص
کند، بکسره آنها به "کمیته فرنت دولت انقلابی" می بسارد تا
در احزاب و نیروهای بورژوازی را بسند و فعالیت سیاسی ضد خلق
را، متاسفان، مانع شود. بیانشه به مبارزه طبقاتی و اشکال
و شیوه های مختلفی که در آن دموکراسی برای خلق بسج می بسارند -
عمره فعالیت سر بورژوازی شگ می شود، اشکالی که در دیکتاتوری
پرولتاریا (و در مورد نسوری با آنگار) بر شکل مشخص دموکراسی
شورایی (به کالمترین وجه پدیدار می شود، کاری ندارد، چرا که

اما نه ساله قدرت سیاسی تثبیت است. لکن می‌گوید قدرت نه تنها با تسلط شد و سوزواری سترون شوراها و دشمن آنها باقی ماند و لذا از او شیب قدرت و آزادی شد. و سابقه خواستار گذاردن قانونی سیاسی بر معنای فعالیت احزاب سوزواری است! کمی دقیق تر می‌بینیم. تصور سابقه از محدود کردن دموکراسی به خلق از طریق اعطای آزادی فعالیت های سیاسی حریبی سینه نیروهای خلقی. چیزی جز غیر قانونی اعلام کردن احزاب و تشکیلات سوزواری و سرکوب آنهاست. سوزواری می‌تواند باشد. اما احزاب مدافع مباح هر طبقه از اعطاء همان طبقه و با کارشناسی برجسته مکان تولیدیشان تشکیل می‌شود؟ آیا اجتمعی های فالانژیزم، پان استامیت، پان ایوانیت، سلطنت طلب و غیره کارگرنی و قتل مدافع مباح سوزواری، نمی‌شوند وجود داشته اند یا ندارند؟ آیا "دولت انقلابی" در اسپانیا خواهد بود؟ آیا اپورتونسم و هر اکسیون های اپورتونسمی درون حزبها تا کارگری و کمونیستی مدافع سوزواری نیستند، آیا قانون احزاب "دولت انقلابی" اینجا حکمیت خواهد کرد؟ سلب آزادی فعالیت از سوزواری و "دولت خلق" سزارخوب، اما سوزواری فردا چگونه فعالیت خواهد کرد؟ حزب کمونیستی اسلامی، بهفت آزادی، جنبه ملی، خلق مسلمان و... اسپانیا شکل های امروزی سوزواری و دنا اسلامند. فردا اینجا رسماً بی‌سرو خواهند بود، و بنده ها خود خوارتر محاکمه ترانشان خواهد گشت. اما سوزواری شکل های جدیدی خواهد داشت: "حزب جمهوری خواه"، "حزب کارگران آزاد"، "حزب دهقانان نویدی" و... و مساله به بی‌بیلیت هائی که به دولت انقلابی و قانون احزاب او توکل کرده اند باید گفت که موثرترین عرصه فعالیت برای سوزواری و امیرالیم در فترت است. فعالیت از درون چهارچوب تشکلاتی متخلف از سوزواری بیرون ریا خواهد بود که فردا از دورمای سلب انقلاب نسبا دیکتاتوری بیرون ریا به هراس خواهد افتاد. کسی که حرکت ضمنی "خلق" را، و فشار و پایداری در مبارزه علیه سلطنت و امروز در مبارزه علیه دموکراسی بیرونی و سوسیالسم تحریر کرده باشد، چاره ای جز اعلان به بوجی طرح مساله "سلب آزادی از سوزواری" در قالب مطالبه ای متوسط به "منحصر کردن آزادی به خلق و نیروهای خلقی" - نوعی خلق و نیروهای خلقی از پیش قابل تشخیص - و آنچه بر سنی است "تفکیک دولت انقلابی مسیح" کاری کند. این مطالبه حکومتی - قضائی، امری را که باید در دنیا برانگیزد تسلیحی و ترویجی و انکاره ما، اکسیون های مسالمانه اعتراضات کارگری به رهبری ما، انکال مشخص اعمال اراده توده ای که انقلاب بدست می‌دهد، و... سزا آورد، به ارگان های احزابی یک "دولت انقلابی" و "قوانین و آئین نامه های" آن می‌بیرد. لکن از تحول نوعی دموکراسی (دموکراسی سوزواری) به نوعی دیگر (دموکراسی بیرونی)، رومنای تصرف قدرت سیاسی توسط بیرون ریا و انکال جدید اعمال اراده دموکراتیک توده ای سخن می‌گوید، و این را، معنای دموکراسی بیرونی می‌داند، و می‌پایه. که دورمای دموکراسی از استعمار یک "دولت انقلابی" فراتر نمی‌رود، و خواهان آن است که تا حین کردن و شروط کردن همین دموکراسی سوزواری، پارلمانتاریسم بدون محاربت بودن سوزواری در شرکت در پارلمان، از فعالیت سیاسی سوزواری معاف شود! شک نیست که محرومیت قانونی احزاب سوزواری از فعالیت سیاسی توسط دولت بیرونی، یکی از ابزارهای بیرون ریا در قدرت در سلب آزادی فعالیت سیاسی از سوزواری است، اما این محرومیت حقوقی و قانونی، تنها بوسیله حقوقی و قانونی آن واقعیتی می‌تواند باشد که مبارزه طبقاتی در عمل بویجیب بدین آسوا فراهم آورده و تثبیت شده است. اما توجیه مساله سلب آزادی از سوزواری بوسیله قانونی مسالمانه، چیزی جز این نیست که دیکتاتوری بیرون ریا از ورای عینتک پارلمانتاریسم سوزواری بطور احمی، لیسوالیم سوزواری بطور اعم نیست.

بهر حال بحث را در اینجا گویا می‌کنیم و به ذکر این مساله اکتفا می‌کنیم که بحث ما در مورد فرمول بندی بیولینستی از مطالبات عدالت (و محرومیت بخش سیاسی آن، یعنی نظری سوزواری و سابق ویا

ند. نظامی بیگونه فرمول بندی ها با موازین م.ل. نیست. بحث بر سر اینست که ستوری، برنامه و شعارهای بیولینستی، بیولینتیا راه تنها از سوسیالسم، که از رهبری بگ انقلاب دموکراتیک بیرون ریا می‌دارد، سوسیالسم خلقی علاوه دیگر سوزواری از دموکراسی سوسیالسم خرد سوزواری است و امروز در اسپانیا سلب آزادی نویسی انقلاب، طرفه آراء و افکار بیولینستی از حتمت کمونیستی، مانوچه به سلب تعیین کننده ای که با لاش انجمن حتمت در پیروزی و با شکست انقلاب می‌تواند ابقا کند، احمیتی حیاتی می‌باشد. تمسک حتمت کمونیستی به برنامه بیولینستی در انقلاب دموکراتیک، تمام آن چیزی است که سوزواری لغیرالیم بدان نیاز دارد تا با وجود حتمت او خلا دموکراسی سوسیالسمی و سنیس بر نامه ای (ولدا، خلقی و تشکلاتی) آن، نسازد و سوزواری خود را در نه سلب کتایب حتمت توده ای و تحکیم سیاسی حاکمیت سوزواری و سربالیم با موفقیت ابقا نماید. ارا بیرو ماه "میانه" ۲ معده ای رفقای سازمان برنگهای فدائوسی خلق" به تفصیل برده اضم و کوشیدیم تا در ضمن بر ستمت تشکیلاتی دستاورد های آن در زمینه ارتقا، شکل شیخ در ضمن کمونیستی به معدودت خوار احزاب تا بدای معنوی و مضمون آن برخوردی احمی کنیم. امیدواریم رفقا سز به نقد ما از سابقه سالانه برخورد نمایند.

یازرقی ها:

۱- ما برای تفکیک رفقا از بیولینستی های اکثریت، سگبار و تفکیک در ابتدای مقاله رفقا را با لفظ "رفقای انقلاب" متمایز کرده ایم. در طول این مقاله همه از بداشان خلق آنگونه که رفقا خود را در سابقه معرفی می‌کنند، ذکر شده است.

۲- عنوان یکی از اجزای مجموعه های ضرور اینگونه توجیهات بیولینستی در ضمن کمونیستی ایران و رفتار توده می‌هم سبه نقل قول زیر از "مجموعه ستوریک روزمگان ۴۲، "مجموعه سوزواری دموکراتیک خلق که حاکمیت آن تحت رهبری بیولینتیا را اقتدار خلقی شکل می‌گیرد سز مضمونی سوزواری دارد. ولی در اینجا دلیل انطیاق سبت حرکت جامعه (۱۹۳۰) با سبت حرکت نارنجی بیولینتیا که در اس حاکمیت قرار دارد، عموم شرایط سزای سوسیالیم توجیه کند سزای سوسیالسم ونه مبارزه در راه آن فراهم می‌شود. دموکراسی توده پیدا می‌کند، حتمت در زمینه های مختلف توده پیدا می‌کند، ... جامعه کلیت واحدی می‌شود [یعنی احزاب و سازمان های طبقاتی از مسلمان سز می‌خیزد]! که حرکت حاکمیت در انطیاق با مسالسم بیولینتیا و کل طبقات تحت ستم بوده و مال اگر این منافع خود سزهم منطبق نیست. چه باک! [بوسیله سوسیالیم حرکت می‌کند و روشن است که در چنین شرایطی مبارزه علیه حتمت حکومتی به اس دلیل که نوعی روابط بر ما بداری را حضور حفظ می‌کند چیزی جز آثار ستم حتمت است]. لکن در سبت خطاب به اس مادیان "و جدت کلمه" است که می‌بوید: "ما پس از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و در سبه میزان سزوی خود، که سزوی بیولینتیا را آگاه و متشکل باشد انقلاب سوسیالستی را آغاز خواهیم نمود. ما هوادار انقلاب سستی و فعلا بیم ما در سبه راه توقف نخواهم کرد".

شروع بلافاصله مبارزه سزای سوسیالیم آنچه در رویه سزای که اگر انقلاب دموکراتیک بیرونی شد و دموکراسی و "صمت" و غیره سزار بیشتر و وسیع تر از ما معه کمونیستی می‌بواست رشد و توسعه یابد! آنچه در شرایطی که در مشورت بیرونی انقلاب، نه همان زمان سز مارکسیست رومنندگان "تحت حرکت جامعه" در انطیاق بیشتر و کا طبقی با "صمت حرکت ساریخی بیولینتیا" قرار می‌گرفت! به رفقا توجیه می‌کنیم هرچه رود سز تکلیف خود را با چنین احکام آثار سستی ای روشن کنند؟

۳- لکن در پاسخ به سوزارس و امیر بیروف که در سال ۱۹۱۷ خواهان گذشتن برنامه حداقل بودند می‌نویسد:



پیش به سوی... از صفحه ۳۴

وحدت در هر مقاله بسوی سوسیالیسم شماره ۲۰ نشر مردم و ...

اهمیت اتحاد عمل در پیرویه وحدت جنبش کمونیستی اشاره کردهیم. آنچه اینجا باید تاکید کنیم، اهمیت نقش پلاتفرم روشن مبارزاتی برای اتحاد عمل کمونیستهاست. ما معتقدیم عرصه مبارزه بر علیه بیکاری یکی از آن عرصه‌های مشخصی است که مبارزه متحدانه نیروها و سازمانهای مختلف کمونیست در آن امکانپذیر و ضروری است. مسأله بیکاری میزود تا به اذعان نرودمداران رژیم جمهوری اسلامی، به یکی از مسائل جد مبارزه طبقاتی بدل شود. ارتجاع آشکارا خود را برای مقابله با موج جدید جنبش کارگری بر علیه بیکاری آماده می‌کند، و این وظیفه خطیر کمونیستها در سازماندهی این جنبش را موهبا خاطر نشان می‌سازد. نیروهای کمونیست موظفند نقشه عملی خود برای سازماندهی این جنبش را شادک ببینند و حرکت هر چه سریع‌تر برای تحقق این نقشه عملی را آغاز کنند. امروز مسأله بیکاری بدون تردید نمی‌تواند ما بی تفاوتی جنبش کمونیستی روپرو ششود. دستیابی به یک پلاتفرم واحد که بتواند آهسته از سازمانها و گروههای کمونیست انقلابی را که اهمیت سازماندهی مبارزه بر علیه بیکاری را دریافته‌اند، با به رسمیت شناختن اختلاف نظرهای برتانه‌های و تاکتیکی میان آنها، بر محور خود هم جهت و هماهنگ کند، از نظر تشویک امری ممکن است. پلاتفرم کمیته ایجاد به اعتقاد ما یک جنبش پلاتفرم واحد است. این پلاتفرم اصول تشویک ناظر بر این عرصه مبارزه را به روشنی، و از نظر مارکسیستها، بطور غیر قابل تردیدی، تبیین کرده است. دروا بر روی انحرافات فریمیستی، اپورتونیستی و آنارشیستی بسته است و کوشیده است تا یک نقشه عمل معین برای سازماندهی این عرصه مبارزه برولتاریا بدست دهد. به اعتقاد ما رفقای که اهمیت مبارزات کارگری بر علیه بیکاری را دریافته‌اند، اما هم کاری با کمیته ایجاد و در تحلیل نهایی وظیفه سازماندهی این مبارزات بر معنای جنبش مواضعی را در دستور کار خود قرار نمی‌دهند، باید آلترناتیو عملی خود را ارائه دهند، و بخصوص انتقادات خود را بر پلاتفرم "علیه بیکاری" از زاویه پلاتفرم آلترناتیو خود ارائه کنند. این امر امکان خواهد داد تا سازماندهی‌های واقعی از خط کشی‌های ذهنی متمایز شوند. اختلاف واقعی در درون جنبش کارگری بر علیه بیکاری با سرعت و محسوس بیشتری حل و فصل شوند. اعتقاد ما اینست که بیش از یک موضع مارکسیستی و انقلابی در قبال مسأله بیکاری نمی‌شوند وجود داشته باشد و اگر نیروهای جنبش کمونیستی مواضع خویش را در قبال این مسأله در قالب پلاتفرمی برای برانگیختن اراده کنند، فشار وحدت طلبی طبقه کارگر بر بسای منافع مستقل خویش در مقابله با این مسأله حاد، میسر و حیاتی نیروهای را که برای وحدت بخشیدن به صفوف برولتاریا انقلابی در تمامی زمینه‌های مبارزه، و در این مورد بخصوص در زمینه مبارزه بر علیه بیکاری، تلاش می‌کنند، قادر خواهد ساخت تا منابع ذهنی و سکتاریستی موجود بر سر راه این اتحاد عمل متفق را به سرعت از میان ببرد. پس اگر ما در اساس معرأ خواهان اتحاد عمل کمونیستهای انقلابی بر محور پلاتفرم مبارزاتی "علیه بیکاری" و در چهار چوب "کمیته ایجاد" هستیم، ما این وجود نفس و اراده آلترناتیو از جانب سازمانها و گروههای کمونیستی و بخصوص سرخورد فعال آنها به پلاتفرم "علیه بیکاری" را، گامی موثر و مسئولانه در این جهت می‌دانیم.

در پایان، ما اعتقاد به اولویت برتانه و نقشه مبارزاتی کمیته ایجاد اتحاد کارگری علیه بیکاری و ما تاکید بر وظیفه خود معنی بر شرکت هر چه فعالتر در سازماندهی مبارزه کارگران بر علیه بیکاری از درون این کمیته، برای رفقا آزادی پیروزی می‌کنیم.

پیش بسوی اتحاد کارگری علیه بیکاری

"برنامه حداقل را در زمینه سیاسی در نظر بگیرید، این برنامه به جمهوری بورژوازی محدود می‌شود. ما اضافه می‌کنیم که خود راه این حدود محدود نخواهیم کرد و بلافاصله مبارزه برای جمهوری عالیتری را آغاز خواهیم کرد. یک جمهوری شوروی، اینکار را باید بکنیم... اما برنامه حداقل نباید تحت هیچ شرایطی کنسار افکنده شود، زیرا اولاً، هنوز جمهوری شوروی در کنسار نیست، ثانیاً "تلاش برای بازگشت" [بورژوازی] هنوز مطرح است و باید با آن مقابله شده و نابود شود، ثالثاً، در دوره گذار از کهنه به نوی می‌تواند موقتاً "کنسار شوکی" وجود داشته باشد... برای مثال جمهوری شوروی با اضافه مجلس موسسان، بگذارید اول به همه این مسائل فاش شویم، بعد زمان کنار گذاشتن برنامه حداقل خواهد رسید."

(لنین، تجدد نظر در سرنامه حزب، کلیات آثار انگلیسی، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۲)

این نمونه کامل این شیوه سرخورد خنده بورژوازیانه به مسأله دموکراسی برولتری را می‌توان در جزوه "بسیار به اعلام وحدت و منی و برتانه" گروه کمونیستی نبرد، شهریور ۵۹، یافت. پلاتفرم احزاب این گروه گوئی نه برای پنهان شدن مبارز یک طبقه، بلکه منظور رد و تعویب در "کمیسون آزادی احزاب" دولت انقلابی آتی نوشته شده است و بجای روشن کردن وظایف برولتاریا در زمینه نحوه و شیوه مقابله با این احزاب، لیست احزاب آزاد و متنوع را برای کمیسیون از نوع فوق معین کرده است! بطلاوه اگر دقت کنیم این شیوه سرخورد کابلا، و بسیار بارزتر از بیانیه فدائیان خلق، در دیگر مطالبات دموکراتیک گروه کمونیستی نبرد نیز رخ نموده است، تا جایی که حتی "آزادی مذهب" و "امنیت" را هم برای خلق و نیروهای انقلابی خواستار شده است! (روح کنید به صفحات ۲۱-۱۹)

بشارت دیگر در جمهوری انقلابی رفقا، روزه خواری در محصلات بورژوازی در ملا عام مستوجب حد شرعی خواهد بود و دولت انقلابی از امور کردن پلیس و شگرد و ما مور را همنامی خلقی برای حفظ امنیت و نظم و جلوگیری از جنایت در محصلات بورژوازی معذور خواهد بود!! این اغراق و با تحریف نیست بلکه معنا و منطق واقعی این درگ خنده بورژوازی و کوشه بیبانه از دموکراسی است که دولت جمهوری اسلامی نیز برای نبرد با جنبش ضارت مالی و جانی مردم "شیرمکنی" در گردنشان و مناطق جنگ زده و جلوگیری از استخدام افراد شیرمکنی، حتی مطلوبین را در کابینا نجات و ادارات، به آن اشتداد می‌درد. آخر جمهوری اسلامی نیز خواهان "دموکراسی و امنیت برای مسلمان و دیگر توری برای کفار" است.

رفقا!

جهت تداوم و گسترش

فعالیت‌های خود به کمک

های مالی شما نیازمندیم.

پیش به سوی

اتحاد کارگری علیه بیکاری

و طبقات دیگر و بالاس باجیت رژیم می کند نقش بسیار مهم و غیر قابل انکار در مسیر حرکت بسوی سوسیالیسم دارد.

"علیه بیکاری شماره ۴ صفحه ۱۱"

"این احکام پایه‌های مارکسیسم در برخورد به مسأله بیکاری است. این ادعای صریح و روشن بر علیه یکی از وجوه گریزناپذیر و لایتنجری نظام استبدادگر سرمایه‌داری یعنی وجود داشتن ذخیره بیکاران و رشد این ارتش هنگام با انباشت سرمایه و فراخوانی برای وحدت طبقه کارگر در مبارزه با یکی از موانع مهم رشد مبارزات پرولتاریا است. این مبارزات در روش از مکان مبارزه برای اطلاعات در اسرارآمیزی مضمونی انقلابی پرولتاریا و شنیدن دقیقی از مکان مبارزه بر علیه بیکاری در شرایط ویژه‌ها در مقابله با حکومت فدا انقلابی و سرمایه‌داری جمهوری است. این احکام مارکسیستی و به تبع آن پلانفرم مبارزاتی مبتنی به آن، چه کمیته اتحاد امکان می‌دهد تا از هم اکنون با انحرافات بنیادین و یک در سطوح شوربیک، تاکتیکی و تشکیلاتی می‌تواند جنبش کارگری را در مبارزه بر علیه بیکاری به تسکین بکشد و مرزبندی بنا کند. رفقای کمیته اتحاد به دقت با این توجیه رفرمیستی و بویولستی که بیکاری پاسخ خود را در بسک انقلاب دموکراتیک خواهد یافت مقابله می‌کنند و بر ضرورت سوسیالیسم تأکید می‌ورزند. هدف‌های رفرمیستی را که حل مسأله بیکاری را در حیطه قدرت سرمایه‌داری تصور اعم و رژیم جمهوری اسلامی تصور اصیل ممکن و مقدور می‌دانند محکوم می‌کنند. سوسیالیسم در برخورد به مسأله بیکاری، که اهمیت تبلیغاتی سیاسی و کمونیستی را بر متن این مسأله انکار می‌کند، مرزبندی می‌کند و بالاخره بر اهمیت این عرصه مبارزه، بعنوان یکی از عرصه‌هایی که به کمونیستها امکان می‌دهد تا صفوف جنبش کارگری را فشرده‌تر و متحدتر سازند سوسیالیسم را ترویج کند. وظیفه کارگر را بر علیه ارتجاع سیاسی سازماندهی کند، تأکید می‌گذارد. اینها است آن موازین و مانی شوربیک که دورنمای امید بخشی از برانگیختن کمیته اتحاد ترسیم می‌کند. هر قدر هم که رفقا در ابتدای امر با محدودیت امکانات و مسائل و صعوبات بسیاری مواجه باشند.

۳- پلانفرم علیه بیکاری، بعنوان محوری مشخص برای اتحاد عمل کمونیستها.

جنبش کمونیستی تاکنون مسأله وحدت و اتحاد عمل را وسیله مورد بحث قرار داده است. ماساسی نظرات خود را در شماره بقیه در صفحه ۳۳


سرمقاله "علیه بیکاری"، نشریه کمیته اتحاد اتحاد کارگری علیه بیکاری، شماره ۴، ضمن طرح و بسط پلانفرم مبارزاتی خود، از نیروها و سازمانهای جنبش کمونیستی و سوسیالیست کارگران مبارز تاغل و بیکار، مزبجا و معرانه در سازماندهی مبارزات کارگران بر علیه بیکاری دعوت به همکاری و اتحاد عمل نموده است. انتشار این مقاله از جانب کمیته اتحاد، بسند ما، بعنوان گروهي که تا اکنون سهم اصلی را در شکل دادن به این کمیته از نظر سیاسی و تشکیلاتی داشته‌ایم، این فرصت را می‌دهد که روند خود را با "کمیته اتحاد" و پیشبینی فاطح خود را از آن در "بسوی سوسیالیسم" تأکید کنیم. بویه سهم خود با رفقای کمیته در فراخواندن نیروهای جنبش کارگری و کمونیستی به این کمیته همدا شویم.

ذکر و تأکید این مسأله ضروری است که اگر شکل کبیری اولیه کمیته اتحاد و تهیه و تدارک ملرومات اولیه حرکت آن تاکنون تا حدود زیادی مبتنی بر تلاش و توان ما بوده است، اما این بهیچوجه به معنای وابستگی تشکیلاتی "کمیته اتحاد" به اتحاد مبارزان کمونیست نبوده و نخواهد بود. همانطور که رفقا در سرمقاله‌های مختلف "علیه بیکاری" به کرات متذکر شده‌اند، کمیته اتحاد اتحاد کارگری علیه بیکاری بر روی تمامی نیروها و انقلابیون که پلانفرم مبارزاتی مندرج در "علیه بیکاری" شماره ۴ را می‌پذیرند گشوده است. و رابطه ما با کمیته اتحاد نیز دقیقاً و صرفاً بر بدترین متقابل همین پلانفرم استوار است. ما برای کمیته اتحاد تنها یکی از نیروهای هشتم که رفقا می‌گویند بر محور پلانفرم مبارزاتی خود متحد می‌گردانند، کمیته اتحاد برای ما یک عرصه مشخص مبارزه و اتحاد عمل پس از این یک پلانفرم مشخص است. رویآوری هرچه بیشتر و روزافزون عناصر محافظ و نیروهای کمونیست و انقلابی به کمیته اتحاد، سازماندهی این نیروها توسط کمیته و تبدیل گسترده ابزار وحدت عمل این نیروها، بدون شک همان انگیزه بیکارانه اولیه کمیته بر توان ما را نیز قدم به قدم کاهش داده و می‌دهد. و کمیته اتحاد تا هم اکنون تا حدود زیادی در این جهت حرکت نموده است.

۱- مباحثی انقلابی و مارکسیستی پلانفرم "کمیته اتحاد اتحاد کارگری بر علیه بیکاری"

سرمقاله علیه بیکاری شماره ۴، پس از ارائه پلانفرم مبارزاتی خود و به منظور تأکید بر ضرورت اتحاد عمل نیروهای کمونیست بر محور این پلانفرم، اصول شوربیک پایه‌ای پلانفرم خود را به اختصار ذکر می‌کند. به اعتقاد ما این اصول چهار چوب عمومی و احکام عدسه‌ناپذیر و ضروری برای سازماندهی انقلابی مبارزات کارگران تاغل و بیکار بر علیه بیکاری به دست می‌دهند:

- ۱) بیکاری عارضه نظام سرمایه‌داری است و سوسیالیسم پاسخ قطعی آن است. انقلاب و جنگ بیکاری را بوجود نیاورد بلکه آنرا تشدید کرده است.
- ۲) بیکاری فقط مشکل کارگران بیکار نیست، بلکه مسأله کل طبقه کارگر است و مبارزه علیه آن را کارگران تاغل و بیکار متحداً باید به پیش برند.
- ۳) رژیم نه می‌خواهد و نه می‌تواند که مسأله بیکاری را حل کند، هرگونه اطلاعات در این زمینه تنها می‌تواند نتیجه درعی مبارزات انقلابی ما باشد.
- ۴) مبارزه علیه بیکاری، از آنجا که مبارزه در جهت حل مسأله همیشه می‌بوینها نفر کارگر است و از آنجا که کسک بسیار به آگاه شدن کارگران از خود و همچنین ماهیت افشار



را بخوانید!

و در تکثیر و پخش آن

ما را یاری کنید